

بسم الله تبارک و تعالی

چون مسئله اختیار و دفع شبهه جبر و تفویض انحرافات مسائل  
و دعوات مطالب است و اثبات معنی امر بین الامرین بطریق  
فرقه ناجیه امامیه از اہم مقاصد و آرب و تدقیق و تحقیق در این باب  
برای تصحیح عقائد لازم و واجب بوده و در این باب کتابی که کاشف  
این مطالب باشد بنظر این بنده نرسیده بود این اوقات رسالت  
سمتی بحقیقۃ الامر از تألیفات جناب مستطاب ملاذ الانام اجل  
العلماء الاعلام و افضل المتأملین الفخام مولانا آقای میرزا رفیع  
نظام العلماء التبریزی مدظلہ استاحی بنظر رسید کہ در سال ہزار و  
دویت و ہشتاد و یک تألیف فرمودہ و در این مسئلہ مطالب  
آیات و اخبار و بیانات علماء اخبار برابر داد معنی داد  
و تحقیقات وافیه و بیانات کافیہ فرمودہ اند کہ بمان رسالہ در دفع

شبهات این مسائل بهترین وسائل و برای اثبات حق مطلب  
محکمترین دلایل است و در حقیقت بیان این بنده حقیر مدح

و منقبت آن رسا و دارا نیست بلکه زبان عالم در حالت غمخیزان  
شعر ناطق و گویاست چون آهونداری در بند

ای زبان بسته در این صحرای کرد الحق بر صفه از آن گانی است

پراز جوهر لطافت و هرورش بحری مملو از لآلی معارف گیتی

که قلب ناقص را بصورت نوعیه کمال آرد و مجنون است که

طبیاع ضعیفه را بوجد حال آرد در این جزه زبان جمعی از ارباب

توفیق و طالبان تحقیق خواهش طبع و انتشار آن نمودند تا فیض آن

عام باشد و نفس تمام و باین وسیله ترویجی از اسلام کرد و

چه همواره شیطان را غوای بنی نوع انسان سعی و اتهام

و در تحریک بنیان دین و ایمان کوشش تمام دارد

و طبقه عوام جاهلند و از فکر استحكام حقه غافلند از اقوال علما

و بتائید خبر دارند و نه در اخبار و آثار ائمه دین بسین قوه فکر و

مطالب و عقاید

باندک شبهه ممکن است ایشان دست از عقیده حق بردارند  
 و بفریب و افسون ملاحظه فحیره و مفوضه اقصاء فطرت سلیمه را  
 بکنار بگذارند و عقاید خود را فاسد نمایند چه در این راه خا  
 بهات بسیار است و قدم عسل از رکنه را کنار بگذارند و خلایق  
 شدن از چنگ قاطعان طریق و شوار پس سرکار جلالت ار  
 عمده الامراء اعظم ام آقای حاجی میرزا صادق خان وکیل خلف  
 مرحوم مبرور حاجی میرزا یوسف وکیل از سلسله علیده طباطبائی  
 ادام الله توفیقاته که از اجله نجباء آذربایجان و از جمله انبیا  
 و ابرار این سامان و شخص با قوت و دیندار است و با جناب  
 آقای مؤلف قرابت قریبه دارند نظر بحسن نیت و پاک  
 بطبع و نشر آن همت گماشته و اسباب این امر خیر را بی مزاحمت  
 غیر بخوبی فراهم آورده و این اثر را بنجام حسن ختام رسانیده  
 که از ایشان همیشه در روزگاریاد کار بماند و الباقیات الصالحات  
 خیر عند ربک و این عبد غافل خاسر موسی بن جواد بن قاسم

جهان شاد و جهان غم است و آبادان

همیشه دولت او سبزه باد و نجات  
باستخار این نسخه بدیع اقدام  
و شروع نمود اُمید که عاقله مؤمنین ارا و منتفع بوده و این نبی  
و الدین را بدعای خیر و مغفرت یاد نمایند چون بحال  
باد و ثابت دار الطباعه تحریر کرده اگر سیاق خطوط و سبک  
تحریرات آن موافق سلیقه استادان دیرپسند باشد معدوم دارند





هو الغریز  
هذا کتاب تطاب  
تحقیقه الامر

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم نزل احسن الحديث كتابا تشابهنا في تقصير منه  
جلود الذين نحيون بحسبهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله  
ذلك هدي الله هدي به من يشاء ومن يضل الله فما  
له من هاد ثمكروا سباسب خادون ذراست ان تطف وكرم را  
بروی كافة امم باز فرموده و بمقاد والذين جاهدوا فينا  
لندعيمهم سبلنا ساكنين و مجاهدین را بطلوبات خود هدایت  
نموده و صلواته و سلام بحضرت خاتم آل و اولاد او باد  
که ابواب کر مند و اولیاء نعم و بعد راقم اوراق



بمرض طالبان حقیقت و سالکان طریقت میرساند که چون  
 در باب تزکیه نفس و سلوک و عمل و تکلیف قوای حیوانی  
 و انسانی و تحصیل رزق و کسب یا معیشت مردم را در این  
 شدید دیدیم بعضی می گفت سعی و تلاش عباد را بیچو بهی  
 مترشبت برای اینکه آنچه خدا خواسته و مشت بر او  
 علاقه گرفته لا محاله بطور خواهد رسید و هر چه که خدا نخواسته  
 و مقدر نفرموده هرگز بوجود نخواهد آمد در اینصورت سعی بنده  
 بی حاصل و زحمت او بجاست کسی زچون و چرا دم  
 نمیتواند زد که نقش بند حوادث و رای چون و چراست  
 بدست ما چو از این حل و عتد خیر نیست بعین ناچون  
 خوش کرد رضا و بیم رواست میگوید آشکارا  
 می بینیم که شخصی در باب مطلبی هر قدر کوشش میکند و استقامت  
 فراهم نماید و سالهای سال برای انجام آن خود را زحمت  
 و مارت می اندازد بیچو به از آن زحمات ثری نمی بیند

شخص دیگر بدون همه رحمت و تعب بهمان مطلب میرسد  
 پس پی اسباب و وسایل رفتن سودی ندارد بلکه بسا  
 میشود که شخص پی جمیع نمودن مقدمات مقصودی استمرار  
 میرود و ثمری نمی بیند و بعضی اوقات دیگر با اینکه در  
 صد تحصیل مقدمات آن نبوده خود بخود اسباب غلبه  
 فراهم آمده مطلوب او حاصل می آید که در نظر اهل ظاهر نظر  
 فراهم آمدن اسباب خلاف عادت بلکه غیر ممکن می نمود  
 کیمیا کر بعضه مرده و رنج ابد اندر غرابه یافتن کج  
 و کروی بخلاف این طایفه خود بینانند که بطو اهر اسباب  
 و وسایل اعتماد کلی و اعتنائی زیاد دارند و آثار را منوط  
 بکسب و سعی خود میدانند و میگویند خدا روزی را از روز  
 خانه برای شخص نمیداند بلکه بی سعی و بی رحمت نمیداند  
 هر چه شخص عاید شود از اسباب ظاهری خواهد بود و عرف  
 اینها هم از یکجهت صحیح است لیکن عیب کارشان اینست که نظر

در کون وجود سببات ثقی بر اسباب است و با سباب  
 استقلال نظر دارند و امر سبب الاسباب غافل می باشد  
 اگر بعض اوقات منطوق ایشان بخلاف این باشد محض قو  
 در مقام دید و نظر از این حالت جدا نیستند زرد دارد  
 و چشم اهل ظاهر که از ظاهربینند بر مظاهر و همچنین  
 قول ظاهری اعتباری نیست پس اگر شخصی بگوید من  
 از این طایفه نیستم و آثار را از موثر تحقیقی می بینم و امور را  
 بسته به سببیت او میدانم باید بفعل و عمل او نگاه کرد که فعل  
 محکم و عیار قلب است اگر در واقع نظر به موثر غیبی است  
 و اعتماد به ظواهر ندارد پس این تلقی بی انداره و تبذیر نفس  
 در پیش این و آن و اینقدر با سعی و تلاش از چه راه است  
 و این همه اضطراب و تشویش بی آرامی و پریشانی از حوادث  
 و تفسیرات عالم برای چیست طایفه اول غیر علما  
 مطابق قوشان نیست چه بلفظ میگویند امور بسته

بتقدیر و شیت ایزدی است و سعی مابی حاصل است  
 با وجود این در مقام عمل از سعی و تلاش و ارتقای ذیل  
 داشتن نفس و بکار بردن تدبیرات نفسانیة هرگز  
 دست نمیکشند و طایفه دیگر را نیز با اقوال مختلفه  
 دیدم که تفضیل آنها تطویل بلاطایل است و بعضی را  
 در این میانه متخیر و غرق فسکت و مبتلای حیرت مشایده  
 کردم که اعتقاد ثابتی در این باب نداشت و کلل رایت  
 منهم مقاماً شرح فی الکلام مما یطول ولی اگر سر  
 امر بین الامرین بشخص ساک مشخص گردد هرگز در  
 و سلوک خود متخیر و سرگردان نخواهد ماند و شبّهاتی که در  
 مقامات با ذهان ضعیفه وارد میشود باعث بر آنها غفلت  
 از این ستر و جهالت بر حقیقت امر است چون ندیدند  
 حقیقت روفا نه زدند منقول است ابوعلی  
 جانی و ابو الحسن اشعری در مجلسی جمیع شدند جانی

پس تعریف باد گفت سبحان من تنزه عن الفحشاء پس  
 اشعری که قائل بحیر بود جواب داد سبحان الّٰهی  
 لا یحیر فی ملک الّٰیّات پس جبائی گفت بکنه شما  
 یعنی خدا خود خواسته است باو معصیت کرده شود پس  
 اشعری گفت آیا معصیت خدا بکراهت میشود که خدا عاجز و مقهور  
 میماند پس جبائی در جواب مهوت ماند ولی بطریقه  
 امامیه این اشکالات وارد نیست و ندبیه که خالی از این  
 دو تقریض باشد نیست مگر طریقه امر بین الامرین  
 که هر دو فقره بآن مذهب حق و صحیح است و طعنی بر او  
 وارد نیست چه این مذهب نه جبر است و نه تفویض فلذا  
 میگوئیم سبحان من تنزه عن الفحشاء و لا یحیر فی  
 ملک الّٰایّات قال الامام علیه السلام لا جبر و  
 لا تفویض بل امر بین الامرین جبر نیست چه اگر خدا بکراهت  
 بطریق جبر بر او میرود و در صدور اعمال برایشان اختیاری

نمیداد و عقلاً و شرعاً احدی نسبت بصدور خیر و شر مورد  
 مدح و ذم نمیشد و هیچکس در هیچکاری بحث و ایراد و منع  
 و لوم روا نبودی و هرگز کسی نزار تخمین یا تقبیح نیکست  
 و حال آنکه بسببیه عقل چنین نیت بلکه تمامی عقلاً بظرت و  
 و صرافت طبع مدح و ذم را در افعال عباد بنحو دایان  
 وارد میکنند و شخص را در اراء عمل خیر و شر و ستایش و  
 میذمبند و در مقابل شر قراء بد و در اعمال خیر اشخاص او  
 ممنون و خوشحال میشوند و او را مدح و ثناء نمایند و در  
 اعمال بد نیز اشخاص او میرنجند و متضرر میشوند و او را مذمت  
 و لعنت میکنند و اگر در صدور عمل بنده را احتیاری  
 نبود مدح و ذم و جزا و تریب داشتن بر او معقول نمیشد و  
 شرعاً هم و ر و دو تکالیف و خطایات و ترتب ثواب و عقاب  
 بعمل متعقل نبود بلکه آنوقت طاعت و معصیت هیچ معنی  
 نداشتی چه طاعت عبارت از انقیاد بامر و معصیت عبارت

از عدم اتقیا در صورتیکه شخص مختار و قادر بر فعل و ترک باشد  
اتقیا و عدم اتقیا دار و متصور نمیشود پس بیهوده عقل و  
شرع جبر نیست و لا تفویض تفویض بهم نیست که امور و مبتدا  
موکول و بقیه باب باشد چه اشکارا می بینیم با شخص سعی نماید  
و تلاش بی تحویل مطلبی میکند و اسباب را و فراهم می آرد  
از آنجی و از آن اسباب حاصلی نمی بیند بلکه از همان اسبابی  
که برای تحصیل مطلوب چیده کا بهی عکس و منافی مطلب نتیجه  
میبرد و از آنها بخلاف عادت اثر بروز میکند  
کما قیل از قصاص سر که انگبین صفرافروود روغن  
با دام خشکی مینمود هر کس در حالات خود و دیگران  
انذکی تدبیر نماید نهی غنی را واضح و عیان خواهد دید  
و احادیث و اخبار مشیت و اراده زیاده است و بخش  
کتاب و تواتر معنوی شرعاً ثابت است که هیچ شیئی نخواهد  
خداوندی صورت نمی بندد و بر کنس یعنی بصیرت اندک



نظری با مورات خود کار و واضح و آشکار می بیند که امور  
 موقوف بظاہر نیست هست با جنبند جنبانده  
 رشته کلیه بالبداهه در دست دیگر است تبارک الہی  
 بیدہ الملک و ہو علی کل شیئی قدیر و اگر چه شخص در  
 رجوع بفطرت سلیمه ممکن است حق مطلب را دریابد ولی  
 چون بفناد فی قلوبهم مرض اغلب اشخاص را  
 بجهت علل و امراض شبہات مرض عارض شدہ رد و قبول  
 آنها را بر معتبر نمیتوان کرد چنانکہ طبع مریض غالباً از اذیت  
 لطیفہ و از حلویات متغفر میشود نفرت او دلیل بدی  
 و عیب غذایت پس اولاً باید از مزاج دفع مرض کرد و شہد  
 قلع مادہ و رفع نمود پس از آن کہ طبع سلیم شد با کمال  
 میل مطلب حق را التماس قبول نمایند باری خوں  
 مردم را در این مقامات باختلاف شدید و شکوک و شبہات  
 زیاد دیدیم و بعضی از ارباب سلوک از این فقرہ فی بضاعت

قد تکرر العین و الشیء من زمر  
 و بیکر التمام ما من قلم

خواش کردند که آنچه از اخبار و آثار ائمه اطهار صلوات الله  
 و سلامه علیهم و از بیانات علمای اطیب در این باب فیه  
 و در اعتقاد و بهت مخرم و یقین رسیده ام در ضمن مختصر  
 رساله عبارات مانوسه مناسب طبع عوام بشرح و بیان  
 ارم لند در این موقع تحقیق این مسئله را بسیار اہم و الزم دانست  
 بقدر فہم خود از بابت مالاید رک کلمہ لایترک کلمہ بخو  
 اجمال در حالت استعجال بمقام بیان برآمد و بجز ایضاح  
 مطلب حق خیزی دیگر در نظر نبوده و نیت و چون عہدہ جا  
 عوام و ضعفاء ناس ملحوظ است لہذا بحثنات لفظیہ  
 ابدان پر و ا ختم و عبارات رسالہ را خالی از تکلف و بسیار  
 سادہ آوردم ہر گاہ انمعنی خلاف سلیقہ ادبا و فصحا کرد  
 معذورم دارند و از خداوند توفیق بسیار برای خود و  
 مطالعہ کنندگان استدعا دارم کہ آنچه مقصود است بعبارت  
 قریبہ ثبت شود و با بیان ملمح ادا کرد و در اہ تفہیم و تفہم او

بطور سهل و آسانی میسر شود از آنکه علی کل شیئی قدیر  
 و بالا جابّه جدیر رب اشرح لی صدری و یسر لی  
 امری و احل عتدّه من لسانی یفقهوا قولی  
 مقدّمه بدانکه بعض علوم مانند صنعت و کتابت است  
 که بتقریر و تحریر میتوان آنها را یاد گرفت و در آن علم تقریر معتمد  
 ممکن است استاد شد مانند علم صرف و منطق و بیان و طب  
 و فقه و اصول و سایر علوم رسمی و برخی علوم هست که  
 تنها با تقریر و تحریر بدست نمیآید بلکه هدایت و توفیق  
 مخصوص لازم دارد حتی الفاظ و عبارات هم اگر بی عیب  
 و ترتیب صحیح نیرا الفا کرد و باز الفاظ روح معنی مطلوب  
 بر آنها بسته بفضل خدا و همت او یا نفس استاد است  
 ذلک فضل اللّٰه یؤتی من یشاء مثل علم توحید  
 و علم معرفت و تفصیل و شئون آن قال تعالی  
 انک لا تهدی من احببت و لیکن الله یدّی

وقال عز من قال ومن يؤتي الحكمة فقد آتاه  
 خيراً كثيراً پس در فهم دقیق و نکات و مشکلات آنها  
 توفیق خاص نفس استاد شرطست و موجب اندر  
 پناه مقبلی تا که آزادت کند صاحب دلی و باید  
 دانست که فهم اینگونه مطالب بهوش و فراست ایان  
 لازم دارد اتقوا من فرأسته المؤمن فاقه ينظر بنور الله  
 صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید از جناب امیر علیه السلام  
 روایت کرده که ترجمه نقل میشود آنحضرت فرمود  
 نیست علم در آسمان تا نازل شود بر شما و نه در تخمهای زمین  
 تا پروان آید برای شما لیکن علم مجبول و مفطور است در قلوب  
 شما متوذب باشید با داب رؤعائین تا ظاهر شود علم بر  
 شما مقدمه آخری بدانکه علم توحید و معرفه الله  
 فطری و طبیعی است چنانکه در حدیث مسطور و احادیث  
 صحیحه معتبره دیگر نا ثور است پس اگر مطلب حق و صحیح

باشد فطرت سلیمه و را قبول مینماید که فرموده اند کُلْ مِمَّا رَزَقَکَ  
 یُؤَدِّعُ عَلَی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَ قَالَ تَعَالٰی فِطْرَةَ الْاِنْسَانِ  
 الَّتِیْ فِطَرًا لَّا سَ عَلَیْهَا وَ بدانکه علم غذای رُوحانیه  
 چنانکه در غذای جسمانی آنچه طبع صحیح از او نفرت کند و مزاج  
 سالم او را قبول ننماید و رد کند غالباً تنقیدی بآن  
 مزاج و خوردن آن منافی حفظ صحت است در علم توحید  
 و معرفت نیز آنچه او را فطرت سلیمه قبول نکند و رد نماید  
 مضّر و منافی صحت روحانیه خواهد بود ولی در این مقام  
 نکته ایست که نباید سالك و طالب از او غفلت کند چون  
 در این عالم مطلق بجهت خلط و لطم نور و ظلمت و مرادده و محاط  
 مؤمن با کافر نوعی اشتغال در مقتضیات اصل فطرت ثانیاً  
 و بالعرض حاصل آمده در تحصیل معرفت و تمیص و تخلیص  
 مطلب حق از رجوع باستاد چاره نیست و چنانکه  
 در لباس و طعام بدون رجوع بمعلم و استاد و بی تصرف

مخصوصه از غزل و نوح و طعن و طنج و غیره هرگاه شخص بلباس  
 و طعام طبیعی اشفا کند مضر بدن و منافی حفظ صحت بلکه غالباً  
 مملک خواهد بود چنین است حال در غذای روحانی که از  
 این عالم سفلی هر کس خواهد بدون رجوع بعالم استاد حجب  
 عقل و فطرت با همان معرفت و توحید فطری راه برود  
 غالباً مضر روح ایمانی و مملک خواهد بود اگر چه مواد و  
 اصول آنها فطریست چنانکه مواد و اصول اغذیه جسمانی  
 طبیعی است ولی در کم و کیف آنها از رجوع با استاد چا  
 نیت پس در این مقام شخص باید رجوع بسبیل معصوم  
 نماید و مطلب حق را از عالم مبسّط استاد بشنود نقطه  
 عشق نمودم تو همان سهو مکن ورنه چون سُکری از دیره  
 پروان باشی مقدمه آخری تکلم در این مقامات  
 باد و ملاحظه میشود یکی بلا حظه قدرت خداوند کفایت میشود  
 و یکی بلا حظه حکمت اما بلا حظه قدرت بی محال نیست

خدا هر آنچه خواهد و او را پسندد از اشیاء قهراً و جبراً بظهور  
 و لو شاء ربك لآمن من في الارض كلهم ولو شاء لسد  
 اجمعين و خدا قادر است بر اینكه ظاهر كند از آتش زلزله  
 و از آب حرارت و همه اشیاء در قبضه اقدار و تحت قدرت  
 اوست میتواند مطیع را برای بد دهد و عاصی را جزای بخشد  
 كه در مقابل قدرت و اختیار او همه اشیاء ارزشی ندارند  
 مصلوب الاختيار لا تؤثر في الوجود الا الله  
 برای ممكن در مقابل واجب قدرتی متعقل نیست لاضته  
 له ولان الله قال الله تعالى ما كان الله ليعجزه شيء في  
 السموات ولا في الارض انه كان عليماً قديراً و خشعت  
 الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همساً ولا حول ولا قوة  
 الا بالله العلي العظيم خوف و خشیت مقربین هم  
 یکی از این راهست و این است كه هر قدر علمشان بقدرت  
 و توانمائی خدا زیادتر شود بهمان درجه خوفشان بیشتر شود

انما یخشی الله من عباده العلماء اما بلا حظه ثانیه که ملا  
 حکمت است پس مقتضای حکمت کامله این است که عباد را  
 در افعال خودشان محنت نفرماید و قدرت بر فعل و ترک  
 برایشان کرامت نماید که اگر اختیار خود را استدلال بخمار  
 بودن صانع مطلق نمایند و هم از خدا با مجبور کردن عباد  
 و سلب اختیار از ایشان ترجیح مرجوح بر راجع بعمل نیاید که  
 منافی حکمت است بیان اولی خدا عالم را برای معرفت  
 خود خلق کرده است خودش مختار است و تاراه معرفت  
 در شخص بگذارند تکلیف معرفت بر او تکلیف بحال خواهد بود  
 فان الفهم شرط التکلیف قال الله تعالى نسیم  
 آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین اتم الحق  
 بیان دومی اینکه بر حسب ضرورت و بداهت کمال  
 در اختیار است نه در جبر و اعطای کمال بر نقص راجع است  
 و از خداوند در حکمت ترک اولی و ترجیح مرجوح بر راجع نشود



و سزاوار مقام الوهیت نیست و بیح است پس مقتضای حکمت  
 مختار داشتن عباد است در ظهور افعال و اعمال خودشان  
 و در ایستادگی نکات و ادله دیگر دارم که ذکر آنها موجب تطویل است  
 و در این رساله بنا بر اختصار است هدایه مفید دریافته  
 مشیت برد و قسمت غزیه و حتمیه در مجمع البحرین آورده  
 فی الحدیث امر الله ولم یشاء و شاء ولم یأمر امر  
 ابليس ان یسجد لآدم و شاء ان لا یسجد و لو شاء  
 لیسجد و نهي آدم عن اكل الشجرة و شاء ان یأكل منها  
 و لو لم یأكل لم یأكل و فيه ایضا ان یتدارا دین و  
 میشتن ارادة حتم و ارادة عزم نینی و هو یشاء  
 و یأمر و هو لا یشاء نهی آدم و زوجته ان یأکلا الشجرة  
 و شاء ان یأکلا و لو لم یشاء ان یأکلا لما غلبت شهواتها  
 مشیت الله و آمر ابراهیم ان ینج اسحق و لم یشاء  
 ان یدبحه و لو شاء لما غلبت مشیت ابراهیم مشیت الله

و هر دو حدیث در کافی مرویست اول از ابو عبید الله علیه السلام  
 ثانی از ابو الحسن علیه السلام ترجمه حدیث دوم اینست بترکی  
 خداوند را دو اراده و شیت است اراده حتم و اراده عزم نمی  
 میکند و حال آنکه او میخواهد و امر میکند و حال آنکه او نمیخواهد  
 نمی کرد آدم و زوجه او را از این که بخورند از آن درخت منع نمود  
 و خواست که بخورند و هرگاه نمیخواست بخورند شهوت آدم و حوا  
 هرگز بشتیت خدا غالب نمیشد و امر کرد با برهیم که فرج کند  
 اسحق را و نخواست که فرج کند و هرگاه میخواست غلبه میکرد  
 شیت بر ابرهیم بشتیت خدا بیان مراد و رفع ایراد  
 آنکه چون عبد در همه حالات محتاج است بامداد و اعانت  
 جناب اقدس سبحانی و تا از خدام دی نباشد هرگز مصدر فعلی  
 نمیتواند بود خواه طاعت باشد و خواه معصیت تمام نشست  
 و برخواست شخص منوط و موقوف بحول و قوه خداست  
 بحول الله اقوم و اقلع و لا حول الا بالله خداوند عالم

باقتضای الوهیت و برای تکمیل خستیار در هر حال حول دقوه  
 که بنده کان داده نگاه میدارد و او را قوه و استطاعت  
 بر عمل میدهد و بعد از ارشاد و بیان و اتمام حجت شخص  
 با استطاعت و اختیار که من جانب الله باو عطا شده از راه  
 خیر و شتر هر کدام را پیش گیرد و با سبب هر یک متمول شود  
 خدا او را بهمان راه میبرد و بکمره و اجبار مانع از فضل او نمیشود  
 و هدیناه التجیدین و انا هدیناه السبیل اما شا کرا و انا  
 کفو را پس بقضای رحمت و ربوبیت مطلقه مدد خداوندی  
 بی تحلف مطیع و عاصی میرسد و هیچیک بدون آن قوام و دوام  
 ندارد و همانا خدا تعالی میفرماید کَلَّا تُؤْمِنُوا و سَوَّلَاءُ مِنْ  
 عَطَاءِ رَبِّکَ ای کبری که از خزانه غیب کبر و ترسایو  
 خورداری و هیچ عملی از اعمال و هیچ فعلی از افعال  
 بخواست و پشتیت الیه ممکن نیست از بنده صادر شود چنانکه  
 شعر است براو قول خدا تعالی اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یُعْلَمُونَ

استیات ان یسبقونا ساء ما یحکمون یعنی آیا کان  
 کردند که آنکه علمای بدینایند سبقت کنند بر ما  
 بد است آنچه ایشان حکم میکنند یعنی بدون قضا و قدر  
 ایشان قادر و قوی بفعل و عمل نیستند و این گمان ایشان  
 فاسد است چنانکه مابین اهل اسلام حدیث ماثله  
 کان و ما لم یشاء لم یکن مسلم است و ضروری دین یعنی  
 آنچه خدا خواسته و مشیت علاقه گرفته میشود و آنچه را که نخواسته  
 و مشیت بر او علاقه نکرده نمیشود از این است که خداوند  
 سیرماید و لا تقولن شیئی انی فاعل ذلک خدا الا  
 ان یشاء الله یعنی مگو برای چیزی که بدرتیکه من فردا  
 او را بفعل خواهد کرد مگر این که مشیت خدا بر او علاقه بگیرد  
 و خدا او را نخواهد پس از اینجه ظاهر میشود از خدا در حق  
 هر ممکن دو مشیت مشیت عزم و مشیت حتم و اینها که  
 در یکو رد جمع میشوند و گاهی جدا اما مشیت غرضیه پس

او متعلق است بجهة موافقت ما مورب امر و صانع او و اما  
 حتمیه پس او متعلق است بر آنچه و جهة مخالفت پس و تیکه خدا  
 امر فرمود بر شخص مکلف در باب چیزی که کون او را اراده میکند خالی  
 نیست از این که یا بعد متشکل است با امر او با اختیار خود یا نه  
 و تیکه متشکل شد و با آنچه که امر شده بود بعل آورد ظاهر شود  
 از خدا شیت غزیه و حتمیه معا اولی و ورود امر ثانی بسبب  
 وصول امر او بعد م منع مقضی از مقتضاد و تیکه العباد  
 بانه عبد ما مورب را ترک کرد و با اختیار خود عصیان نمود  
 بخالق خود تنهائیت حتمیه میباشد با امر او خدا یعنی با عطا  
 حول و قوه و عدم منع مقضی از مقتضای خود پس مطیع  
 هم همیشه حتمیه نه با غزیه بلیل قول خدا تعالی و اما الله  
 یُرید ظملاً للعباد و با نیقاعات منزل است مدلول بعضی  
 آیات که تعلق اذن و امر و اراده و شیت از آنها بعضی ظاهر  
 میشود از قبیل قول تعالی فمن یرد الله ان یمده یشرح

غزیه و هم حتمیه و عاصی  
 عاصی است تنهائیت  
 ص

صدره لاسلام ومن یردان یضله یجعل صدره حرجا  
 ضیقا کاتما یصدق فی استواء واذا اردنا ان نملک  
 قریة امرنا فیحرف ففسقوا فیها فحق علیها القول الایة  
 ختم الله علی قلوبهم بل طمع الله علیها بکفرهم ومن  
 یردی من ضل الله ومن یعش عن ذکر الرحمن انقص  
 له شیطانا فوله قرین واما لک من الآیات  
 الشریفة پس خداوند که ابلیس را سجده امر فرمود و خواست  
 بآدم سجده کند این بامیت غریمه بود یعنی سجده موافق امر  
 و مطلوب و محبوب او بود و آنکه در حدیث فرموده اند هرگاه خدا  
 میخواست ابلیس سجده میکرد و بلا خطه مشیت ختمه است بلی که  
 بآن مشیت میخواست ابلیس قوه داشت سجده نکند و البته  
 با کراه و اجبار سجده میکرد لیکن بآن مشیت میخواست زیرا  
 که خداوند برای تیمم اختیار و تکمیل مختاریت عباد این مشیت را  
 منوط و مترتب بفعل عباد کرده و جعل آنها موقوف داشت

چون ابیس بخواهد اختیار خود از سجده کردن امتناع کرد  
 علاقه گرفتن این مشیت نیز سجده کردن او متنع شد از این  
 که امام علیه السلام فرمودند ولو شاء السجدة بلفظ لو  
 ابیس سجده را میخواست با اختیار خود و بقوة صاحبه و ماده  
 مستقده که خدا با و داده الله خداوند هم مشیت حتمیه سجده را  
 میخواست چنانکه مشیت غریبه خواسته و امر کرده بود  
 و بالقطع ابیس در انصورت سجده میکرد چون ابیس بخواهد  
 اختیار خود نخواست سجده کند خدا نیز بختم و الزام سجده او را  
 نخواست اگر چه مطلوبش بود چه بای خدا بجز و قهر نیست  
 لا اكره فی الدین در حکمت بر خود لازم کرده و متعظم داشته  
 که عباد را با اختیار برادر و این تحقیق در حقیقت باین است  
 از علم که مفتوح میشود از او هزار باب و باین تحقیق واضح میشود  
 اکثر مشکلات کتاب و مفصلات کلمات ائمه اطهار صلوٰه الله  
 و سلامه علیهم قال الله تعالی ولو شاء لمدکم این

ترجمه ظاهر آیه اینست هرگاه خدا میخواست هدایت میکرد همه  
شما را و حال آنکه البته خدا هدایت همه را خواسته است و الا  
جبر و ظلم لازم میآید پس معنی آیه اینست اگر مشیت تخمیه خدا  
میخواست هدایت میکرد همه شما را لیکن با مشیت تخمیه خواست  
زیرا که بخود بندگان را بهار را واضح کرد و جهت اتمام فرمود  
و استعداد و قوه صالحة در فطره آنها گذاشت و اختیار  
با آنها داد تا تحت بر آنها تمام شود و ملزم باشند به چرخد تعالی  
اختیار ایشان هم مانند وجود ایشان تحت اراده و اختیار  
خداوند بوده چه اگر خدا میخواست سلب اختیار از آنها میکرد  
چنانکه میتواند آنها را بالمره معدوم کند ولی عطیه اختیار  
و نعمت استطاعت و حول و قوه که بایشان داده بود  
باز پس نگرفت در کشف در تفسیر قول تعالی ولو شاء الله  
ما اقتتل الذین من بعد هم مشیتهم ایضا و قسر و لیکن الله  
یفعل ما یرید من الخذلان و العصمة و فیہ ایضا فی تفسیر قول تعالی



الاكراه في الدين اى لم يجز انهم على الاجبار ولقسره  
 وليكن على التمكن والاختيار ولو شاء ربك لآمن من  
 في الارض كلهم جميعا افانت تكبره الناس حتى يكونوا  
 مؤمنين اى لو شاء لقسره على الايمان ولكنه لم يفعل  
 وبني الامر على الاختيار انتهى پس بعض آنها بودند اختياراً  
 خود راه ضلالت را اختيار كرد و خداوند هم باقتضای حکمت بالغه  
 هدايت آنها را محتاج خواست نوانه فنيهم و ما ظنناهم  
 ولكن كانوا انفسهم يظلمون يعنى آنها خدا را ترك و فراموش  
 کردند پس خدا نيز آنها را ترك كرد يعنى بجال خودشان و حكم  
 نبيان گذاشت و اين است كه مي فرمايد ما بایشان ظلم نكرديم  
 و لكن خودشان بخودشان ظلم کردند و از اين قبيل است  
 قوله تعالى ولو شاء الله ما اختلفوا ولو شاء ربك لآمن  
 من في الارض كلهم جميعا افانت تكبره الناس حتى  
 يكونوا مؤمنين يعنى خدا بختم و الزام و اجبار مي خواست كه اهل

ارض ایمان پاورند هر آینه همه آنها ایمان میاورند با کراه  
 و اسباج و اضطراب ولی چون ایمان آنها را با اختیار خودشان  
 میخواست تا مستحق برح و ذم و ثواب و عقاب باشند و خود  
 بنوء اختیار ایمان نیاورند از آنچه خدا اسم ایمان آوردن  
 آنها را بشتیت حتمیه نخواست اگر چه بشتیت غزیه خواسته بود  
 و قال ایضا جل ذکره خطاباً لابلیس و استغفر  
 من استطعت منهم تقولک و اجلب علیهم نجلیک و جلیک  
 و شارکم فی الاموال و الاولاد و عهدهم و ما یعدهم الشیطان  
 الا غروراً و امری که در ضمن آیه مذکور است برای اجرای  
 حکم اختیار مخاطب است که بخواستن غزیه نیت بلکه اینچنین  
 محض برای اینست که قدرت و استطاعت عبد از دستش  
 نرود در مجله سیم بجا از عقاید صدوق علیه الرحمه نقل کرد  
 اعتقاد ما فی الاستطاعه ما قال موسی بن جعفر علیه السلام  
 حین قیل لیکون العبد مستطیعاً قال نعم بعد ارجح خیال

ان يكون مخلى الترب صحیح الجسم سليم الجوارح له سبب  
 وارد من الله عز وجل فاذا تمت هذه فهو يستطيع نقيل له  
 مثل ای شیئی فقال يكون الرجل مخلى الترب صحیح الجسم  
 سليم الجوارح لا يقدر ان يزن في الا ان يرى امرأة فاذا وجد  
 المرأة فاما ان يعصم ويتنع كما استنع يوسف واما ان  
 يهتلي بنيه وبنه فيفترني وهو زان ولم يطع الله بأكراه  
 ولم يعص بعلته بيان مخلى الترب سرب لغة بمعنى  
 نفس وطريق است یعنی نفس او ياراه او مخلى وباختيار خود  
 بی مانع خارجی باشد که او را بحالت خود گذارند  
 و نیز در بجا راست که از صادق علیه السلام آرایه شریفه  
 يدعون الى التَّجَدُّدِ وَهُمْ سَالِمُونَ پسیند قال  
 يستطيعون للاخذ بامرؤا والشرك لما نهوا عنه وبذلك تبلوا  
 استشهاد و در حدیث از جناب سید الشهداء علیه السلام  
 وارد است شاء الله ان يراني قتيلاً یعنی خدا

خواست اینکه مرگشته‌بند و در باب اصل و عیال خود مختار  
 بجهنم حقیقه فرمود شاء الله ان را این سبایا یعنی  
 خدا خواسته است اینکه ایشان را اسیر بیند این خواست  
 حتمیه بود نه باغمیه و الا چگونه متعقل می‌شود که العیب ذی‌الله  
 خدا مقتول بودن آنحضرت را و اسیری عیال و اهل بیت  
 او را بخواهد و حال اینکه اینکایت مبغوض خدا بود و در دنیا  
 کیل وارد است الی و مولای اجربیت علی حکما تبع  
 فیه هوی نفسی و لم احرص فیه من ترین عدوی فخرنی با  
 اهووی و اسعدده علی ذلک القضاء و جزا و زت باجر  
 الدعاء اسعاد قضا بلا خطه مشیت حتمیه است نه غمیه و از آنست  
 که در همان بعد از این فقره وارد است و لا تحب لی فیما جری  
 علی فیه قضا نمک و الرمنی حکمک و بلا نمک و همچنین معلوم  
 شد معنی اخبار قضا که دلالت میکند بر اینکه هیچ شیئی بدون  
 مشیت و قضای الهی موجود نمی‌شود و تو هم خبر و شبه منافات

بانسیر اخبار بالمره مرتفع شد      وفي مجمع البحرین عن الصادق  
 علیه السلام لا یكون شیء فی الارض ولا فی السماء الا بحضرة  
 سبع بشتیه      و ارادة و قدر و قضا و اذن و کتاب  
 و اجل      یعنی صادق علیه السلام فرمود بگویند و وجود منی آید  
 چیزی نه در زمین و نه در آسمان مگر با هفت خصال بشتیت  
 و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل      و فیه  
 فی الحدیث ان الله خلق الخلق فعلم ما بهم صائر و ان الیه  
 و امرهم و نهیم فلا یكونون آخذین و لا تارکین الا باذن  
 و فیه فی کثیر من الاحادیث ان تاثیر السحر موقوف علی  
 اذنه تعالی و کان السر فی ذلک انه تعالی قال لا یكون شیء  
 من طاعة او معصية او غیرهما کافعال لطبیعة الا باذن  
 جدید منی      قال صاحب المجمع فلیتوقف فی کل حادث  
 توقف المعلول علی شرط لا توقفه علی سببه انتی  
 و فی الکافی عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام

شاء و اراد و قدر و قضی و لم یحب قال بهذا خرج الیسا  
 و فیه عن فضل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام  
 یقول شاء و اراد و لم یحب و لم یرض شاء ان لا یکن  
 شیئ الا بعلمه و اراد مثل ذلک و لم یحب ان یقال ثا  
 ثا و لم یرض لعباده الکفر و فیه عن ابی الحسن رضا  
 علیه السلام قال الله این آدم مبشیتی کنت انت الذی  
 شاء کیف اتشاء و بقوتی اذیت فرایضی و نهمتی قویت  
 علی معصیتی جعلتک سمیعاً بصیراً قویاً ما اصابک من حسنة  
 فمن الله و ما اصابک من سئمة فمن نفسك و ذلک ان  
 اولی بحسناک منک و انت اولی بسئماک منی و ذلک  
 انی لا اسئل عما فعل و بهم یسئلون فی مجمع البحرین  
 فی الحدیث لم یجد احداً الا و الله علیه السجدة و الله فیه لمشیة  
 و لا اقول انفسهم ما شاء و صنعوا ثم قال ان الله یرید  
 و یضل قال بعض الافاضل فی هذا الكلام اعنی قوله لا اقول

ما شاء واصلوا نفي لما اعتقده المقر له من ان العباد ما  
 شاء واصلوا يعني انهم مستقلون بشيئهم وقد رتبتم لاف  
 لها على مشيئة الله واراذه وقضاؤه وها يخرج الله عن سلطان  
 انتهي عن الجمع دفع توهم اگر کسی بگوید در حمل آیت  
 و اخبار بعض محامل چنانکه اشاره شد شاید تفسیر برای باشد گوئیم  
 اولاً این محامل و معانی تماماً مؤید با حدیث و اخبار است  
 چنانکه خواهد آن ذکر شده و میشود ثانی قرآن و حدیث را  
 خداوند برای فهم مطالب عالیه اسباب قرار داده هرگاه  
 لغز و معما بودی بلسان عربی بسین نفرمود پس آنچه از قرآن  
 و حدیث و از کتاب الله و عمرت رسول صلی الله علیه و آله  
 بیانی وارد شده بن باب لغز و معانیست بلکه بلسان قوم  
 و متفاهم عرف و بقدر فهم و عقل مخاطبین بیان فرموده اند  
 و بیان ایشان حجت است سید سندیت نعمت الله خبری  
 علیه الرحمه در انوار نعمانیة ارشاد فرموده است شیخ الطایفه اعلی الله مقامه

سابق

نقل کرده که در تفسیر تبیان گفته علم ان الزوایة ظاهرة  
 فی اخبار اصحابنا فی ان تفسیر القرآن لایجوز الا بالاشراج  
 عن النبی صلی الله علیه وآله وعن الائمة علیهم السلام  
 الی ان قال وروت العامة عن النبی صلی الله علیه وآله  
 ان قال من فسر القرآن برایه فاصاب الحق فقد اخطا ورووا  
 عن عایشة انها قالت لم یکن النبی یفسر القرآن الا ان یاتی  
 به جبرئیل والذي نقوله فی ذالک انه لایجوز ان یكون فی  
 کلام الله تعالی وکلام نبیه تناقض وتضاد وقد قال تعالی  
 انما جعلنا قرآنا عربیا وقال بلسان عربی مبین  
 وقال تعالی وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه  
 وقال فی تبیان کل شیء وقال ما فرطنا فی الكتاب  
 من شیء فلیف یجوز ان یصفه بانه عربی مبین وانه بلسان  
 قومه وانه بیان للناس ولایفهم من ظاهره شیء وبل  
 الا وصف له بالقرآن المعنی الذی لایفهم المراد منه الا بتفسیر



و ذلک منزله عن القرآن و قد مرّح الله تعالی اقوال علی  
 استخراج معانی القرآن فقال لعلمه الذین یستنبطونه منهم ان  
 و قال فی قوم یدحضهم حیث لم یتدبروا القرآن افلا یتدبرون  
 القرآن ام علی قلوب اقفا لها و قال انبی صلی الله  
 علیه و آله انی تارک فیکم ثقلین کتاب الله و عمرتی اهل بی  
 فبین ان القرآن حجة و کیف یمکن حجة مالا یفهم منه شیء  
 و روی عنه علیه السلام اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه  
 علی کتاب الله فوافقی کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فانصروه  
 بعرض الحائط و روی مثل ذالک عن امتنا علیهم السلام  
 و کیف یمکن العرض علی کتاب الله و هو لا یفهم منه شیء و کل  
 ذلک یدل ان ظاهر هذه الاخبار متروک انتهى  
 حقیقه پس از این تحقیقات واضح میشود که ظاهر قرآن و حدیث خجسته  
 و از قرآن مجید و اخبار متواتره ظاهر و روشن است که هیچ چیز  
 از جوهر و عرض بگون و وجود نماید مگر باشیئت و اراده و قصد

خداوند فافهم و تبصره  
 و فی هیچ ابلاغه عن علی  
 علیه السلام لما سئل سائل و قال اكان سيرا الى  
 الشام بقضاء من الله و قدر قال عليه السلام بعد  
 كلام طويل و يكلمك ظننت قضاء الا زنا و قدرا  
 حاتما و لو كان ذلك لبطل الثواب و العقاب و سقط العمل  
 و الوعيد ان الله سبحانه امر عباده تخيرا و نهيمهم  
 تحذيرا و كلف سيرا و لم يكلف عميرا و اعطى على تقيل كثيرا  
 و لم يثقلوا و لم يطع كرها و لم يرسل الانبياء تعباً و لم ير  
 الكتاب للعباد عبثاً و لا خلق السموات و الارض و ما بينهما  
 باطلاً ذ لك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار  
 و از این احادیث شریفه ظاهر است که هیچ شیئی بکون و وجود  
 نیاید مگر بهیئت الهیه خواه آن شیئی مطلوب خدا باشد و خواه  
 مغضوب خواه طاعت باشد و خواه معصیت و با وجود این هرگز  
 احدی بر خدا حجت ندارد و در صد و قریب معصیت کسی معذور نیست

ولایسل عما یفعل مغیث انیت خدا کاری نمیکند که جای  
 ایراد و بحث و محل سوال باشد و شان فصل خدا نیست که از او  
 سوال نشود زیرا که هر فعلی از او صادر شود همه از روی حکمت است  
 پس بای لم و کیف و چون و چرا در افعال او نیست نه اینکه سوال  
 از فعل خدا ابدًا واقع نشود اگر چه از راه جهالت سائل هم باشد  
 نمی بینی بفا دایه شریفه کور از خدا وجه کوری خود را میبرد که خدایا  
 چرا مرا کور محسوس فرمودی قال تعالی رب لم حشرتني اعمی  
 وقد كنت بصیر الایه بتیین فاضل زاتی علیه  
 الرحمة در معراج التعاده گوید انسان هم مختار است و هم مجبور  
 اختیار او در امور تکلیفیه و خیرات و شرورات و جبار او در غیر اینها  
 از موت و حیات و عزت و ذلت و بیماری و صحت و فقر و غنا  
 و امثال اینهاست ممکن است که مراد از حدیث مشهور  
 لا یخیر ولا تفویض بل امر بین الامرین همین باشد که از برای  
 انسان نه جبر مطلق است و نه تفویض و اختیار مطلق بلکه امریست

متوسط میان این دو امر مؤلف گوید عجب است از این فاضل  
 محقق باینکه امام علیه السلام جنس حیر و جنس تفویض را بجمعه  
 نفی و سلب کرده ولی او در این پان هر دو را ثابت میکند که  
 منافی مرام امام علیه السلام است و نیز در کتاب  
 مزبور گوید میتواند شد مراد از امر بین الامرین اختیار است  
 بوده باشد زیرا که انسان اگر چه مختار و قادر باشد  
 لیکن اختیار و قدرتش نیز مانند وجودش بسته بغير خواهد بود  
 متاع البیت شبه لصاحب البیت و میتواند شد  
 که مراد از امر بین الامرین قدرت و اختیاری باشد  
 که بسته بقدرت و اختیار غیر است زیرا که انسان هر چند  
 مختار باشد اما اختیار او از دیگری است و آن دیگری قادر  
 بر سلب اختیارش هست و شکی نیست که چنین اختیار  
 از بی اختیار با لایزال است لیکن از اختیار مطلق فرو تر است  
 و مرجع این وجه نیز بوجه دوم است انتهى

و برای مطالعه کنندگان این کتاب بعون الله نفی جبر و تفویض  
مطلقا و منعی امرین الامین که جبر باشد و نه تفویض بخوبی  
معلوم خواهد بود مجلسی علیه الرحمه در مجله  
سیتم بجا گوید که ترجمه نقل میکنم معنی جبر که اشاعره برآورده اند  
این است که خداوند عالم اعمال و افعال را بدست بندگان  
جاری کرده بدون اینکه ایشان را قدرت مؤثره باشد  
در اعمال و بندگان عذاب هم میکند در مقابل اعمال  
و اما تفویض که معتزله بر او قائلند مقصود از او این است که  
خداوند بندگان را ایجاد کرد و ایشان را قادر نمود بافعالشان  
پس اختیار را بایشان وا گذاشت و تفویض کرد پس ایشان  
مستقلند بایجاد افعال خود بروفق مشیت و قدرت خودشان  
و خدا را در افعال ایشان صنعی نیست انتی  
و مخفی نماند که بنا بر این دو طریقہ بدار عالم موردی و موقعی  
نیست و اینست که اشاعره و معتزله هیچیک بر بقاء قائل نیستند

و خداوند میفرماید یحُو الله ما یشاء و یثبت الایه  
 و ایمان بر بند که در اخبار بر او تاکید شده از خواص امامیه است  
 و در بحار از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده ما عظم الله  
 عز وجل بمثل البدا و تیر در بحار از ابی عبدالله  
 علیه السلام ما ثبت الله فیما قطعت حق یاخذ علیه ثلث الاقرا  
 لله بالعبودیه و خلع الازداد و ان الله یحُو ما یشاء  
 و یثبت ما یشاء حقیقه چنانکه در مشیت خدا  
 دانستی که مشیت بر دو نوعست پیمین مشیت انبیا و اولیائمه  
 بر دو قسم است در اینکه میل و اراده قلبی ایشان اثر خارجی  
 دارد و در فی نیست و در استجاب دُعای ایشان ریبی و شک  
 نه پس چگونه بوده است که در مقام نزول بلا و حدوث  
 پنج و عبا باراده قلبی و خوشنودی خاطرشان غالباً اثر  
 خارجی مترتب نشده و حکم قضا مبرا گشته این نیست مگر اینکه  
 خودشان آنهمه محنت و بلا را با مشیت قویه خواسته

و تسلیم قضاء الله و تکلیف ما قدره راضی بقضا و تحمل  
 بلا شده میشوند بلا کشیم و ملامت بریم و خوش باشیم  
 که در طریقت ما کافریت رنجیدن اگر چه اولاً بالذات  
 آن بلا یا زرد طبع مبعوض بوده ولی ثانیاً و بالعرض در راه  
 خدا مطلوب و محبوب ایشان گشته است در واقعه کربلا و  
 حادثه دشت پر بلا خود شهدا و عیال و اطفال آنها بالبدن  
 اولاً و بالذات هیچیک مایل بآنمه رنج و عن نبودند  
 کیست که بهلاکت و اسیری و مذلت و دستگیری طبعاً مایل  
 شود لیکن بلا خطه اتمام حجت و ایضاح محبت و اقصای حکمت  
 و مصلحت در مقام تسلیم قضاء رب غرت آنمه محنت و مصیبت  
 ثانیاً و بالعرض خواستند و نوش جان خود دانستند چنانکه  
 اصحاب آنحضرت <sup>از مقتولین</sup> شهادت همه فر خاک بودند و وجدها و  
 سرورها داشتند و بزبان حال یک بیک میگفتند  
 کجاست تیر بلا کویا که من سپرم این خواستن مشیتیه

بودند غزیه چه بر خودشان تحمل این رزیا ترا بجهت اقتضای حکمت  
 حتم کرده بودند و قبول این را از جمله لازمات دانسته بودند  
 چنانکه جناب سید الشهداء و سرور ائمه علیهم السلام بعد از آنکه  
 شمشیر بغلاف گذاشته و دست از قتال برداشته این  
 کلمات را بر لب مناجات و رز زبان میکردند **اللّٰه**  
**صبر القضا تک و تسلماً لامرک** بعد از آنکه جناب  
 علی اکبر علیه السلام میدان کارزار تشریف برد اهل حرم باقی  
 هم آنحضرت را دعا کردند که از شر آغلا عین محفوظ ماند و بعض  
 شهداء دعاها کردند و در حق بنده شهید اتها یک دفعه دعای جناب  
 سکنه علیها سلام کافی بود ولی چون جناب سکنه ذریه  
 بقول عذرا و تربیت یافته جناب زینب کبری در اوقات  
 بجهت معصومه واقف بتمه مظلومه عالمه غیر معتمه خود قدیمی  
 ثابت و غمی راسخ داشت اگر چه شهادت پدر بزرگوار و قتل  
 برادر عالیقدر و فوت اعمام و اقوام بر آنحضرت بسی تلخ و ناگوار



بود که ابداً بمشیت اصلیه نمیخواست که یکتا رموی از سریشان  
 کم شود و لیکن چون قضای خدا متعلق بر آن اوضاع بود  
 ثانیاً و بالعرض در طبق مشیت حقیمه خداوندی همه آن اوضاع  
 در مقام تسلیم بجان و دل قبول کرده و خواسته بود پس  
 با اینکه آنجناب با قضای میل طبیعی اصلی اولی بعضی کلمات  
 در خلاص از آنهمه بیات متکلم میشد ولی ثانیاً برای رضا  
 بقضای خدا با آنهمه بلا تسلیم و تکیین داشت چنانکه پدر  
 بزرگوار خود عرض میکرد یا ابا تاهر دنا الی حرم جدنا  
 یعنی ای پدر ما را بر گردان بوی حرم جد خودمان

با وجود این با سیری و بر قن بشام با کمال تسلیم راضی شده  
 بود تا هر چه در مکنون آنلا عین است بی مانعی بطور بیاید از آنجا  
 شد آنچه شدنی بود بلکه شد آنچه نشدنی بود  
 چون شب با ط آل نبی در زمانه طی آمد بهار گلشن دین را زنا  
 دی یثرب بباد رفت تبسم ملک شام بطی خراب شد

بتائی ملک ری و جناب سید الشهدا علیه السلام  
 بعمر سعد علیه اللغه خطاب فرمود در میان سه کار ترا اختیار میکردم  
 یکی را اختیار کنی تترکنی حتی ارجع الی المدینه الی محرم حبه  
 انملعون گفت مالی الی ذلک سبیل یعنی براجت دادن  
 مدینه مرا راهی نیست پس آنحضرت فرمود اتقنی  
 شربه من الماء یعنی شربت آبی بمن بده انملعون نیز  
 نیز قبول کرده و حال آنکه آنحضرت اگر اینها را تھا از او میخواست  
 عمر سعد را هرگز قوه تخلف نبود مگر نشیده بهر ای اسروا  
 که سر مبارک آنحضرت را بالای نیسره می بردند جناب سید  
 علیها السلام یا یکی دیگر از اطفال آنحضرت آه وزاری میکرد  
 و شتر بان او را از شتر بر زمین انداخت و گذاشت آن طفل  
 مظلوم با حالت پشیمان و پریشان در صحرا و بیابان نالان و حیران  
 ماند سربانان قطار شتران اهل میت را میکشیدند و میرفتند  
 ناگاه آنحضرت نیسره را بر زمین تکان داد و نگذاشت نیزه حرکت

دادن

بکند سر کردگان جمع شدند قادر بر حرکت نیزه نکشتند آواز با شاره  
 جناب سید السجاد علیه السلام رفته از عقب قافله جناب سینه را  
 آوردند پس سر آنحضرت حرکت نمود همچنین اگر جناب سید السجاد را  
 تنگی در میان بود کی قادر میشدند کردن او را بر نیزه زنند و دست  
 و پای او را بزنند و <sup>ولی</sup> با قضاء مصیبت کلیه و حکمت خداوندی  
 مشیت الله بر این اوضاع متعلق بود او در طبق مشیت خدا  
 بقضاء داد ما نداریم از قضای حق که عار نماید شیر را  
 از سلسله رشته بر گردنم افکنده دوست میکشد اینجا  
 که خاطر خواه او است حقیقه اینکه جناب امیر  
 علیه السلام فرموده مالی و لال ابی سفیان چنان  
 تصور کن که آنحضرت از کفر و طغیان آنها انماض داشت و از ضعیف  
 خود بایشان ملول بود بلکه نسبت با قضای اصل و اولی  
 قطع نظر از کفر و طغیان ایشان میفرماید من با آل ابی سفیان  
 چه کار داشتم بی قطع نظر از پاره مصالح و منکم و تکالیف

ثانویه آنحضرت را با ایشان اولاً و بالذات کاری نبود  
 ولی بعد از آنکه تکلیف اقتضا کرد حکم خدا بمعارضه ایشان جاری  
 شد البته در این حالت معارضه آنها لازم و مطلوب بود پس اول  
 نظر بمطلوب غرضی است که غرض آنحضرت مخالفت و بدی با  
 ایشان نبود و ثانی بملاحظه مطلوب حتمی بود که در مقابل خلافت  
 تکلیف علیحدّه وارود شد و از این قبیل است آنچه از ابن عباس  
 روایت شده که چون شدید شد ناخوشی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله در وقت ارتحال از دنیا چسبید امام حسین علیه السلام  
 بسینه خود الی ان قال قال علیه السلام مالی و لیرید  
 لا بارک الله فیہ اللهم العن یرید یعنی چه کار است مرا بایر  
 هرگز نازل نفرماید خداوند برکت خود را بر او پروردگار لعنت  
 بر یرید کشف غطاء اگر کوئی در شهادت جناب سید  
 الشهدا علیه السلام و اسیری اهل و عیال او و گردانیدن ایشان  
 دیار بدیار و حاضر شدنشان در مجلس یرید پلید و آنهمه وقیع

جانور کربلا آیا چه حکمت و مصلحت عمده بود که خداوند باین قدرت  
 تامة و رافت و رحمت کامله آن قضایا و بلایا را منع و دفع نفرمود  
 پس بدانکه وضع شهادت آنحضرت و وقوع این قضایا در آنخروج  
 زمان حقیقه برای اظهار بطلان و عاوی مخالفین و اثبات حقیقت  
 مدعای ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین در نظر <sup>مبطل</sup> نامس بزرگترین دلایل  
 بود و بهترین وسایل بلکه در آن موقع حفظ برضیه اسلام بسته بقبول  
 شهادت آن امام همام بود در غنود سابقه این قسمها اسباب  
 کشف حق از باطل مهیت نبوده و ایگونه مجاهدات موقتی نباشد  
 و نظرایشان همیشه بحفظ دین بوده تا بهر وسیله دین محفوظ گردد  
 و اسلام پایدار بماند و نصرت و معاونت را بهم برای فحاش  
 دین طلب مینمودند نه برای حفظ مال و جان و تن خود وقتی  
 حفظ اسلام بسته بشمشیر کشیدن و جهاد نمودن بوده پس در آن موقع  
 جناب امیر علیه السلام شمشیر کشید و مجاهداتی نمود که معلوم است  
 و یک مصلحت حفظ اسلام در سکوت و تحمل و بردباری از معاندین

بود آنحضرت و جناب امام حسن علیهما السلام بنظرها با ما بسیار و محسوس  
 رفتار فرمودند تا در این بین اصول دین و آئین محفوظ ماند و صدمه  
 بمیثقه اسلام و جزه مسلمین نرسید چنانچه پس از وفات جناب  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه جناب امیر علیه السلام آنوقت را در  
 مطالبه حقوق خود آشکار بنای معارضه و مدافعه میکرد داشت  
 چون اوایل اسلام بود و رسوم اسلام و اصول ایمان هنوز  
 در قلوب و نفوس اغلبی جاگیر و محکم نشده بود پس با تیزهوشی  
 کشیدن و طلب حق نمودن در آنوقت با آن کینه و عداوتی که جمعی قلیبا  
 با آنحضرت داشتند ارکان اسلام تزلزل میشد و بعض منافقین  
 با لره انکار اصل دین میکردند و کفر و اسحاد قدیم خود بر میگذاشتند  
 قال تعالی افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم  
 فلماذا در بدو امر آنحضرت که بر حسب ظاهر اسباب خبر مائش  
 چاره نبوده سکوت و صبر نموده فرمود صبرت و فی العین  
 قدی و فی اکملی شجی فی الکافی عن زرارہ

عن ابی جعفر علیه السلام ان الناس صنعوا ما صنعوا  
 اذ بايعوا ابا بكر لم يمنع امير المؤمنين عليه السلام من ان  
 يدعوا الى نفسه الا نظر الناس وتخوفوا عليهم من ان يرتدوا  
 عن الاسلام فيعيدوا الاوثان ولا يشهدوا ان لا اله الا الله  
 وان محمداً رسول الله وكان الاحب اليه ان يقر بهم على  
 ما صنعوا من ان يرتدوا عن جميع الاسلام وانما تلك  
 الذين ركبوا ما ركبوا فاما من لم يصنع ذلك ودخل فيما  
 دخل فيه الناس من غير علم ولا عداوة لا امير المؤمنين  
 من غير علم ولا عداوة لا امير المؤمنين عليه السلام فان  
 ذلك لا يكفره ولا يخرج به عن الاسلام فذلك كتم  
 على عليه السلام امره بايع كرها حيث لم يجبروا على ما  
 وبه تخمين حضرت امام حسن عليه السلام في صلاح وقت رادر مصالحه  
 بما عو به ديد که در آن زمان اسباب مجاہداتی که با او حق از باطل جدا  
 شود و استیلا و اشتباه واقع نکرد و فراجم نبود

در حلاء العیون در جمله حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام  
 مروی است که آنحضرت فرمود بعد از شهادت جناب امیر علیه السلام  
 پسرش امام حسن علیه السلام بیعت کردند و بعد از بیعت با او  
 غدر و مکر نمودند و خواستند او را بدشمن دهند و اهل عراق  
 بر روی او ایستادند و خنجر پهلوش زدند و خیمه اش را غارت  
 کردند حتی خنجر پای کنیز از پای ایشان بیرون کردند  
 و او را مضطرب گردانیدند تا اینکه با منوی صبح کرد و خون  
 خود و ابلت خود را حفظ نمود و اهل بیت او بسیار اندک بودند  
 پس بیت هزار کس از اهل عراق بحضرت امام حسن علیه السلام پیوست  
 کردند و آنها که با او بیعت کرده بودند شمشیر بر روی او کشیدند  
 هنوز بیعتی آنحضرت در کردن ایشان بود که او را شهید کردند  
 تا اینکه فرموده بعد از وفات امام حسن علیه السلام شیعیان را  
 در هر شهری که بودند و مکان داشتند کشتند و دست و پا ریختند  
 و هر که محبت ما را یاد میکرد یا اظهار میل بسوی ما مینمود و او را



بزنند آن میسبوندند و مالش را غارت میکردند و خانه اش را حرا  
 می نمودند پیوسته بلای ما و شیعیان باشدید میشد تا زمان عبید الله  
 زیاد که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند

و نیز در کتاب بسند معتبر از زید صیرفی روایت کرده که مدیر  
 بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت چگونه امام حسن امام  
 باشد و حال آنکه خلافت را بمعویه گذاشت حضرت فرمود که  
 بس کن آن دانا تر بود با آنچه کرد اگر میکرد شیعیان متصل میشدند  
 و امر عظیمی روی میداد انتی حقیقه در این دنیا

آوازه اسلام و شوکت مسلمین با قطار عبیده زمین رسید و عدد  
 مسلمین افزوده گردید و در ضمن آن مصاحبه و مسامحه که در عهود قبل شد  
 بود تا عهد جناب امام حسین علیه السلام جمعی فدائی از خلص عباد  
 در اطراف بلاد اسلام بر و پرورش یافتند و تربیت شدند  
 که از دنیا و مافیها همه صرف نظر کردند و با جان و دل در پیشروی  
 امام علیه السلام با دشمنان دین از روی اعتقاد و یقین آشکار

با شوق و میل مستعد جهاد بودند که هر کس در وضع جان نثاری و مجاهدت  
 ایشان غزئی تا مل میگرد و یقین مینمود و میدانست که باعث برآوردن  
 قوت ایمانست نه حفظ مال و جان و غرض آنها تحصیل رضای خدا  
 نه رونق امور دنیا و چنین جمعی که اینگونه نصرت دین از ایشان  
 بهمل آید و در جانبازی با امام علیه السلام آشکار همراهی کند و  
 مانند ایشان از عهده این نصرت برآیند و در راه دین از همه عیالات  
 بگذرند در عهد های پیش هرگز میمانده بود جناب سید الشهدا  
 علیه السلام در باب ایشان میفرماید بدرستی که من نمیدانم اضحی  
 و فادتر و نیکوتر از اصحاب خود و اهل بیته پاکیزه تر و شایسته  
 و حق شناس تر از اهل بیت خود خوشا وقت شوریدگان غمش  
 اگر زخم بینند و کرم همیش که ایانی از پادشاهی نفوذ  
 با تمیذش اندر که اثی صبور و دما دم شراب الم در کشند  
 و کرمی بینند دم در کشند نه تلخ است صبری که برآورد  
 که تلخی شکر باشد از دست دوست اسیرش نخواهد رفتی زبند

شکارش بخوید خلاص از کند دلارام در دلارام جوی  
 لب از تشنگی خشک در طرف بوی بتلیم سر در کربان برند  
 چو طاقت نماند کربان درند قوم اذانو و الدفع مته  
 و انجیل من عیس و مکر دین لبسوا القلوب علی الدروع  
 کاتیم یتها فتون الی ذباب النفس پس جانا  
 سید الشهدا علیه السلام با چنان اصحاب با وفا در آن بلا داد  
 محبت و مودت را دادند و در راه محبت و رضای خدا از همه سوا  
 که نشند چنان ایستادگی فرمودند که تمام ملائکه سموات از  
 انگوته صبر و ثبات تعجب نمودند و لقد عجبت من صبره  
 ملئکه سموات خوشا عشق خوش آغاز و خوش انجام  
 همه ناکامی اما اصل هر کام خوشا عشق و خوشا عهد خوش  
 عشق خوشا آغاز نور آتش عشق اگرچه آتش است آتش فرو  
 مبادا کم که خوشش بوزی است این نوز چه خوش عیدیت  
 عهد عشق بازی خصوصاً اول آن جانکداری هر آن شادی

که بود اندر زمانه نهادند از میانه بر کرانه سر پای  
 وجود از عشق در جوش هین لب از پان عشق خاموش  
 بیارش گفت کای جان جایی عشقت وجودم عرصه عوفا  
 عشقت اگر بر سر زنی تیغ ستیزم مباد اوقت پای  
 کریم مرا آزار کن نهیستوانی وفاداری بین وخت  
 جانی دل و جان کردم از فولاد آروز که برق این امید  
 شد درون سوز در آن وادی که میل دل زندگام چه  
 باشد جان که کس او را برد نام ابن ابی اسحید در شرح  
 نهج البلاغه گوید ان سید اهل الالباء الذی علم الناس  
 الحیة والموت تحت ظلال السیوف اختیار علی الدلته  
 والدنیه ابو عبید الله علیه السلام حیث عرض علیه الامان لو  
 یسلم فانفس من الذل واختار الله علیه الدلته ۲  
 حقیقتش پس آنحضرت در آن عرصه بلا با همه رنج و غم و  
 مشا هده اضطراب اطفال و انقلاب احوال اهل و عیال هرگز

و فی القیوم عن عبد السلام الامان الذی علم الناس الحیة والموت تحت ظلال السیوف اختیار علی الدلته ۲  
 ذلک لنا و رسول الله و المؤمنین و المؤمنات و کل من آمن بالله و یومئذ لا یخسر الا المؤمنون و المؤمنات و الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 اکرام الامانی را حفظ بند و الا سره مدح قلته الصد و قد لا تاحصر الحیرت

بدعوت ضلال تن نداده بیعت یزید پسید نتا ذکر دید و از  
 اموال و اسیری اهل و عیال و اطفال ابد باک و اندیشه نمود  
 و با کمال رضا و تسلیم و سکون نفس در دریای بلا غوطه ور گردید  
 هر چه نیامد دوست بود بریدم و آنچه نیامد یار بود گفتم  
 پس در این گیر و دار معلوم و آشکار شد که او مقصد آخر و مقصود  
 دیگر دارد و راهی امر دنیا و مرام و مطلبی دارد غیر این مرامها  
 و مقصود کردید که منظورش تحصیل رضای دیکریت و مرادش محض  
 خدا پرستی است و هرگز در قیستی خود نیست عشق آن بود که از تو  
 تو را بدر کند ویرانه وجود تو زیر و زبر کند عاشق چو تیر  
 الشبک است در جهان کاین قفس ساز خیمه عالم گذر کند هم خواب را  
 و دختر کارا دهد اسیر هم کودک آن خوردن قدر کند  
 از نینوا بگوفد و از کوفه تابش بالای نیره با حرم خود نگرند  
 پس حقیقت آنحضرت و اسلاف او در این هنگامها بر جانیا و وضع  
 و ظاهر کردید و این معانی را در عالم هیچ چیز مثل و قایق که بلا آگاه

و بر ملا نکرد و واضح ننمود بلکه در آن خرو زمان انکشاف حق و باطل  
و ظهور رسوائی و فضیحت آن بی دینان که دشمن خاندان حق بودند  
بسته بوقوع این قضایا و در زایا بود چنانچه کس آن اوضاع را  
دید یا شنید از یزید پلید نمسخر کردید بلکه از قاطبه بنی امیه تنفر  
حقیقه<sup>۱</sup> برای این مصلحتها و حکمتها بود که خداوند آن وقایع را منع  
و دفع نفرمود و آنحضرت نیز منع و دفع آنها را از خداوند درخواست  
نمود و در همه آنها در مقام تکلیف تسلیم ایستاده و گفت **الهی**  
**صبراً لبلاک و تسلماً لامرک لا معبود غیرک** تا آنچه آن  
طاعین در کمون دارند بروز دهند و امر معظم نامس معلوم کرد  
و مردم از اشتباه و التباس بالمره پروان بیایند و بدانند آن  
طاعین خلیفه و جانشین برحق نبوده اند بلکه سودای ریاست و سلطنت  
و خود سری داشتند زیرا که باندک تدین و خرفی دوستداری  
حضرت رسالت اینگونه اعمال و افعال و ظلمات و ستمها بر کربان  
جمع نمیشد و از آنطرف یزید پلید آشکارا متکبر فوق و مجرور بود

و مشهور و مجبور باشند  
ح

و بی پروا با اعمال ناشروع از شرب و قمار و لواط و سازش و  
 اعمال اقدام می نمود هر چند سلفا و از معاویه و غیره چون خود را  
 با انتخاب و اتفاق بروم خلیفه رسول شناسانیده بودند ظاهر  
 شرع را در انظار مردم نوعی حفظ می کردند ولی زید علای  
 بر خجاست فطرتی که داشت چون معاویه او را در حیات خود و بعد  
 معین کرد و از مردم بیعت بخلاف او گرفت و هر گونه اسباب  
 و نیوی برای او موجود کرد و جرأت و جسارت دیگر بهم رساند  
 و طغیان نمود و آشکارا و بی پرده مخالفت شرع کرد و امر  
 بجائی رسید که جناب سید الشهدا علیه السلام سکوت و مدارای  
 خود را با او موجب خرابی امر دین و باعث اضمحلال شریعت  
 سید المرسلین دانسته لابد بمقام معارضه و مجاهده برآمد و تا آنوقت  
 اغلب مسلمین در امر زید و معاویه و امثال آنها مشتبه بودند که ایشانرا  
 مسلم و خلیفه رسول صلی الله علیه و آله می دانستند منافقین و کفار  
 نیز دعاوی ائمه دین را حلال طلب ریاست و رواج امر دنیا می نمود

پس آنحضرت در این خروج و مجاهده اسبابی فراهم آورد که هر کس  
 در آن اسباب و آن وقایع بدقت امعان نظر کند متحقق خواهد  
 کرد که هم قصد آنحضرت امر دنیا نبوده بلکه مقصد و مقصود دیگر  
 داشته و همچنین میداند که قصد زید و اتباع او محض ریاست دنیا  
 نبوده که خود را مصلحت بحضرت رسالت نسبت داده و دشمنی دشمن  
 خاندان آنحضرت بودند و این معنی در اطراف و اکناف بدون قطعیت  
 و وقوع آنوقایع جا نکند از این درجه با واضح و معلوم نمیشد چنانکه  
 پس از شهادت آنحضرت و اسیری اهل و عیال او و رسیدن  
 این شهرت باطراف و اکناف مردم در هر طرف از بنی امیه منضجر  
 و متفرق شدند و آن التباس و اشتباه که در حق اینها سالها داشتند  
 و اینها را دوست پیغمبر و مسلم و خلیفه او میدانستند کم کم رفع شد  
 و یقین کردند که اینها دشمن آنحضرت و دشمن اهل بیت او بودند  
 و محض برای رونق امر دنیای خود بسکی با آنحضرت نشان میداد  
 و بکذا معلوم شد که دعوی جناب سید الشهدا علیه السلام نیز بری



امر دنیا نبوده زیرا که عادة محال است کسی بجهت امر دنیا بآن درجه  
 ایستادگی کند و با نظورها از همه چیز صرف نظر کند و با وجود  
 مصایب بسیار و بیسیان ذن اهل و عیال در مقابل شکر بیمار و کشته  
 شدن اعوان و انصار باز تا نفس آخر در ردیعت ضلالت  
 انظوها ایستادگی فرماید و مدعی حقیقت خود باشد و هیچ وجه  
 بیعت را نپذیرد و برای خود از دشمن هرگز امان نطلبد  
 و بگوید رَبِّ وَاَوْدَتْ اَنْ اُقْتَلَ وَاُخِي سَبْعِينَ  
 مَرَّةً فِي طَاعَتِكَ وَمَحَبَّتِكَ يَتِمُّ اِذَا كَانَ فِي قَتْلِ نَفْسَةٍ  
 دِيْنِكَ وَاِحْيَاءِ اَمْرِكَ وَحِفْظِ مَآمُوسِ شَرِّكَ

حقیقت دین اسلام و شریعت حضرت خیر الانام صلوات الله علیه  
 در زمان خلافت یزید نزدیک بود بالمره از دست برود و بدست  
 اینگونه خلفای ناخلف بکلی ضایع و مضحک گردد پس آنحضرت لایزال  
 بقام مبارزه آمد و باقتسما اظهار کلمه حق و احیای دین و نصرت  
 شریعت نمود و حق و باطل را با این صبر و بردباری از هم جدا کرد

خود و بطلان آنها را بابل عالم واضح و هویدا فرمود و این است  
 که خداوند بزرگواران و گریه کنندگان و عجبان آنحضرت <sup>علیه السلام</sup>  
 و کرامات و مقامات عطا نموده و در حدیث وارد است  
 طوبی لنا صر آل محمد بالبکاء والتبکی خوشا بنهر  
 آل محمد بگریه کردن که گریه کردن را نصرت و یاری محبوب  
 فرموده اند زیرا که گریه و تفریه داری بر آنحضرت آن وقایع را  
 بخاطر می آورد که در آنها نصرت دین مبسب بوده و میباشد و لا  
 نیز اگر کسی با اخبار متواترات نکات و دقائق همان واقعات را  
 تصور کند برای بطلان و دعوی مخالفین و حقیقت آن امام پن  
 دلیل مستین از آنها بدست آمده در این ضمن البته نصرت دین بعل خواهد  
 آمد پس تذکار آن وقایع بهر وسیله باشد در هر زمانی از ازمینه نصرت  
 اسلام و اعانت بمقصود و مرام آن امام بام محبوب است و اینست  
 که در تفریه داری آنحضرت آنمه ثوابهاست و چندان قیود و حدود  
 در آن نیست بلکه تا کی را نیز قبول فرموده اند تا بهر وسیله تذکره آن

قضایا بعل آید و بانواسطه نصرت دین و قوت ایمان حاصل گردد  
 فافهم و تبصر ای تشنه که از اثر اشک ماتمت تا روز حشر  
 کشتن دین سبز و خرم است هر دل که در غم تو بود خرم است  
 شاد خرم دلی مباد که فارغ از این غم است  
 و اینست تاویل قول آنحضرت که فرمود شیعی ما این ستم  
 ماء عذب فا ذکر و فی که مراد از ماء در باطن علم است  
 چنانکه در تفسیر آیه افرایتم ان اصبح ناکم غورا فمن  
 بقاء معین وارد شده که مراد از ماء معین علم است و آیه تفسیر  
 اشاره است بنسبت امام علیه السلام و کلمات ائمه علیهم السلام  
 موافق فرموده خودشان ظاهر است و باطن است پس تک  
 علم که ماء حیات روحانی اهل ایمانست از جناب سید الشهدا  
 علیه السلام بوده و هر کس بعد از او از این آب کو را بخورد  
 بایز او را یاد کند که از برکت او این آب شیرین و کو را باقی  
 مانده و اگر شهادت او نبود کفر و ضلالت عالم را می گرفت

و تشنگان باده حیرت از زلال ماء هدایت آقیامت محروم میمانند  
 و ماء معین در عالم ابد پیدا نمیشد <sup>حقیقه بلکه هر فردی</sup>  
 از افراد ناس و همه مردم را دوفوع مشیت است یکی بیل  
 و صرافت طمع قطع نظر از ملاحظات و اعتبارات خارجه  
 و یکی بلا خطه جهات مخصوصه چنانکه مولا برای امتحان غلام خود  
 جواهری یا وجه نفیدی در جای بیانی پیش روی غلام می انداخت  
 و خود پنهان و غایب میبود و در کین مراقب عمل او میباشد که آنست  
 و خیانت غلام در تصرف مال آقا و ضبط آن بطور و فعلیت  
 بیاید و مدلل شود پس در این حال آقا بغرم خود بالذات هرگز  
 راضی بر خیانت کاری و دزدی غلام خود نیست و اولاً و بالذات  
 نخواهد که غلام مال فرور خیانت کند و مال را بردارد لیکن  
 بجهت اینکه باطن او بطور پایید و خوبی و بدی او مدلل شود  
 و زبان غلام بمولی کوتاه شود و در ترجیح سایر غلامان بر او حجت  
 تمام شود آقا انیعل خلاف او را ثانیاً و بالعرض میخواهد آنست که

از غلام در ضبط آن مال رفع موانع میکند و خود یا هر کس را که بخواهد  
 او مستحق قرار داده است از ادعیت اختیار کرده و خود را در نظر  
 غلام غافل و زایل نموده تا او هر چه درش بخواهد بکند و بمقام فعل آورد  
 و آنچه در کون دارد بتواند ظاهر کند و راه عرفی و حجتی بر تو لا ش  
 باقی نماند و از این قبیل است اراده بپای در آیه شریفه در قصه قایل  
 و بایست که از بایست حکایت میفرماید **لَنْ يَبْطُلَ إِلَيْكَ**  
**الْعَلَمُ** ما انما بياسط يدى ايك لا تملك اتى اخاف الله  
 رب العالمين اتى از دیدان تبوء باشی و ائتمک فکون من  
 اصحاب التی روز الیک جزاء الظالمین پس این را در  
 با جلال شان و تقوای بایست منافات ندارد چنانکه مخفی نیست  
 مثال دیگر شخص مریض که قطع عضو یا قطع دندان خود را میخواهد  
 و برای مداوا و استشفای مثلاً فلوس یا نان بخشد هرگز اینها را  
 بهشیت غری و رضای طبیعی نمیخواهد ولی برای شفا ثانیاً و با  
 این معالجات و مداوا را میخواهد چه خوش گفت آمد و دارو

فروش ثفا بایت داروی تنخ نوش

از آله اشکال آدمیم باز بر مطلب اولی تا جری بنیت صحیح  
 مایه بعال خود دهد که این مایه صالح باشد بمصرف راه خیر و بهم مصرف  
 راه شر و طریق تجارت و عمل را بر او پان کند و مطلوب خود را  
 از طرق تجارت معین کند و بملاحظه صرفه و صلاح واقعی با و ام  
 کند که مایه او را در مال التجاره مخصوصی صرف کند آنغال بخلاف  
 امر و رضای تاجر همان مایه را که در دست او از ارباب است درجا  
 عیتمه صرف نماید که خلاف مطلوب صاحب مایه است و با آن مایه قهنا  
 و فساد یار پاکند آیا در نظر عقلا فساد و شرارت و بد علی او در این  
 صورت پای تاجر صاحب مایه را هم میگیرد یا نه البته نمیکرد سخی  
 و قبا حتی در کار او تاجر صاحب مایه وارد نمیشود پس باید دانست  
 قدرت و استطاعتی که خداوند بعبده داده مایه ایت برای فعل  
 و عمل عبده اگر آن مایه را ببندگان عطا نمیرمود جای تکلیف آنها  
 نبود و عقاب آنها در عمل معصیت ظلم میشد چنانکه در مجلد سیم مجار

ورضن حدیثی کہ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 فرموده و مثل ذلک مثل رجل یملک عبداً مملو کالامال  
 نفسه ولا یملک عرضاً من عرض الدنیا و یعلم ذلک مولاه منه  
 فامرہ علی علم منه بالمصیر الی التوق لحاجتہ یتیم بہا ولم یملک  
 ثمن ما یتیم بہ من حاجتہ و علم المالك ان علی اس حاجتہ رقیباً  
 لا یطمع احد فی اخذها منه الا با رضی بہ من الثمن و قد وصف  
 مالک ہذا العبد نفسه بالعدل والنصفہ و اظہار حکمتہ  
 و نفی الجور و اوعد عبده ان لم یتیم بحاجتہ ان یعاقبہ  
 علی علم منه بالرقیب الذی علی حاجتہ انہ سیمنعہ و علم ان  
 المملوک لا یملک ثمنہا ولم یملک ذلک فلما صار العبد الی التوق  
 وجاء لیاخذ حاجتہ التي بعثہ المولی لہا وجد علیہا بانعا من  
 ثمنہا الا بشرء و لیس یملک العبد ثمنہا فانصرف الی مولاه  
 خائباً بغير قضاء حاجتہ فانما ط مولاہ و عاقبہ علیہ الیس  
 یجب فی عدلہ و حکمتہ ان لا یعاقبہ و یعیرہ ان عبده لا یمکن

کان

عرضاً من عرض الدنيا ولم يملكه ثم حاجته فان عاقبه ظالماً متعدياً  
 عليه مبطلالاً وصف من عدله وحكمته ونصفه وان لم يعاقبه  
 كذب نفسه في وعيده آياه الحديث  
 حقيقة خداوند عالم حول و قوه بشخص داده تا در راه خیر و محصل  
 او صرف نماید و آنرا تماماً مد از عالم لاریب بشخص عامل میرسد و  
 شخص مدد و حول و قوه خداوند را که مایه و ماده علمت بنا بر قوه  
 اختیار یکبار با و داده اگر در خلاف رضای حق صرف نماید و خدا  
 هم قدرت و حالت اختیار را از او سلب نکند و با مقتضای  
 و مابیت و جودیت خود آنچه حول و قوه بعبد داده باریس  
 نکیرد چون راه خیر و شر را خداوند بدلات رسل و ایضاً جل  
 و هدایت حج واضح و مبین فرموده پس با شرمصیت تجتی بر خدا  
 نه ارد و حجت خدا با و واردست قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنْ  
 عَمَلٍ صَاحِبًا فَلْنَمُنَّ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا و از اینجا جواب شبهه  
 انشخص نیز معلوم شد که بتلویج اشاره بچیر نموده و در شعر خود گفته



جبر و تفویض من نیست انم ای بدست تو اختیار نیست  
 پس هر چند اختیار بعد تحت اختیار مولا است ولی در صورتیکه  
 او خود بعد این قوه را داده باشد بدون تفویض و بی سلب قدرت  
 خود پس این معنی منافات با قدرت و اختیار او ندارد که اختیار  
 عبادت و ضد اختیار او نیست بلکه فضل و عطیه است از او  
 هر وقت بخواهد قادر است این قوه را از بند سلب کند و بنابر  
 سلوب اختیار نماید *یوالمالک لما ملککم و القادر لما أقدرکم*  
 علیه در جمله سیم بکار از جابر از رسول الله صلی الله علیه  
 و آله که آنحضرت فرمود *یکون فی آخر الزمان قوم یعلمون المعاصی*  
*و یقولون ان الله قد قدرها علیهم الزاد علیهم کما هر سینه*  
*فی سبیل الله* یعنی در آخر زمان قومی مرتکب معاصی میشوند  
 و میگویند که خدا معاصی را مقدر کرده بر آنها رد کند  
 بر این قوم مانند کسی است که شمشیر خود را گشاده باشد در راه خدا  
 انتی و متقی مانند که بر خنجر مدعیان عرفان در این زمان

پاره کلمات مُشعر بر این معانی صادر می‌شود و بعضی چارکان  
 غافل آنها را از مطالب عالیّه و معارف حقّه دانسته خوش می‌آید  
 و فریب آنها را می‌خورد اعادّه نمائند من شرور الفنا  
 لطیفه مؤلف را با کینفر جبری و قی مکالمه افتاد روزی  
 از کاظمین علیهما السلام بنیاد میرقم توی کا سکه راه آهن  
 میان جمعی یکی از مدعیان عرفان گفت مخلوق و عباد کار می  
 نیست و می‌اورا حاصلی نه و من ساکت بودم تا اینکه او استدلال  
 کرد بآیه لیس للانسان الا ما سی و آیه این قسم تفسیر  
 کرد که برای انسان چیزی نیست مگر سی او یعنی بانشی  
 میماند که عبث است زیرا که تمام افعال از خداست بی خلیت  
 بعد گفت معنی آیه برعکس این است که میفرماید برای انسان  
 نیست مگر سی یعنی اگر سی و عمل خود او نباشد حاصلی برای او نخواهد  
 گفت از متن آیه هر دو معنی محتمل است گفتم ذیل آیه قرینه معنی دوم  
 که میفرماید و ان سیعه سوفیری گفت این آیه را هم میتوان این قسم

معنی کرد که زود سعی او دیده شود یعنی انسان می بیند که سعی او  
 بی ثمر است گفتیم خداوند همه این شبهات را در آخرین آیه باز رفع  
 کرده که فرموده *ثُمَّ يُخْرِجُ الْبَحْرَاءَ الْأَوْفَى* پس همه حاضرین  
 مرا تصدیق کردند و او ساکت شد و از جواب عاجز ماند  
 میر سید شریف که از غلای عامه است در شرح مواقف تفصیلی  
 نوشته که حاصلش این است افعال اختیاریه عباد  
 واقع است بقدرت خداوند برای بندگان قدرتی و تأثیری در  
 افعالان نیست و خداوند قدرت خود را جاری کرده بر اینکه بخواهد  
 قدرتی و اختیاری ایجاد کند پس وقتی که مانعی نشد خداوند  
 مقان بقدرت و اختیار او فعل را ایجاد کند پس فعل عبد  
 ابداعاً و احداثاً مخلوق خداست و مکتوب عبد و گفته است  
 مراد از کتب فعل محض مقارنت اوست بقدرت و اراده خدا  
 بدون اینکه عبد را تأثیری و خلقتی در ایجاد فعل باشد و این  
 مذهب ابو الحسن اشعریست و اگر معتزله گویند افعال تنها

بقدرت عباد واقع است برسیل استقلال بدون ایجاب بکلیه اعتبار  
و طایفه گویند هر دو قدرت واقع میشود معا و اجتماع مؤثر  
بر اثر واحد جمعی از ایشان جایز دانسته مؤلف گوید

فنا دهم این اقوال واضح است حاجت تفصیل نیست  
و چون پس از اطلاع بر اینگونه مقالات شیخه سایرین شخص قد  
صحت و استقامت مذہب و دین خود را بهتر میداند با نفعه  
این تفصیل را ثبت کردم تعرف الاشياء باضدادها  
متوکل از عباده پرسید که اگر بخانه روی کسی باز ن خود بینی  
از آن سخن کوئی یا خاموش باشی گفت این مسئله را جوابیت  
چه اگر گوئیم راضی شوم دیتوث باشم و اگر گوئیم نه قدری می شوم  
مشغولی گفت روزی شیخه را پادشاه آنچه کردم  
بود آن حکم را گفت شیخه آنچه منم میکنم حکم حقت  
ای دو چشم روشنم از دکانی که کسی تربی برد کاین حکم  
ایزد است ای باخرد بر سرش کوئی دوشست کرده

حکم حقست اینک اینجا بازند حکم حق کردار میاید ترا پس  
 بیا موز و بده قنوی مرا که مرا صد آرزو شهوت دست  
 من بسته ز بیم نیست است پس کرم کن حذر را تعلیم ده بر کشا  
 از دست و پای من کیره حکایت انوشیروانی  
 آن یکی بر رفت بالای درخت میفشاند او میوه را زد و نخت  
 صاحب باغ آمد و گفت ای دهنی از خدا شرمیت کو چه میکنی  
 گفت از باغ خدا بنده خدا کو خورد و خرم که حق کردش عطا  
 همانا چه علامت میکنی نه بخل بر خوان خدا و ندغنی  
 گفت ای اینک بیا و ران <sup>چرخ</sup> تا بگویم من جواب تو احسن  
 پس ببتش سخت آدم بر درخت میزدش بر پشت و پهلو چوب  
 گفت آخر از خدا شرمی بد آ میکشی این بکنه را از ارزار  
 گفت که چوب خدا این بنده اش میزد بر پشت دیگر بنده خوش  
 چوب حق و پشت و پهلو آن او من غلام آست و فرمان او  
 گفت توبه کردم از جبرای عیار اختیار است اختیار است

مراد از سخن شهر است  
 نه از سخن بزرگ بوده

اختیارش اختیار است کرد اختیارش چون سواری کرد  
 اختیارش اختیار ما کند امر شد بر اختیار می نشستند  
 حکایت جبری بخانه رفت کسی را دید که با کنسیر او  
 بعل بد مشغول است خواست که او را نزد والی برد افتد  
 گفت از خدا ترس که این از قضا و قدر بود و رفع آن نتوانم  
 کرد جبری زدی او بپوسید و گفت ترا عفو کردم از هر گناه  
 سنت دانی و موافق مذهب من حرف زدی  
 یکی از مجرّمه بانصرانی مناظره می کرد که چرا مسلمان نمی شوی نصرانی  
 گفت که این کفر از خدا در من آفریده و مرا قدرت ایمان نداده مجرّمه  
 قبول کرد نصرانی گفت پس مناظره تو بعل است جبری قطع شد  
 حقیقه برای مسلک حق و امر بین الامرین پاره اشال تیر  
 نوشتم تا مطالعه کنند بصیرت پیدا کند و الحق یعرف  
 بالمثل و لا یعرف بالجبال تمثیل جمال  
 یوسف علی نبینا و علیه السلام که باینه های متعدده تحتی کند از آینه

بعضی که صفا و جلا دارد و خمره و ذاتش بی عیب است با کمال <sup>بخت</sup> استقامت  
 و استقامت در او ظهور میکند و بعضی که ذاتش عقی دارد  
 یا اینکه بالعرض زنگار و کله دار است جمال مزبور بطور کج و معوج  
 و بیاتی بخلاف هیأت یوسف واقعی خارجی در او نمایان <sup>نک</sup> بر  
 آئینه متون میشود آن اعوجاج و اختلاف لون و خلل بیوسف  
 واقعی ندارد بلکه همه از استعداد و قابلیت خود آئینه است  
 و باعث بر آن نفس و ذات خود آئینه است هر چند اگر  
 صاحب جمال نبودی اعوجاج و کجی مسمی بود پس فیض خدا  
 بدون تفاوت با کمال استقامت هم بعید و هم شقی میرسند <sup>لیکن</sup>  
 بجهت اختلاف قوایل فیض در مواد مستفیضه مختلف میشود  
 فالت اودیة بقدرها و همین که فیض شقی وارد شد ماده  
 شقی او را معوج خواهد نمود فلیغیرن خلق الله چنانکه جمال  
 و آثار صاحب جمال بی تفاوت با آئینه کج و راست وارد میشود  
 همین که با آئینه کج وارد شد جمال را آئینه کج خواهد نمود

تمثال آخر باران زمین شور و شیرین با تویه می بارد و آفتاب  
 و ماه هر دو برابر می تابند و هوا بی تفاوت بهر دو تربیت می نماید  
 و لی زمین شور غار می آورد و زمین شیرین لاله و نسیرین باران  
 که در لطافت طبعش غلاف نیست در باغ لاله روید و در شور و  
 زار خس پس فیض من جانب الله بهمه مخلوقات برابر میرسد  
 و از جانب خدا تفاوتی ملحوظ نیست ما تری فی خلق الرحمن  
 من تفاوت فان رجع البصر فاحسنا و هو خیر صنع الله  
 انذی اتقن کل شیء تمثال آخر

بل تری من فطوره ثم رجع  
 البصر کترین نقیب الیک  
 البصر مع

هرگاه در یک کارخانه پارچه ای سفید مختلف الطباع را بنحوا  
 رنگی بزنند و همه را بنجم یک رنگ بگذارند و عمل استامد کارخانه  
 بهمه آنها یک قرار باشد باز رنگ پارچه ابریشم باز رنگ پارچه  
 پشم و رنگ پارچه علف و پنبه با آن دیگرها البته فرقی پیدا کند  
 و این اختلافات و تفاوتها هرگز راجع بر رنگ کارخانه و عمل صنایع  
 نمی شود بلکه بقابلیت خود پارچه مستند است پس اینکه طبايع



مختلف شده و آثار تفاوت پیدا کرده بعضی مصدر خیر می شود و برخی  
 نشانگر همه اینها را اختلاف قوایل آنهاست که نشان آن اختیار را  
 پس چون قوایل و استعدادات مختلف است هر فیضی وارد شود و  
 مستفیضه مختلف خواهد بود کقطر الماء فی الاصداف در  
 و فی قیم الافاعی صار سنا حقیقه اگر کوئی قابلیت را  
 نیز خدا داده است صحیح است ولی میگوئیم هیچ چیز بجا خطه عطای  
 خدا اولاً و بالذات مفلور بید و نقصان نبوده و خداوند و با  
 العطا یا در خلق اول و فطرت اولی باقصای الوهیت کامله و ربوبیت  
 مطلقه و رحمت عامه قوایل را صاحب بنیوض و خیرات خلق فرمود  
 و بر حسب فضل و عمل کم کم در مواوئع اشیا و در قوایل آنها اختلاف  
 عمده پیدا شد مثلاً قایل که بایل را گشت جناب آدم علیه السلام  
 در مرثیه او گفته تغیرت البلاد و من علیها و خداوند در آیه  
 شریفه میفرماید ظه الفساد فی البر و البحر باکبت ایدی الی  
 و اگر کوئی با وجود صلاحیت بخیر و شر چهره شخص راه خیر را ترک کرده

اللهم احسن کل شیء خلقه

براه شریرود گوئیم اولاً این مواخذہ و سؤال را از خود عامل باید  
 کرد مثلاً بقایل باید اعتراض کرد که با وجود اختیار و علم او بیک  
 قتل برادر و خیریت مهربانی و مواسات با برادر چرا با سبیل را کشت  
 اثنی اگر شخص تا قی کند معاینه می بیند که بسا اشخاص با وجود علم  
 و اطلاع بخیریت و شریعت و میل طبعی بطرف خیر با رجحانات نفسانی  
 باز طرف شر را اختیار میکند در حالتیکه خود را مختار و قادر بفعل خیر  
 میداند نفس توأمه او را در ترک خیر ملامت مینماید پس بدون  
 مجبوری قطع نفس آواره میشود و حال آنکه اگر بفطرت خود رجوع  
 نماید فطرت خود را بایل بطرف خیر می بیند      قال تعالی  
 فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا      پس مختار بودن بنده در فعل  
 خود بدیهی است و خداوند احدی را در طرفی مجبور نفرموده و همه را  
 مختار خلق نموده چه کمال و حکمت در اختیار است      پریا گفت خطا  
 بر قلم صنع زفت      ولی بعد از ورود تکالیف هر کس با اختیار  
 خود هر طور عمل نموده با مقتضای همان عمل در عوالم مختلفه قابلیت و

تغییر یافته و بادیران تفاوت بهرسانده **قال تسالی**  
 قل یا ایها الناس قد جاءکم النجی من ربکم فمن استدی فانما  
 یتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما أنا علیکم بکلی  
 مثل اینکه حکیم کامل بچند نفری که قریب المزاجند در تدبیر صحت مزاج  
 ایشان تکالیفی کرد و استعمال دوائی معین و غذای معلوم را بر آنها  
 مستقیم نمود و اجتناب از اشیاء معیینه را لازم داشت اینچنین  
 که اولاً مزاجشان با هم متقارب بود در عمل بتکالیف طبیب از هم تخلف  
 ننمودند بعضی جمیع تکالیف او عمل نمود و طبیب در خوردن و واپاشی  
 اجباری نکرد و ایشان را بحال اختیار خود گذاشت لهذا  
 بعد از ظهور عمل مزاجشان با اختلاف عملشان تغیر و تفاوت پیدا کرد  
 و با هم مختلف شدند پس ایغیر از آنها قائماً از مزاجه و طبایع متکلفین و قایلین  
 آنها در طبق افعال و اعمال خودشان و اعمال پدر و مادر و  
 مربیان ایشان اختلاف بهم میرساند و ترقی یا تنزل پیدا میکند و همه  
 اینها راجع بنفس متکلفین است در اوایل جلد سیم مجار

بعضی برخی از تکالیف او  
 عمل کرد و بعضی همه را ترک  
 نمود و دوائی او را نخورد  
 صح

از بشام بن حکم مرویت که زندقی از ابو عبد الله علیه السلام شوال  
 کرد و گفت خبر ده بمن از اینکه خداوند چر تمام خلق را میطیع<sup>تبت</sup> خلق نکرد  
 و حال آنکه خدا قادر بر این بود آنحضرت فرمود هرگاه آنها را میطیع<sup>خلق</sup>  
 میکرد برای آنها ثوابی نبودی زیرا که طاعت و تسبیح فعل آنها نبود  
 بهشت و جهنم نیست و لیکن خداوند مخلوق خود را خلق کرد پس امر فرمود  
 آنها را بطاعت خود و نهی نمود آنها را از معصیت خود و احتیاج فرمود  
 بار نولان خود و غذا آنها را قطع نمود بکسب خود تا اینکه آنها چنین باشند  
 که اطاعت کنند و معصیت نکنند و مستوجب باشند بطاعتشان خدا  
 ثواب و معصیتشان بر خدا بعتاب فرمود پس علی صاحب بنده را  
 بجهنم فرستاد و خدا او را امر کرده بان و عمل شتر بنده را ست بجهت  
 فعل او و خدا او را نهی کرده از آن زندقی گفت آیا بنده فعل را  
 نمکرده است با آنکه که خدا او را ترکیب نموده فرمود باین و لیکن با آن  
 که با او عمل خیر کرده قادر شده است بشری که خدا او را نهی کرده  
 گفت پس بنده را از امر چیزی هست فرمود خداوند او را نهی نکرده است

از پیری مکر اینکه دانسته است که او طاقت ترک او دارد و اگر کرده  
 بپیری مکر اینکه دانسته است که او بفضل آن استطاعت دارد  
 زیرا که نیست از صفت او جور و عیث و ظلم و تحکیم بندگان بر آنچه  
 که طاقت ندارند بر او گفت پس هر کس او را خدا کافر خلق کرده  
 قادر است بر ایمان و خدا را بر او در ترک ایمان تحت است فرمود  
 خداوند جمیع خلق خود را مسلم خلق کرده بآنها امر نموده و نسی نموده  
 و کفر اسی است که لاحق میشود و قتی که بنده او را بفضل پاورد  
 و خدا بنده را و قتی که خلق کرده کافر خلق نموده بنده کافر شده  
 بعد از آنکه وقتی رسیده که تحت بر او لازم شده از جانب خدا  
 پس حق را بر او عرض کرده پس بنده انکار نموده پس با نکاری کافر  
 شده گفت پس جایز است که مقدر کند بر بنده شر را و او را امر کند  
 بنجر و حال آنکه او قادر نیست بعل خیر و عذاب کند بر او فرمود  
 این لایق نیست بعدل و رافت خدا مقدر کند بر بنده شر را و او را  
 و در او کند شر را از او بعد امر نماید او را بپیری که میدانند او

مستطیع نیست با خدا و برپرون آمدن از آنچه قادر نیست ترک او  
 بعد عذاب کند بر او برای ترک او چیزی را که دانسته است اینکه  
 قادر نیست با خدا و آن خبر بر حجه نقل شد و من حدیث نیز در آیه  
 عیناً نقل خواهد شد **حقیقت نفس انسانی** صحیح است  
 بر اینکه نفس قدسیه آئینه باشد که از او در طبق محبت و رضای خدا  
 و افعال خیر صادر شود پس نفس معتدل باشد بصورت انسان حقیقی  
 که در احسن تقویم خلق شده **فیمشی سویاً علی صراط**  
**مستقیم** و صحیح است بر اینکه در هویت او نفس نکته شیطانیته  
 القا شود پس افعال شیطان از او بروز کند بخلاف صورت  
 انسانی و در طبق صور حیوانات با قضای اعمال پس اگر نفس  
 بعین توجیه کند مثال و افاضه علیستین در او ماند روح میو  
 در جسد حرکت میدهد و او را در طبق آنها **من الدین قالوا ربنا انهم**  
**ثم انزلناهم الملائكة** و هرگاه نفس متوجه بهین گردد  
 و ببادی شتر مائل شود مثال ابل سحین در او ماند روح میشود در جسد

که حرکت میدهد بر او بر حسب میل و طبع ایشان  
 فی تفسیر البیان عن الصادق علیه السلام ما من قلب  
 الا ولاد ان علی احدیها ملک مرشد و علی الآخر شیطان  
 منقش بر آیامره و بر ایزجره الحدیث بعبارة اخرى  
 نفس اماره بسوی شیطان میکشد و نفس نوازه بسوی ملک تا انسان  
 که فاعل مختار است بکدام یک مائل شود یکسر بسوی بدست من  
 و یکسر بادوست سالما در سر این موی کشاکش داریم  
 حقیقه باید دانست درود تکلیف و تسبیل و تحمل آن و اختلاف  
 قایمات بسبب اختلاف اعمال اختصاص باین عالم ملک تنها  
 ندارد بلکه از بدو ایجاد و اول فطرت در عالم ملکوت نیز بر همه  
 اشخاص تکلیف وارد شده و میشود کما قال تعالی  
 وَاِذْ أَخَذْنَا مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدْنَاهُمْ  
 عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ  
 الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ از عبارت مرحوم فضل

در بندی اعلی الله مقامه که در جواهر الایقان گفته ظاهر میشود که وجود  
 عالم ارواح و ذرات اول و عالم طینت اگر چه در ازمنه قبل از  
 نبوده ولی در اواخر باین شیعه امامیه مجمع علیه شده خلافی  
 در این باب ندارند      فی المجلد الثالث من البحار  
 عن ابن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله  
 تعالی وَاِذَا خَذَرْتُكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْآیَةُ قُلْتُ  
 معاینه بکان هذا قال نعم فثبتت المعرقة ونحو الموقف  
 وسیند کرونه ولولا ذلك لم یدر احد من خالقه ورازقه  
 فمنهم من اقر بلسانه فی الذر ولم یؤمن بقلبه فقال الله  
 فما کانوا لیؤمنوا بآکذوباً من قبل      وفيه ایضاً  
 عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول فی هذه الآیة  
 وان لو استقاموا علی الطریقة لا نقینا بهم ماءً عذراً  
 یعنی من جری فیهِ شیئی من شرک الشیطان علی الطریقه یعنی  
 علی الولاية فی الاصل عند الاطلة حین اخذ الله میثاق



بنى آدم اقيسناهم ماءً غدقاً يعني كلباً وضعنا ظمئهم  
 في الماء الفرات العذب بيان حاصل انجبران  
 المراد بالآية انهم لو كانوا اقروا في عالم الظلال والارواح  
 بالولاية سبحنا ارواحهم في اجسادهم مخلوقة من الماء  
 العذب فمثلاً اختلاف الطينة هو التكليف الاول في عالم  
 الارواح عند الميثاق انتهى وفيه ايضاً  
 عن حبيب عمن رواه عن ابي عبد الله عليه السلام قال  
 ما تقول في الارواح انها جنود محبته فما تعارف منها  
 ائتلف وما تناكر منها اختلف قال فقلت انا نقول لك  
 قال فانه كذلك ان الله عز وجل اخذ من العباد ميثاقهم  
 وهم اظلة قبل الميلاد وهو قوله عز وجل واذا اخذناك  
 من نبي آدم الآية قال فمن اقر له يومئذ جاءت الفتنة بهما  
 ومن انكره يومئذ جاء خلافه بهما واحاديث عالم فر  
 وطينة واجبار تكليف عالم اول ونشأه قبل دركتب معتبره اجبا

بسیار است و متواتر بالمعنی است و در حدیث نبوی است  
 مَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْزَنْهُ وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا  
 نَفْسُهُ و این است که خداوند از قول شیطان نیز حکایت میکند  
 که شیطان بنده کان گوید فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ  
 و این است معنی حدیث لَوْ عَلِمَ الْإِنْسُ كَيْفَ خُلِقُوا لَمْ يَلْمُوا  
 أَحَدًا یعنی هرگاه مردم میدانستند که چگونه خلق شده اند  
 احدی احدی را ملامت نمیکرد یعنی اگر شخص تفصیل نشاء  
 اولی و عوالم طینت اطلاع داشت در نیک و بد اطوار خلقت  
 دیگر را ملامت نمیکرد و همه ملامتها را بخود وارد مینمود زیرا  
 که هر چه بدی بیند از خود اوست وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ  
 فَمِنْ نَفْسِكَ هر نیک و بدی که در قوی خواهد بود نیک از تو  
 بد بفضل ما خواهد بود ذکر مثال و تبیین حال  
 نوری که در دیوار آفتاب ساطع میشود آن نور از آفتابست ولی  
 باد دیوار چه اگر دیوار جسم کثیف در پیش آفتاب نباشد نور او

هرگز ظهور نمکند چنانکه اگر فسیل روشن کرده جای بنی نگذارد  
 که بجز کم کشف شرف نباشد ابد آنور چراغ ظاهر نمیشود پس نور  
 از آفتاب است ولی با جدار قائم است که ظهور نور موقوف است  
 بوجود جدار آتاسایه پس او از جدار است ولی با آفتاب قائم است  
 چه اگر آفتاب نباشد نه نور پیدا میشود و نه سایه بر دو بسته بود  
 آفتاب است و سایه از نفس جدار ناشی است چنانکه اگر دیوار  
 تصفیه نموده بمقام بطور صاف رسانند هرگز سایه نخواهد انداخت  
 و آثار و احکام و اشراق و احراق شمس را آنوقت حاجب مانع  
 نخواهد بود پس از این مثل میتوان نقل کرد که خیر از خداست و  
 با عیب قائم و ظاهراست و شر از عیب است و بجهت و ابقاء  
 خدا باقی و موجود است و اگر بنده نفس خود را بمقام تصفیه نگیرد  
 برآرد و زنگ معاصی را از آئینه قلب خود بزداید همیشه مصد خیر  
 خواهد بود و شر از او ظهور نخواهد کرد و سراپا منظر نور خدا خواهد بود  
 مصداق ما زال الغیب شیقریب الی بالنوافل حتی کننت منعم

الذی یسمع به و یبصره الذی یصبر به و یدره الذی یطیش بها  
 بمانا اولیاء الله که وجود خود را از زنگ عوارض معری و  
 از کدورت علایق مبری فرموده متخلی با خلاق الله بوده مظهر  
 تجلیات قدسیه و فیوضات الهیه میباشند و اطوار و آثار  
 ربوبیت از ایشان ظاهر میشود مصداق این حدیث شریف  
 میتوانستند بود تو خود حجاب ربی حافظ از میان بر نیز  
 تتمه پس از این تحقیق واضح شد معنی حدیث مروی در کافی  
 که فرموده انا اولی بحسناتک منک و انت اولی بتیئات  
 منی یعنی خداوند خطاب بمسجد خود میفرماید من بحسنات تو اولی  
 از خودت و نسبت حسنات باید بمن داده شود اگر چه از تو برتر  
 کرده و تو اولیستری بتیئات خود از من یعنی نسبت و علاقہ  
 تیئات تو باید داده شود زیرا که سیئات از توانا شایسته  
 و بر تو مستحکم است چنانکه در مثل مذکور در نسبت نور و ظلمت  
 در مقام نسبت آفتاب بنور اولیست از چهار لکن بیا به در نسبت

و تعلق جدار از آفتاب اولی و اقرب است و الله اعلم  
 پس در افعال عباد جمیع خیرات و حسنات از خداست و جمیع شیئات  
 از بنده هر چند بیچیک بدون فعل عیب و بدون قضا و بی مشیت  
 خدا نمیتواند بود و باین معنی قریب است آنچه خداوند در آیه شریفه  
 میفرماید مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ لَدُنَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ شَرٍّ  
 فَمِنْ نَفْسِكَ و قال تعالى بعد ذکر الحسنة و السیئة  
 قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَآ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونُ لِنَفْقِهِمْ  
 حدیثاً اگر حکیم ترا گفت نیک و بد از قضا است صواب دان  
 گوی این سخن که گفت خطاست ولی خرد را نشان پیش و باز  
 اندیش که این قضا که بدین جا که رسد ز کجاست  
 در مجلده ثالث بحار از حضرت صادق علیه السلام مروی است  
 که آنحضرت فرمود ان کس فی القدر علی ثلثة اوجیه رجل  
 یزعم ان الامر مفوض الیه فتدوین الله فی سلطانه فهو  
 بالک و رجل یزعم ان الله عزوجل اجبر العباد علی المعاصی

وکلّفهم بالیطیعون فقد علم الله فی حکمه فو بالک ورجل یزعم ان الله  
 کلّف العباد ما یطیعون ولم یکلّفهم الا ما یطیعون فاذا احسن حمد الله استغفر الله  
 فبذلک یستغفر الله فبذلک یستغفر الله فی شرح الصیحة للیدرہ  
 عن الصادق علیه السلام اذا نظرت فی جمیع الاشیاء لم تجد  
 احدا فی ضیق ولم تجد احدا الا ولله علیه السجدة واما امرؤ الا  
 بدون سخطهم وکل شیئی امر الناس بفهم یعون له وکل شیئی  
 لا یعون له فهو موضوع عنهم ولكن الناس لا یرفهم  
 حقیقة پس باین طریقہ مستقیمه معنی تسبیحات اربعه صادق  
 و با واقع مطابق میاید که بگوئیم الحمد لله یعنی جنس و حقیقت  
 حمد مراد اوست و سبحان الله یعنی خداوند از جمیع قبایح  
 منزّه است چه هر چه شر و قبیح باشد راجع بنفس عباد است  
 والله اکبر و لا اله الا الله که بی حول و قوّه اواحدی قادر  
 بمعنی نمیباشد و در مقابل قدرت و کبریا نی او قوّه متعلّی نیست  
 و لا حول و لا قوّه الا بالله العلیّ العظیم

حقیقه در اخبار چند که لفظ قدریه وارد است چنانکه مجلسی  
 علیه الرحمه در اوایل جلد ثالث بحار بیان کرده و گفته این لفظ هم  
 بجهت اطلاق شده که آنها قائلند بقدر یعنی معتقدند بر اینکه افعال  
 عباد مخلت بخود ایشان ندارد تا ما از خداست بدون قدرت  
 و استطاعت عبد و در بعض اخبار مرفوضه اطلاق شده که آنها  
 افعال را رابع بقدرت عباد مینمایند و نافی قدرت و برود  
 مذنب خلاف حق و خطاست پس نفی قدر و اثبات قدرت عبد  
 بدون حاجت بقدر خطا و توپین قدرت و کبرای خداست  
 القدریه مجوس به الالهه یعنی قدریه مجوس این امت است  
 چنانکه آن کبریزدان ابر من گفت مرا این نادان و احمق او گفت  
 در توحید صدوق ره در جمله حدیثی از ابی عبد الله علیه السلام  
 فمن عزم الله يقوى على عمل لم يره الله عز وجل فقد عزم  
 ارادة يغلب على ارادة الله تبارك وتعالى واثبات  
 قدر با نفی قدرت و استطاعت عبد در فعل عبد اینهم خطا و مستلزم

علم بر خداست و حق مثل اثبات قدرت و اثبات قدرت عبد  
 تحت قدرت مطلقه خدا و هذا في الدعاء لا اله الا الله  
 استغنى عن عونك و رحمتك ولا اله الا الله و اجترى عليك  
 خرج عن قدرتك و این است که در افعال کاهی فعل را خود  
 نسبت بخود داده برای اینکه حول و قوه و توفیق و تقدیر از اوست  
 و عبد بدون آن قادر بفعل نیست و کاهی بعبد نسبت داده  
 زیرا که او مصدر و فاعل و مباشر است با اختیار و حول و قوه  
 که خدا با و داده قال تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها  
 و در آیه دیگر میفرماید قل يتوفى لكم الموت الذي و كل كنم  
 و قال في مريم عليه السلام فنفختا فيه من روحنا  
 و در آیه دیگر میفرماید فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها مبشرا  
 سويا و في الحديث ان النافخ جبرئيل  
 و قال في القتل قاتلوهم تعذبهم الله يا أيكم قتل  
 بعباد نسبت داد تعذیب را بخود و مراد از تعذیب عین قتل است



وَقَالَ تَعَالَى فَمَنْ تَقْلُبُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَسِيمٌ وَقَالَ أَيْضًا  
 فِي الرَّحْمَى وَمَا رَمَيْتَ أَذْرَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى  
 میسبدی در شرح دیوان گوید بعضی میگویند مؤثر در وجود  
 غیر خدا نیست لکن سسته الله بان جاریت که سیری در عقب  
 نان خوردن خلق میکند و قاصران پندارند که نان خوردن سب  
 سیریت و کل الذی شاهته فصل واحد بمفرده لکن  
 بحسب الاکتیه اذا ما زال استر لم تر غیره و لم یبق بالکمال  
 اشکال ریه بر نیک و بدی که میشود چون ز قنات  
 دانستن آن ز غرق عین خطاست در چشم کسی که نظر صدق و صفا  
 حق فاعل مطلق است اگر پرسی راست و این طایفه اگر گویند عباد را هیچ  
 قدرت نیست جبریه اند و در باب سیصد و شصت و نهم از قوت  
 اما العارفون من اهل الله فلا یرون ان ثمة قدرة عاویضها  
 کیون عنصا فعل فی شیئی رضا داده به و خبیین که کجایی  
 که بر من و تو در اختیار نکشاد و اگر گویند قدرت دارد اما قدرت

این صفت تهنه عبارت  
میباشد که از علل  
عانه است \*

او تاثیر در افعال او ندارد اما عهده اند و ایشان گویند فعل عبد مخلوق  
حقت و مکسوب او یعنی مقارن قدرت اوست و این معنی سبب است  
بآنکه شخصی باری بر وارد و کسی دست در زیر بار او نهد بی آنکه تاثیر در بار  
برداشتن داشته باشد و سبب ظهور قدرت در آنست که او آئینه  
ذات متصف بقدرت است و فایده این قدرت آنست که وقایع  
حق باشد از نسبت فعل شتر با و چه مناسب این مذهب است محی  
علی الصلوة از مؤذن و لا حول و لا قوة الا بالله  
از سامع بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من کم شده این ره بنحو  
می پویم در پس آینه طوطی صفت داشته اند آنچه استاد ازل  
گفت میگویم من اگر خاتم اگر کل چمن آرائی هست که از آن دست  
که می پروردم میرویم و معتقد گویند عبد را قدرت هست و افعال  
او مخلوق اوست و این طایفه اند قدیری که بود او و از این عسرت  
روایت میکند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در ایشان  
فرموده القدرية مجوس نذر الامة چه مجوس بعد و فاعل تانند

تتمه عبارت شرح  
دیوان است

و میگویند زیدان فاعل خیر است و ابر من فاعل شر و هم آنحضرت  
فرموده لَعْنَتُ الْقَدَرِيَّةِ عَلَى سَائِلِيهَا وَ اِيْشَانِ مِثْلِهِ  
قدریه جمعی اند که میگویند خیر و شر بقدر است و قرآن بخلاف اینها  
ناطق است اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْلَمُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ  
شَيْءٍ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ  
قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اَنَّا كُلَّ شَيْءٍ  
خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ اَسِرُّوا قَوْلَكُمْ اَوْتَجَرُّوْا بِهِ اِنَّهٗ عَلِيْمٌ ذٰلِكَ الْقَصْدُ  
اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللّٰهِ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ  
که پنج پشت آید و کراحت اِکَلِم نبت مکن بغیر که اینها خدا کند  
در کار خایه که رخصل و عقل نیت و هم ضعیف رای فضولی هر چند  
مضطرب باز عود که کس بی اجل نهد و انگونه این ترانه سرایه خطا کند  
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وَاَنْ تُوْمِنُوْا بِالْقَدْرِ  
خیره و شره و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه گفت  
لَيْسَ مَثَلُ مَنْ لَّمْ يُوْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ و امام جعفر صادق

علیه اسلام با قدری گفت که فاتحه بخوان چون بایاک فُتِبَ  
وایاک نستعین رسید فرمود چون تو در افعال خود مستقل و متکبر

چه استغنائت از خدا میکنی؟ و نیز در شرح دیوان

آینجا عبارت شرح  
دیوان بود \*

از افلاطون نقل میکند العالم کرّة والارض مرکزها

هرف والافلاک قسّی واکوادث سهام والله ارامی بها

المفّر وشیخ مقول در هیاکل کوبید ان التور الاقوی

لا یکن التور الاضعف من الاستقلال لو فور فیضه وکمال

بالانارة فالقوة القاهرة الواجبیة لا یکن الوساطة من

الاستقلال لو فور فیضه وکمال قوته و هم در هیاکل کوبید

لیس ان حرکات الافلاک توجد الاشیاء و لکنها علی قسمین

سما ما مکانه الا لازم لما یمتة کاف فی صدورہ عن الباری

تعالی من غیر شرط و منها ما لا یمنی امکانه بل لایة من حدوث

امور قبل حدوثها لکن الامور السابقة متفرقة للعلیة فیضیة

الی الامور اللاحقة و ذالک انما یمتظم بحرکة دوریة سریة

تحصل الاستعدادات و تعطى  
الحق الاول کل شیء یلینق  
بستعداده و انما فخر الاله  
کوبید الحق عذی انه لا یفزع  
من استناد کل الکائنات  
الی الله تعالی لکنها صح

ثم ان تلك الكليات متى استعدت للوجود استعداداً تاماً  
 صدرت عن الیاری تعالی ووجدت عنه دلائل اثیری لولویا  
 اصلاً فی الایجاد بل فی الاعداد انتهى ما فی شرح الديوان  
 مؤلف کویید این تفصیلات را با نجه نقل کرد  
 که قدر و نزلت مطالب حقّه نیک معلوم گردد تعرف الاشیا  
 با ضدادها و مطلب حق این تفصیل همان است که از امام حنفی  
 صادق علیه السلام روایت کرده که فعل از بنده است بعون  
 و اعانت خدا اینکه از قول جبریه گفته که عبد را هیچ  
 قدرت نیست بلکه مخلوق را تا ثیری نباشد حق ارسیری از  
 نان نیست عقیده ایشان در جمیع مؤثرات کون و مکان همین است  
 اثر احراق را نیز از آتش میدانند و گویند خداوند معارف من  
 ما را احراق را خلق میکند بدون اینکه احراق ذاتاً و وجوداً آتش  
 مترتب باشد حتی در تأثیرات شمس و قمر و سایر کواکب و نفوس فکلیه  
 و آباء علوی و اقطاب سفلی نیز در مولدات بعضی همین قسم است

و خود آنها را با توره بی اثر میدانند فلذا در ضمن فائده برات  
 (و) قُلْ تَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَوْتِ (و) قُلْ تَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَلِكِ و قوله تعالى  
 أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ فِي سَمَاءٍ انْخِفَ بِكُمْ الْأَرْضُ فِي صَافِي بَنِي  
 الْمَلَكَةِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَى تَبِيرِ الْعَالَمِ كَمَا هُنَّ وَدَرَابِ الْمَلَكَةِ خَلْقَهُ  
 و امثال اینها با شکل افتاده اند و بعضی فرق گذاشته باین خلق اجسام  
 و خلق اعراض و حال آنکه باسیت و عرضیت رفع اشکال نمیشود  
 و تمام این شبهات از عدم اطلاع بپیر امر بین الامریست ولی  
 هرگاه کسی موافق اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم بنگات و اسرار این شبه  
 گاهی واقف و عارف شود میداند که تاثیرات ظاهره از حکمت باحوث  
 حقیقی بودن خدا منافات ندارد هُوَ الْمَالِكُ لِمَا تَكَلَّمُوا وَالْقَادِرُ لِمَا أَتَوَكَّلُوا  
 علیه بعبارة اخرى در اشیاء فی نفسها خداوند قوت و تاثیر و قدرت عطا  
 کرده هر چند قدرت و تاثیر آنها در مقابل قدرت و تاثیر خدا قدرتی و قوتی  
 نیست و تاثیر و قوت ایشان تحت قدرت خداست چه در صورتیکه ذات  
 و حقیقت خود شیئی قائم بغیر باشد فعل و اثر او نیز بطریق اولی قائم

بنیر میباشد من کانت حقایقه دعاویه کلیف لایکون دعاویه  
 دعاویه بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست پس تاثیرات  
 آسمانی را مثلاً نباید منکر شد چه ساز تاثیرات بر کنار علیانه  
 می بینی که درخت میوه و انکورهیمکه از تابش آفتاب قدری دوشید  
 شمر کمتر میدهد بلکه ضایع میشود و نباید که اکبر را چنان مورد است  
 که تخلف آثار از آنها غیر ممکن فرض شود و تاثیر و قوت با آنها منقوض  
 گردد بلکه تمام تاثیرات آنها را باید منوط به شیت الهیه و مربوط  
 به قدرت خداوندی دانست و در هر حکم میخواند مایشاء و ثبت  
 ثابت قدم شد <sup>حقیقه</sup> و بعضی احادیث را  
 عبد اثبات استطاعت شده و در برخی استطاعت محل کلام  
 بوده و طریق جمع اینست که معروف مابین مقوضه از استطاعت  
 استقلال تمام است که منع او ممکن نشود و اینگونه استطاعت  
 عبد که حاجت بمعادنت جدید خدا نباشد و منع از آن ممکن نگردد  
 تو این مطلقه خداوند و غیر معقول است ما کان الله لیخبره شیئ

فی السموات والارض انت در بعض احادیث که ثوال از  
 استطاعت شده چون مراد سائل معلوم بود آن قسم جواب  
 داده اند و در بعض احادیث دیگر که در مقابل خبریه خویش  
 استطاعت عباد ثابت کنند مراد از او استطاعتی است  
 که بجزول و قوه خداوند باشد نه استطاعت مطلقه که منافی عالم بود<sup>است</sup>  
 در جلد سیم بکار از ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال سئلت عن شیئی من الاستطاعة فقال لیست الا<sup>استطاعة</sup>  
 من کلامی و لا من کلام آباءی و معلوم است مراد از این  
 استطاعتی بوده که مفوضه بر او معتقد بودند چنانچه در حدیث  
 در حدیث هشتم مروی در کافی در این کتاب این معنی ظاهر است  
 و عجب است از بعضی اجد علماء که در این حدیث استطاعت را  
 با استطاعت خدا حمل کرده و با شکال افتاده اند و حال آنکه  
 مراد استطاعت عباد است چنانکه در بکار در حدیث دیگر  
 وارد است ان رجلاً مثل العالم علیه السلام عن الاستطاعة



جل

فقال تستطيع ان تعلم ما لم يكن قال لا قال تستطيع ان  
 تمنى عما يكون قال لا قال فقيامت تستطيع قال الرجل  
 لا ادرى فقال العالم عليه السلام ان الله عز خلق خلقاً  
 فجعل فيهم آية الفعل ثم لم يقوض اليهم فهم يستطيعون للفعل  
 في وقت الفعل قال له الرجل فالعباد مجبورون فقال  
 لو كانوا مجبورين كانوا معذورين قال الرجل فمفوض  
 اليهم قال لا قال فما هو قال العالم عليه السلام علم منهم  
 فعلاً فجعل فيهم آية الفعل فاذا فعلوا كانوا مستطيعين  
 وفيه ايضاً روى ان رجلاً سأل العالم فقال يا ابن رسول الله  
 اليس انما يستطيع لما كلفت فقال له عليه السلام ما الا استطاعت  
 عندك قال القوة على العمل قال له عليه السلام قد اعطيت  
 القوة اذا اعطيت المعونة قال له الرجل فما المعونة قال  
 التوفيق قال فلم اعطى التوفيق قال لو كنت موفقاً كنت  
 عالماً وقد يكون الكافر اقوى منك ولا يعطى التوفيق فلا يكون

عالم ثم قال عليه السلام واخبرني عنك من خلق فيك القوة  
 قال ارجل الله تبارك وتعالى قال العالم هل تستطيع تنك  
 القوة دفع الضر عن نفسك واخذ الفع اليها بغير المعون  
 من الله تبارك وتعالى قال لا قال فلم تتعل ما لا تقدر عليه  
 ثم قال اين كنت عن قول ابي بصير الصالح ما توفيقي الا بالله  
 وفيه ايضا عن رجل سئل ابا عبد الله عليه السلام فقال له  
 ان لي اهل بيت قدرية يقولون تستطيع ان لا نعل قال  
 فقال ابو عبد الله عليه السلام هل تستطيع ان لا تذكر ما ذكره  
 وان لا تنسى ما تحب فان قال لا فقد ترك قوله وان قال نعم  
 فلا تكلمه ابدا فقد ادعى الربوبية مؤلف كوييه  
 ظاهراست که مقصود قدرية يعني مفتوضه اين بوده که عباد خود بخود  
 بدون معونه خدا استطاعت فعل و ترک دارند آنست که آنحضرت  
 در جواب سائل الزم کرد و عدم استطاعت عباد بدون توفيق  
 خدا ثابت فرمود وفيه عن ابي بصير عليه السلام قال م

ان نعل كذا وكذا تستطيع  
 صح

امیر المؤمنین علیه السلام بجایه با کوفه و هم مختصمون فی الله  
 فقال لتکلمهم بالله تستطيع ام مع الله ام من دون الله  
 فتطيع فلم یدر یا ترُد علیه فقال امیر المؤمنین علیه السلام  
 ان زعمت انک شریک معه فی ملک وان زعمت انک من  
 من دون الله تستطيع فقد ادعیت الربوبیه من دون الله  
 تعالی فقال یا امیر المؤمنین لابل بالله استطيع فقال  
 انک اما لو قلت غیر هذا لضربت عنقک انتی ثنوی

مع الله تستطيع فقد  
 زعمت انک مع

حسن را سکر تا می شد عیان  
 د از کلوخی کس کجا جوید و  
 یا بیا ای کور و در من دزگر  
 یا که چو با تو چرا بر من زدی  
 نیست جز محنت را ای پاکه  
 چون بیند گوشت گریه کرد و  
 عرضه می کردم نکردم زور من

اختیاری هست را در جهان  
 سکر اهر کز نگوید کس بیا  
 آدمی را کس کجا گوید پیر  
 کس گوید سگ را دیر آمد  
 ا مرونی چشم و شریف و  
 اسب هم جو گوشت چون دید  
 دیو گوید ای اسیر طبع و تن

وان فرشته کویدت گفت	که از این شادی فرون گردد
اختیاری هست درنا پدید	چون دو مطلب دید آید و فرید
اوستادان کو دکا زانیزند	آن ادب سنگ سیه را کی کنند
یہج کوئی سنگ را فردا بیا	و دنیا فی من دهم بدر اسرا
یہج عاقل مرگوفی رازند	یہج با سنگی عتابی کس کند
در خرد جبر از تدر و سوا ترا	زانکه جبری حس خود را منکرا
منکر حس نیست آن مرد قدر	فعل حق حتی نباشد ای پر
آن بگوید نورست و ناری	نور شمع بی رشع روشنی
وین بسی بنید معین نارا	نیت میگوید پی انکار را
اینکه فردا این کنم یا آن کنم	این دلیل اختیار است صمیم
وان پشیمانی که خوردی از بیا	ز اختیار خویش کشتی مُتدی
جمله قرآن امروز نهی است و عهد	امر کردن سنگ مرمر که بد
یہج دانا یہج عاقل این کند	با کلوخ و سنگ خشم و یک کند
که شکستم که چنین کن یا چنان	چون نکردی ای موات عابران

عقل کی حکمی کند بر چوب	مرد جسکی چون زند بر نقش چک
کای غلام بسته داشت پیا	نیزه بر گیرد بیاسوی دغا
خالقی کو اختر و کردون کند	امرونی جا بلانہ چون کند
غیر حق را کرنا باشد اختیار	خشم چون می آیدت بر جرم دوا
کر زشف خانه چوئی بشکند	بر توافست سخت مجروحیت کند
یہج خشی آیدت بر چوب	یہج اندر کین او باشی تو وقف
کہ چہ ابر من زد و دشمنم	یا چہ ابر من فت دو کرد پست
وانکہ قصد عورت تو میکند	صد ہزار ان خشم از تو سرزند
و در بیا دیسیل و رخت تو برد	یہج با سیل آورد کینی خود
کر بیا دیاد و دستارت بڑ	کی ترا با باد دل خشی نمود
خشم با تو شد بیان احمق	تا نکونی جبر یا نہ اعتذار

کو کب در می یوقد من شجرۃ مبارکہ چون سئلہ  
 امرین الامرین از غوامض مسائل و مقامات مطالب است  
 و من باب کلام نور و امر کم رشد در کلمات مبارکہ

ائمة اطياب عليهم السلام تاثير خاصى است در اين رساله بعد  
دوازده تيمنا بر خي از احاديث را عيناً ثبت و ضبط نمود و هر  
از شبهات جبريه و مفوضه با خبر باشد و باين بيانات رجوع نما  
خوايدديد كه اين قسم تحقيق و اين نوع كشف اين مطلب دقيق  
در قوه بشر نيست و هيمن طرزيان معجزه نمايان است

حديث اول

حديث اول في كشف النعمة عن ابي الحسن عليه السلام  
وقد ذكر عنده ابي جبر و الشافعي فقال الا اعطيكم في هذه اصلاً  
لا تختلفون فيه ولا ينجا حكم عليه احد الا كسر توه قلنا ان ريت  
ذلك فقال ان الله عز وجل لم يطع باكره ولم يعص بغيبه و  
لم يهل العباد في ملكه و هو المالك لما ملكهم و القادر على ما اقدر  
عليه فان ايتى العباد بالطاعة لم يكن الله عنها صادراً  
ولا منها مانعاً وان ايتىوا بالمعصية فشاء ان يحول منهم و  
مين ذلك فقل فان لم يكمل و فعلوه فليس هو الذي اذ لهم  
فيها ثم قال عليه السلام من يضبط حدود الكلام فقد خضم

من خالفه آنحضرت در این حدیث قاطعه و اصل بیان فرمود  
 که خداوند اطاعت نشده است با کراه و معصیت نشده است بطلب  
 زیرا که در فرض جبر علی طاعت یا اختیار عید نمیشود بلکه راجع بقدرت  
 خداست بدون اختیار عید و بدون عطای قدرت بر او و در فرض  
 تفویض یا قدرت مستقلة عید است بدون اینکه خدا را در فعل آن  
 و قدرتی باشد میفرماید خداوند بندگان را در ملک خود مهمل و سرخود  
 نگذاشته و اوست مالک بر آنچه برایشان تکلیف کرده و اوست  
 قادر بر آنچه بندگان را قادر بر او ننموده پس اگر بندگان طاعت بعمل  
 آورند خدا از او صا و مانع نمیشود و اگر معصیت نمایند اگر نخواهد  
 مانع و حائل شود میان ایشان و عمل معصیت میتواند که حائل مانع  
 گردد و اگر مانع نشود بندگان معصیت را بفعل آورند پس خدا  
 نیست آنکس که آنها را داخل نموده است بمعصیت

حدیث دوم

حدیث دوم فی الجارسل امیر المؤمنین علیه السلام عن  
 القضاء والقدر فقال لا تقولوا وکلّم الله الى انفسهم فتؤمنوه

ولا تقولوا

وَلَا تَقُولُوا أَجْزَبُ لَنَا عَلَى الْمَعَاصِي قَطْمُوهُ وَلَكِنْ قُولُوا الْخَيْرُ تَوْفِيقُ اللَّهِ  
وَالشَّرُّ نَجْدَانِ اللَّهُ وَكُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللَّهِ يَعْنِي تَكْوِيدُ  
خداوند گاه را بخودشان موعود داشته و امر ایشان را بخودشان  
و اگذاشته تا خدا را توهم نماند و سلطنت او را ضعیف نشاید  
و نکوید ایشان را بر معاصی اجبار کرده تا او را بظلم نسبت دهند  
و لکن بگوئید خیر توفیق خداست و شر نجلان اوست و همه  
اینها سابق است در علم خدا  
حدیث سیم  
در مجلد سیم بحار ان رجلاً مثل جعفر بن محمد الصادق علیه السلام  
السَّلام عَنْ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ قَالَ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ  
عَلَيْهِ فَمُومَنَةٌ وَمَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَنْ تَلُومَ الْعَبْدَ عَلَيْهِ فَمُومِنٌ فَعَلَّ اللَّهُ  
يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ لَمْ يَعْصِيَتْ لَمْ تَفْقَتْ لَمْ تَشْرَبْتَ الْخَمْرَ  
لَمْ تَزْنَيْتَ هَذَا فَعَلَّ الْعَبْدَ وَلَا يَقُولُ لَمْ مَرَضَتْ لَمْ قَصُرَتْ لَمْ  
تَبْغَضَتْ لَمْ تَسُوْدَتْ لَا تَعْنِي مِنْ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى يَعْنِي  
از امام جعفر صادق علیه السلام از قضا و قدر پرسید پس آنحضرت

حدیث سیم



فرمود آنچه که توانی لامت کنی بده را در مقابل او پس او از بنده است  
و آنچه که توانی عباد را در مقابل آن لامت کنی او از فضل خداست  
خداوند بنده میگوید چرا عصیان کردی چرا فتن نمودی چرا  
شراب خوردی چرا زنا کردی پس این از فعل بنده است  
و نمیکوید چرا مریض شدی چرا کوتاه شدی چرا سفید شدی  
چرا سیاه شدی زیرا که اینها از فضل خداست و آفرین  
حدیث شریف معلوم میشود معنی حدیث دیگر که صدوق علیه السلام  
در توحید از ابی عبد الله علیه السلام از زراره روایت نموده  
و ترجمه اش این است زراره خدمت آنحضرت عرض کرد قدس  
شوم چه میگوئی در قضا و قدر آنحضرت فرمود میگویم دقیق که خدا  
جمع کرد بنده کار را در قیامت سؤال میکند از ایشان از آنچه  
عهد گرفته بایشان و سؤال نمیکند از آنچه مقرر کرده بایشان  
چون سؤال زراره راجع بر این بود که با وجود قضا و قدر در اعمال  
عباد برای ایشان روز قیامت چه بحث و ایراد و عقاب خدا

خواهد بود و حاصل جواب آنحضرت ظاهر این است که اینجا دو جنبه است یکی فصل و عمل عبد که از جانب خدا بر او عهد گرفته شده بطبع و منقاد باشد و خلاف نکند پس روز قیامت از این سؤال میشود و یکی جنبه تقدیر خداست که آنچه بنده اختیار کرد خدا حول و قوه را از او نگرفت و مانع نشد و تقدیر را بر وفق او جاری فرمود پس سؤال این تقدیر از بنده نمیشود زیرا که این

فصل خداست و مدخلیت بعبد ندارد و این است معنی

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ بَعَارَةُ أُخْرَى در هریشی دو

جنبه است یکی فاعلی و یکی قابلی سؤالات بلا حیطه قابلیت

که منشاء آن اختیار خود عبد و راجع بنفس عبد است مثلاً <sup>طبيب</sup>

حاذق بلا حیطه مزاج شخصی با و گفته بود از غذای معین پرهیز کند

او بخلاف آنچه بطیب معهود بود از غذای مضّر تناول نمود

ناخوش شد و دوائی طبیب ثمر داد بلکه مقوی مرض شد

پس در اینجا از او سؤال نمیشود که چرا مریض شدی و از فعل طبیب

و دواى او نیز سوال نمیشود ولى سوال میشود که چرا آن غذا خورد  
 و خلاف عهد و قول طبیب کردی و علامت هم باینجه با و دارد است  
 نه از بجهت مریض بودن که از قدرت و استطاعت او خارج نبوده <sup>بیطبیب</sup>  
 هم بخشی دارد نیست و هر جا هم تکلیف شکوه ارقضا و قدر نموده باشند  
 همه آنها راجع بقول عباد است که بنوع اختیار باعث اینگونه سوء  
 القضا شده اند و این شکوه در حقیقت از سبب قضا است نه ارقضا  
 خدا و رضای اهل ایمان و ایقان نیز بقضای خداست نه بر سبب او  
 که ناشی از فعل عباد است بلکه رضا بسبب قضا که ناشی از فعل  
 عباد است مصیبت میباشد مثلاً جناب سید جواد علیه السلام که فرمود  
 أَقَادُ ذُلَّيْكَ فِي دُشَقِ كَاتِبِي مِنْ الزَّخْرِ عَجَبُ غَابِ عَنْهُ نَصِيرُ  
 فَيَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ أَكُنْ يَرَانِي يَزِيدُ فِي السَّيِّئَاتِ  
 این شکوه ارقضا و قدر خدا نبود بلکه شکوه از اعمال بد و کسائی  
 بوده که باعث اینگونه قضا یا شده اند بعبارة اخرى شکوه از  
 مقتضی است نه قضا و رضای شخص مؤمن ببلایا و در زایما رضا بقضا

نه بر مقتضی و از اینجا رفع میشود شبهه اینکه وجوب رضا بقضائات  
 با حرمت رضا بکفر و رضا بر معصیت چه میگوئیم که کفر و معصیت  
 مقتضی است نه قضا پس کفر و معصیت بلکه بر علیه فی نفسها  
 مبعوض است ولی قدر و قضا و فعل خدا هر چه هست مرضی  
 و محبوب میباشد و این دو قضیه با هم منافاتی ندارند  
 و این مطلب دقیق هر چند از مشکلات مسائل محسوب است ولی  
 بعون الله تعالی برای متالی با این مختصر حل اشکال سهل خواهد بود  
 والله الموفق لفهمه مشنوی دی سوائی کرد سائل مرما

ز آنکه عاشق بود او و برابرا	گفت نکست رضا با کفر کفر
این پیر گفت و گفت دست مهر	باز فرمود او که اندر هر قصه
مسلم از رضا باید رضا	فی قضای حق بود کفر و تقا
که بدین راضی شوم باشد شقاق	گفتش این کفر مقتضی فی قضات
هست آثار قضا این کفر است	کفر جیل است و قضای کفر علم
هر دو یک کی باشد آخر علم و علم	رشتی خط رشتی نقاشیت

نظم بمعبر حسن و

بلکہ از وی زشت را بنمودنست قوت نقاشش باشد آنکہ او  
 ہم تواند زشت کردن ہم نگو و در حال باعث نشستی سوئے اختیار  
 و فی البجار قال انسب صلی اللہ علیہ وآلہ من لم یرض  
 بقضائی ولم یسکر لغنائی ولم یصبر علی بآئی فلیتخذ رباً  
 سوای یعنی ہر کس راضی نباشد بقضائی من و شاکر نباشد بربی  
 من و صبر نکند بآئی من پس باید برای خود پروردکاری آخذ

حدیث چارم

کند سوای من

حدیث چارم

در مجملہ سیم بجار روایت کردہ کہ ترجمہ فہست میشود مزدی ارقیۃ  
 یعنی از مفتوحہ بسبب الملک بن مروان وارد شد پس کاینکہ شام  
 بودند نزد او حاضر شدند پس او ہمہ آنها را عاجز کرد و بسبب الملک  
 گفت از برای عاجز کردن این کشتی مگر محمد بن علی پس نوشت  
 بحاکم مدینہ کہ محمد بن علی علیہ السلام را نزد او روانہ نماید  
 پس حاکم مدینہ مکتوب او را بنجد مت حضرت آورد ابو جعفر علیہ السلام  
 با و فرمود اتی شیخ کبیر لا قوی علی الخروج و ہذا جعفر

یقوم مقامی فوجته الیه پس و تشیکه آنحضرت نزد آن اموی  
 آمد بجهت صغرا و براو عیب گرفت و بواجبه اینکه قدری براو غلبه  
 خوش نداشت که میان او و قدریرا جمع کند و مردم تشریف  
 آوردن آنحضرت را بشام برای مخصوصه قدری شنیدند پس برای  
 آنروز مردم برای مخصوصه آنها جمع شدند پس اموی  
 با آنحضرت گفت که ما را عاجز کرده ام این قدری و من نوشتم بخت  
 باقر علیه السلام که ما بین او و قدریرا جمع کنم که او نزد ما کسی از ترک  
 نکرد و باقی نگذاشت مگر اینکه براو غاب شد پس حضرت فرمود  
 بدستی که خداوند کفایت می کند ما را از او راوی گوید پس قتیقه  
 جمع شدند قدری با ابو عبد الله علیه السلام گفت پرس از پنجم  
 بخوابی پس آنحضرت باو فرمود سوره حمد را بخوان  
 راوی گوید پس او بنا کرد بخواندن سوره حمد پس در تکبیر  
 من با اموی بودم اموی گفت در سوره حمد آیا برای نفع  
 با صیت انا لله و انا الیه راجعون راوی گوید پس

قدری سورہ حمد را خواند تا رسید بقول خداوند تبارک و تعالیٰ  
ایاک نعبد و ایاک نستعین پس ابو جعفر علیہ السلام گفت  
قِفْ مَنْ تَعِينُ مَا حَاجَكَ إِلَى الْمَعُونَةِ إِنَّ الْأَمْرَ لِكَيْفٍ  
فَبَيَّنْتَ الَّذِي كَفَرُوا اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ  
پس آنحضرت فرمود بایست و توقف کن آیا از که ام کس را نشناخت  
میجوی و حاجت تو بمعونه و کمک کردن او چیست بدینیکه  
بنا بر عقیده تو امر محول و مفوض است بر تو پس مبنوت شد  
آنمیکه کافر بود و خدا هدایت نمیکند قومی را که ظالم اند  
حدیث پنجم باز در مجلد سیم بحار از امیر المؤمنین علیہ السلام  
سؤال شد از قضا و قدر پس فرمود لَا تَقُولُوا وَكَلَّمَ اللَّهُ  
إِلَى أَنْفُسِهِمْ قَوْلَهُ بَعْضُهُمْ يَكُونُ شَهِيدًا عَلَى بَعْضِهِمْ  
مُكُولٌ نموده پس تو همین نائید بر او وَلَا تَقُولُوا أَجَبْنَا  
عَلَى الْمَعَاصِي قَوْلَهُ وَكُنْتُمْ بَشَرًا مِمَّنْ بَدَّلَ أَعْيُنُكُمْ  
پس او را بظلم نسبت دهید وَلَكِنْ قُولُوا أَلَا نَحْمَدُكَ أَيُّهَا اللَّهُ

حدیث پنجم

وَالشَّرُّ يَخْلُوانِ اللهُ وَكُلُّ سَابِقٍ فِي عِلْمِ اللهِ دَلِيلٌ عَلَى خَيْرِهِ  
 بتوفیق خداست و شر بخذلان خداست و همه آنها در علم  
 خدا سابق است یعنی خدا عالم است بر کوزه عمل قبل از وقوع آن  
 عمل انتهی و باید دانست که معنی اختیار این است بنده  
 قوه فاعلیه باشد صاحب فضل و ترک که آزا قدرت گویند و قوه  
 دیگر باشد علیّه که درک شود نفع و ضرر و آفت و شر از دو طرف  
 آنچه که با و قدرت دارد و قوه دیگر باشد ارادیه باعث فعل که قوه  
 مستمی بقدرت مطیع او شود چنانچه هر وقت اراده فعل یا ترک  
 شود بر حسب ادراک نفس آن قوه اطاعت نماید بر او پس فعل کند یا  
 کند و این منافات ندارد با علم خدا بر آنچه واقع شود یا واقع نشود  
 از طرفین که علم خدا علت عمل نیست فافهم حدیث ششم  
 در بحار از عالم علیه اسلام که فرمود **اَلْقَدَرُ وَالْعِلْمُ نَزْلَةٌ**  
**الرُّوحُ وَالْجَدُّ فَالرُّوحُ بَغَيْرِ الْجَدِّ لَا يَتَحَرَّكُ وَلَا يَرِي**  
**وَالْجَدُّ بَغَيْرِ الرُّوحِ صَوْرَةٌ لَا حَرَكَاتٍ فَادَا اجْتَمَعَا قَوِيََا وَصَلَّيَا**



وَلَهُ فِي الْعَالَمِ لَعِبٌ وَهُوَ الصَّامِكُنْ ثُمَّ تَأْتِيهِ الْآيَةُ وَلَكِنْ  
 حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْآيَةُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنْ أَحْبَبَهُ اللَّهُ  
 تَنَزَّتَ أَسْمَاءُ خَلَصَهُ وَاسْتَمْلَصَهُ وَالْأَخْلَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَدُوِّهِ  
 مُؤَلَّفٌ كُوَيْدٍ وَجِهَةٌ تَقْرِبُ مِثْلَ رُوحٍ وَجَسَدٍ هَيَّانٍ اسْتَكَرُّهُ  
 رُوحٌ بِي جَسَدٍ مُتَحَرِّكٍ يَمْشِي وَوَدِيدُهُ يَمْشِي وَجَسَدٌ بَدُونِ رُوحٍ حَرَكَةٌ  
 نَيْكِدَةٌ وَوَقْتُهِ كَمَا رُوحٌ بِجَسَدٍ جَمْعُ شَيْءٍ يَمْشِي وَوَقْتُهِ بِهِمْ مِيرَاثُ  
 هَرَجٍ عَمَلٌ وَقَدَرُ أَرْبَعَاتٍ دِكْرُ مِثْلِ رُوحٍ وَجَسَدِيَّةٍ وَشَيْءٌ  
 أَرْبَعٌ هَتَمَةٌ مُقَرَّبٌ يَشُودُهُ أَرْبَعٌ هَتَمَةٌ مِثْلًا زَيْدٌ كَالْأَسَدِ  
 كَمَا يَكُونُ زَيْدٌ أَرْبَعٌ هَتَمَةٌ بَشِيرٌ شَبَابَةٌ دَارُوكُ شَجَاعَةٌ شَبَابَةٌ  
 وَالْأَرْبَعَاتُ دِكْرُ كَمَا شَبَابَةٌ بَشِيرٌ ذَارُوكُ قَطْعًا فَافْهَمْ  
 مُؤَلَّفٌ كُوَيْدٍ أَحَادِيثُ مَسْطُورَةٌ صَرِيحٌ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ  
 دَرَكٌ كَارِزٌ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ  
 أَنْ مَحْتَجٌّ بِتَوْفِيقٍ وَاعَانَةٍ حَقِّ دَانِ وَآيِنِ اسْتَدْرَاجٌ اسْتَدْرَاجٌ

پنجگانه نماز، زکوة و تکلف بذكر ایاک نسبند و ایاک نستعین  
 میباشد و سیکوید بحول الله و قوته اقوم و اقمه  
 قال تعالی کَلَّا تُؤْمِنُ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عِطَاءِ رَبِّکَ  
 حقیقه ممکن خواه عرض باشد یا جوهر چنانچه علت موجد لازم  
 دارد بقلت مبتقیه نیز محتاج است و اگر علت مبتقیه نباشد  
 باقی نیسماند و باین ملاحظه میتوان گفت هر شیئی ممکن در این  
 مصداق آیه شریفه است کُلُّ مَنْ عِندَی فَاِنْ یَّوْجِبْهُ  
 رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ و این فایا بقا منافات ندارد  
 که شیئی فی نفسه در معرض فناست ولی با فاضله و ابقای خدا  
 باقی است بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ و نظام که گفته  
 جوهر نیز مثل عرض در دو زمان باقی نیسماند از اینجا مشتبه  
 و بکنه مسئله برخوردده است و تحقیق این است که این فایا بقا  
 منافات ندارد که فرموده اند بقاء فی فنا  
 مُحَقِّقٌ کَاشِی رَه در علم الیقین گوید قال بعض الحكماء محصده

ان وجود العالم عن البارئ تعالى ليس كوجود الدار عن لبنة  
 ولا كوجود الكتابة عن الكاتب الثابتة العين المستقلة بذاتها  
 مستغنية عن الكاتب بعد فراغه ولكن كوجود الكلام عن المتكلم  
 ان سكت الكلام بل كوجود ضوء الشمس في السج لم يظلم الذات  
 ما دامت الشمس طالعة وان غابت الشمس بطل الضوء من سج  
 لكن الشمس الوجود يمنع عليه العدم لذاته وكما ان الكلام ليس  
 المتكلم بل فعله وعمله اظهره بعد ما لم يكن وكذا النور الذي يرى  
 في السج ليس بخيزه الشمس بل هو فيض منها فكذلك الحكم في وجود العالم  
 عن البارئ جل شأنه ليس بخبره من ذاته بل فضل وفيض  
 يتفضل به وفيض الا ان الشمس لم تقدر ان تمنع نورها وفيضها  
 لانه مطبوعة على ذلك بخلاف الله عز وجل فانه مختار في  
 افعاله بخلافه من الاختيار اجل وارفع مما يتصوره الجهال واثبت  
 واقوى من اختيار مثل المتكلم القادر على الكلام ان شاء تكلم  
 وان شاء سكت فهو عز وجل ان شاء افاض وجوده وفضلها

حکمت و انشاء امسک و لو امسک طرقه عین عن الافاضة  
 و التوجه لهاقت استموات و بادت الافلاک و تساقطت  
 الکوکب و عدمت الارکان و هکلت الخلائق و دثر العالم فضاء  
 واحدة بلا زمان کما قال الله تعالی اِنَّ اللهَ یُسِکُ السَّمَا  
 وَ الْاَرْضَ اِنْ تَزُولَا وَلَکِنْ زَالَتَا اِنْ اُسْکَمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ عِندِهِ  
 یعنی وجود عالم از خدا مانند وجود بنا از بنا و مثل وجود کتابت  
 از کتابت نیست بلکه مانند وجود کلام است از تکلم که هرگاه تکلم نشود  
 کلام باطل میشود بلکه مانند وجود نور و روشنائی است در  
 هوای مظلم و تاریک مادام که آفتاب طالع است و هرگاه آفتاب  
 غایب شود روشنائی از هوا زایل و باطل میشود و لکن عدم برآ  
 شمس وجود ممتنع است و چنانکه کلام از تکلم و ضوء از شمس جزو نیست  
 بلکه فعل و اثر فیض است همچنین در وجود عالم از خداوند که عالم جزو است  
 از نیست بلکه فیض و فعلی است از او و شمس قیاس نیست از نور و فیض خود  
 مانع شود بجهت اینکه او مطبوع است بر این و چنین نیست خداوند عالم

که خداوند مختار است در افعال خود بنوختیاری که اجل و ارتقا  
 از آنچه جمال تصور کرده باشد و اقوی است از اختیار  
 مثل مستحکم قارر بر کلام که هرگاه بنخواهد تکلم کند و اگر بنخواهد سکت  
 شود پس خداوند اگر بنخواهد افاضه میکند جود و فضل خود را و  
 حکمتش را ظاهر نماید و اگر بنخواهد نگاه میدارد و هرگاه بقدر  
 یک چشم زدن از افاضه و توجیه اساک نماید هر آینه آسمانها  
 ساقط و افلاک خراب میشود و کواکب ساقط میشود و ارکان عالم  
 خراب میشود و خلایق میمیرد و دفعه واحد عالم خراب میشود و  
 تراخی زمان چنانکه خداوند میفرماید ان الله میک استموات  
 الایة مؤلف گوید وجود عالم از خدا در واقع مثل کلام  
 از مستحکم هم نیست چه هر چند بحسب ظاهر و بر حسب متعارف کلام با سکت  
 مستحکم باطل میشود ولی چنانکه عکس شخص با علاجی ثابت میشود کلام  
 او نیز ممکن است بلا تعصیر با اسبابی ثابت و محسوط بماند پس کلام  
 با مستحکم نیز در این باب مثل نمیتواند بود و الله اعلم

تکمیل از خصوص و احادیث بسیار ظاهرات که آنرا فائز  
 و مدد خداوندی بخلاق میرسد و اگر یک طریقه العین فیض و افاضه  
 از مبدأ افاض منقطع شود اشیاء تماماً معدوم می باشد  
 قال تعالی کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ فی الصلوة  
 فی تفسیر قوله تعالی وَقَالَتِ الْیَهُودُ لِلَّهِ مَعْلُومٌ الآیة  
 فی التوحید عن الصادق علیه السلام لم یعرفوا الله بهذا  
 و لکنهم قالوا قد فرغ من الامر فلا یزید ولا ینقص  
 قال الله جل جلاله تکذبا لقولهم غَلَّتْ اَیْهِمْ وَلَعَنُوا بِمَا  
 قالوا بَلْ یَرَاهُ مَبْهُوْطَانِ ضَلُّوا کَیْفَ شَاءَ الم تسمع الله  
 یقولون یحیی الله بایشاء و وثبت وعنده اُم الكتاب  
 در کافی ارضفوان که گفت شنیدم ابو الحسن علیه السلام فرمود  
 که جعفر بن محمد علیها السلام میفرمود لَوَاقَاتُ زُرْدٍ اَدْلَقْنَاهَا  
 یعنی هرگاه ما افزوده نباشیم بر آینه فانی می شویم پس ممکن بود  
 در هر آن محتاج با فاضله جدید است چنانکه صاحب جمال در این

از آئینه صرف نظر کند و تجلی خود را قطع کند همان آن شیخ بحال  
 محو شود قَالَ تَعَالَى وَكُوشْتُمَا لَدُنْهُنَّ بِالَّذِي أَوْصَيْنَا  
 إِلَيْكَ إِنْ نَازَى كُنْتَ مِنْهُمْ فَرُوزِينَ قَالِبَهَا وَدَرْتَفِيرُوهُ  
 قَدْ وَآيَةُ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا مِنْ كُلِّ أَمْرٍ بَعْضُ أَحَادِثِ  
 هست مثنی بر این معنی که اَنَا قَانَا اِفَا ضَهْ خُداوند بعالم میرسد  
 آیه شریفه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و همچنین بعض احادیث دیگر  
 متعلق بعلم امام علیه السلام راجع باین معنی است چنانکه در حدیث  
 مروی از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام در شرح اصناف  
 علم که ابو بصیر عرض کرد قَائِلُ شَيْءٍ يَعْلَمُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 مَا يَحْدُثُ بِالْقَلِيلِ وَالنَّارُ الْآمِرُ بَعْدَ الْآمِرِ وَاشْيَاءُ بَعْدَ اشْيَاءِ  
 إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَدَر حَدِيثِ دِيكَرُ فَرَمُودَ لَيْسَ هَذَا الْعِلْمُ اِتِّمَامًا  
 الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَسَاعَةً بِسَاعَةٍ وَبِهِ كَسْبُ الْيَوْمِ  
 كُنْهٌ وَاقِفٌ وَعَارِفٌ شُودِ اِلِهْ بَسْتَهْ خَوْفٌ وَرَجَائِ اَوَا زِ خُدايَهْ  
 میباشد که در هر آن خود را فقیر و فانی و محتاج میداند

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ      إِنَّهُ لَا يُنَاسِ مِنْ  
 رَفُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ      واین است که جناب  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود      الْفَقْرُ فُخْرِي وَبِهِ أَفْتَحُ  
 و از اینجا رفع میشود اشکال بعضی در ثمره صلوات بایشان که  
 با وجود آن مقامات و کرامات محمد و آل محمد صلوات الله  
 علیهم را چه حاجت بصلوات است      و چنین اشکال در سبب  
 با وجود توفیق یافتن شخص بهدایت و طای ابرهنا الصراط  
 المستقیم در نمازها و اوقات پنجگانه برای حیت و طاهر شود  
 معنی قول خدا تعالی      وَالَّذِينَ آمَنُوا وَارْدُ هُمْ هُنَا  
 و اینکه از نظام نقل شده اجسام مانند اعراض انا قانما شجده است  
 ماخذ قول او ادله این مطلب میباشد که اشیاء در بقا محتاج است  
 در شرح مواقت بعد از نقل قول نظام گوید      قِيلَ لَهُ النَّقْلُ عَنْهُ  
 غیر معتد علیه لانه قال بهتسلج الاجسام الى المؤثر حال البقاء  
 فتوهمت الثقله انه لا يقول ببقائها      و باز میگوید بقاء اجسام



بضرورت عقلی واضح است چه آنچه دیر و در مشاهد کرده ایم  
از جبال راسیات و ارضین و سموات بعینهای آنهاست  
که امروز مشاهده میکنیم و همچنین کسیکه با او فتح کلام نموده ایم  
عین کسی است که با او ختم کلام نموده ایم و او لا دما و رفقای ما  
الآن همان کسانی هستند که پیش از این با ما بودند و بضوری و بمر  
و دلیل لازم نیست زیرا که فطرت با و جزم میکند و شبهه کردن این  
با بیاهیجات حدیث هفتم فی المجلد الثانی  
من البحار عن شام بن الحکم قال سئل از نزدیک ابا عبد الله  
علیه السلام فقال اخبرنی عن الله عز وجل کیف لم یخلق الخلق  
کلام مطیعین لم یکن لهم ثواب لان الطاعة اذا ما كانت فعلهم  
لم تکن حجة ولا نارا و لکن خلق خلقه فامرهم بطاعته و نهائهم  
معيته و اتج عليهم برئسه و قطع عذرهم بکتابه لیکونوا  
هم الذین یطیعون و یصون و یتوبون بطاعتهم له الشوا  
و یصیتهم اياته العقاب قال فاعمل الصالح من العباد فقله

حدیث هشتم

محدثین و کان علی ذلک قادرا  
قال علیه السلام لو خلقهم مطیعین  
ح

فالعمل الشر من العبد هو فعله قال العمل الصالح للعبد بفعله  
 والله به امره والعمل للعبد بفعله والله عنه نباه قال  
 ليس فعله بالآلة التي كتب فيه قال نعم ولكن الآلة التي عمل  
 بها انخير قد رعى الشر الذي نباه عنه قال فالى العبد من الام  
 شيى قال ما نباه الله عن شيى الا وقد علم انه يطيق تركه  
 ولا امره بشيى الا وقد علم انه يستطيع فعله لانه ليس من صفة  
 الجور والعبث والظلم وتكليف العباد ما لا يطيقون قال  
 فمن خلقه الله كافراً يستطيع الايمان وله عليه تركه الايمان  
 حجة قال عليه السلام ان الله خلق خلقه جميعاً مسلمين اثم  
 ونهاهم والكفر اسم يلحق الفعل حين يفعله العبد ولم يلحق  
 الله العبد حين خلقه كافراً انه لا كفر من عبده ان بلغ قوماً  
 زمتهم الحجة من الله فرض عليه احدى فحجده فبانكاره احدى صا  
 كافراً قال فيجوز ان يقدر على العبد الشر ويامره بانخير هو  
 لا يستطيع انخير ان يعبد ويعذبه عليه قال انه لا يلحق بعدل الله

ورأفته ان يقدر على العبد الشتر ويريد منه ثم يامر به بالعلم  
 انه لا يستطيع اخذه او الاتزاع عما لا يقدر على تركه ثم يقدر به  
 على تركه امره الذي علم انه لا يستطيع اخذه انجر  
 وسابق ترجمه اين حديث مسطور شد <sup>تحقيق مرحوم</sup>  
 اخذ فيض در علم اليقين كويد اعلم ان القدر في الافعال  
 وخلق الاعمال من الاسرار والغوامض التي تحيرت فيها الانام  
 واضطربت فيها آراء الانام ولم يرتض في افشاء الكلام  
 فلا يدون الامر موزا ولا يعلم الا كمنونا لما في اظهاره من  
 اف والعامته وبلاكهم قد روي عن النبي صلى الله عليه وآله  
 القدر سر الله فلا تظهر واسر الله صدوق عليه الرحمة  
 واعتقادات كويد اعتقادنا في القضاء والقدر قول الصالحين  
 عليه السلام لزاره حين سئل فقال ما تقول في القضاء والقدر  
 قال ان الله عز وجل اذ جمع العباد يوم القيمة سلمهم عما عهد  
 اليهم ولم يسلمهم عما قضى عليهم وسابق تفسير اين حديث شريف كذا

که آنحضرت در این حدیث در باب قضا و قدر بزرگ جوابی فرمود  
 عجب است صدوق علیه الرحمه از این حدیث در کلام از قدر منع  
 نمیده و با حدیث دیگر از جناب امیر علیه السلام استشهد کرده  
 که شخصی از آنحضرت از قدر پرسید پس فرمود بحر عمیق فلا تلج  
 ثانیاً سؤال نمود پس فرمود طریق مظلم فلا تسلك ثانیاً  
 پس فرمود سیر الله فلا تسکفه شیخ مفید  
 علیه الرحمه چنانکه در مجلد سیم جاریم نقل کرده در شرح این کلام گوید  
 عمل ابو جعفر فی هذا الباب علی احادیث شواذ لما وجوه تعرفها  
 العلماء امتی صحت و ثبت اسنادها و لم یقل فیها قولاً محضاً  
 و قد کان فیها ما لم یعرف للقضا معنی ان یحل الکلام فی  
 الی ان قال فاما الاخبار التي رواها فی النقی عن الکلام فی  
 القضاء والقدر فهي تحتل وجهین احدهما ان یکون النقی  
 بقوم کان کلامهم فی ذلک یفسد بهم ویضلهم من الدین لا یصلح  
 الا لامساک عنه و ترک الخوض فیها و لم یکن النقی عاماً لکافة

المتكفين وقد يصلح بعض الناس شي لا يصلح به الاخر ونقدرا لآلة  
 عليهم السلام اشياء علمهم في الدين بحسب ما علموه من مصابيحهم  
 والوجه الآخر ان يكون النبي عن الكلام فيها النبي عن الكلام  
 فيما خلق الله تعالى وعن علله واسبابه واما امر به وتعبه وعن  
 القول في علل ذلك مع ان الله تعالى سترها عن كثر خلقه  
 الا ترى انه لا يجوز لاحد ان يطلب خلقه جميع ما خلق عللا منفصلا  
 فيقول لم خلق كذا وكذا حتى يبيد المخلوقات كلها ويحسبها  
 ولا يجوز ان يقول لم امر كذا وتعبه كذا ونهى عن كذا وتعبه  
 بذلك وامره لما هو اعلم به من مصابيح المخلوق ولم يطلع احدا  
 من خلقه على تفصيل ما خلق وامره وتعبه وان كان قد اعلم  
 في الجملة انه لم يخلق المخلوق عبثا واما خلقه للحكمة والمصاحبة  
 وقال فحسبتم انما خلقناكم عبثا وقال انما كل شي خلقنا  
 بقدر يعني بحق ووضعها في موضعه فلما خفيت هذه الوجوه  
 وكانت مستورة عنا على التفصيل كان النبي عن الكلام في معنى

و القدر انما هو نهي عن طلب علل لمصا مفصلة فلم يكن نهيًا  
 عن الكلام في معنى القضاء والقدر هذا ان سلمت الاخبار  
 التي رواها ابو جعفر رحمه الله فاما ان طلبت او خست سندها  
 فحق سقط عنها عمدة الكلام فيها والحديث الذي رواه عن  
 زرارة حديث صحيح من بين ما روى والحق فيه ظاهر ليس به  
 على العقلاء خفاء وهو مؤيد القول بالعدل الا ترى الى ما رواه  
 عن ابي عبد الله عليه السلام من قوله اذا حشر الله تعالى  
 الخلائق سئلهم عما عنده اليهم ولم يسئلهم عما قضى عليهم وقد نطق  
 بان الخلق مسئولون عن اعمالهم انتهى كلامه رحمه الله عليه  
 مؤلف كويد آنچه مفيد عليه الرحمة كفته حق وصوابت و مني حد  
 مسطور نيز بهانت كه او كفته و اين حديث بر آنچه صدوق عليه الرحمة  
 استشهد نموده دلالت ندارد و تحقيق مطلب اين است كلام در  
 و قدر ياديني را عقدا ديت با معني كه مفهوم و مراد از لفظ قصا  
 و قدر معلوم شود و مني محصل عدل و جبر و تفويض بدست آيد

و اعتقاد و دیانت ب امر بین الامرین صحیح گردد و کلام این  
 باشد که آیا افعال عباد مخلوق و کون خودشان است با قدرت  
 و استطاعتی که خدا بآنان داده و بکل وقته و قدر و قضای خود  
 چنانکه امامیه میگویند یا اینکه مخلوق خداست بدون قدرت و اختیار  
 عباد چنانکه اشاعره و مجریه میگویند یا اینکه مخلوق عباد است با قدرت  
 مستقلة که عباد در افعال و اعمال آنها قائم محتاج با عانت و امداد  
 جدید خداوندی نیستند بلکه خود با استقلال قادر و مختارند چنانکه  
 معتزله و مفضله میگویند و معتقدین بود است که خدا یک دفعه عالم را  
 خلق فرموده و حالا از عمل فارغ است پس از صدر اول تا بجل  
 علم و تکلیف در این باب گفتگو و مقاوله کرده و احدی از محققین از  
 کلام در این مقوله مانع نشده زیرا که تصحیح مذکور و عقیده و دین  
 بسته بر آنست علاوه بر این در رد جبر و تفویض و اثبات امر  
 بین الامرین و در باب قضا و قدر و مشیت و اراده احادیث  
 و اخبار کشیده وارد شده و در آیات قرآنی اشارات و دلالات

صریح بر این معانی هست پس در این بابها جای منع از کلام نیست  
 و یکی هم گفتگو در قضا و قدر بلا خطه و جوه علی قضا یا میشود مثلاً  
 کلام در اینکه خداوند چرا فلان را غنی کرد و فلان را فقیر چرا فلان  
 عمر زیاد داد بدیگری کم فلان عاصی و شریر را چرا مهلت داد  
 و فلان مؤمن صالح را چرا مهلت نمود چنانکه ملائکه بجهت قصود  
 در علم و احاطه گفتند *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ*  
*الْبَاقِ* و خداوند فرمود *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* پس  
 فکر در این قبیل امور و غور و غور در کارهای راجع بقدرت  
 خدا محذور و برای مخلوقی که نظرات و احاطه کامل با طرف  
 کار ندارد محل خطر است که کثرت فکر در این بابها بسا میشود مشو  
 شک و شبهه در حکمت خداوندی کرد و زیرا که بنده بید و ختم  
 و حدود اشیاء واقف نیست بسا میشود در بعضی اشیاء غایب  
 بلا خطه زمانی جنبه خیریتی بیند و از ثمریت او نسبت بوضوح  
 آتی مطلع نشود پس او را خیر بداند و بسا میشود که شریتی در او



ببندد و از جنبه خیریت غافل شود پس آن فصل را مسلم نذر  
 چنانکه گفته اند حفظ شیئا و غایت عنک اشیاء  
 غافل از اینکه شریقی که مستلزم خیر کثیر باشد خیرات پس بهتر است  
 مخلوق در این مقامات تبیین راه رود و بحث و ایراد بخالت نکند  
 قال تعالی و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم  
 و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و از این جهت بود که حضرت  
 موسی علیه السلام انکم ان تشیع معی صبرا و کیف تضبر علی  
 ما لم یخط به خبراً مثلاً یکی ببندد عضو شخصی را کسی قطع میکند  
 و از مرض او مطلع نشود و ثمرة و علت قطع را نفهمد و نداند که حفظ  
 صحت و بقای او بسته بقطع آن عضو است و این شریقی استلزم  
 خیر کثیر است تا مرض با زدن سرایت نکند و عنک شخص باشد  
 البته قطع عضو در نظر او محل ایراد میباشد و آن فصل حکیم را مسلم  
 نیدارد و بر او بحث و ایراد مینماید و متحمل نمیشود  
 فی التوحید عن مولانا الصادق علیه السلام عن ابیه

عن جده عیلم اسلام قال ضحک رسول الله صلی الله علیه  
 وآله وسلم ذات یوم حتی بدت نواجذه ثم قال لا تسلمونی  
 ثم ضحک قالوا بلی یا رسول الله قال عجبت للمسلم  
 انه لیس من قضاء یقضیه الله عز وجل له الا کان خیرافی  
 عاقبة امره وبأسناده عنه علیه السلام قال کان فیما  
 اوحی الله عز وجل الی موسی علیه السلام ان یا موسی ما خلقت  
 خلقاً احب الی من عبدی المؤمن واثماً استیبه لما هو  
 خیر له واعافیة لما هو خیر له وانا اعلم بما یصلح علیه امر عبده  
 فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی اکتب فی  
 الصدیقین عندی اذا عمل برضوانی واطاع امری  
 پس خداوند قادر حکیم که علم و احاطه با قول و آخر و ظاهر و باطن  
 و حدود و اشیا دارد و در کلیه آنچه صالح بحال کل است او را  
 مقدر و مجری میفراید و کسیکه از حکم و مصالح غیبیه بخیر است و یک  
 چشم و یک جنبه نظر میکند مشکل است بهمه واقعات و مقدرات

طبعا تسلیم کند و در ورود قضا در مقام رضا باشد آنست که باین  
 ملاحظات از کلام در قضا و قدر منع وارد شده که شخص از آخر صحن  
 بتقدیرات خدا مصنون باشد چو قسمت ازلی بمصنوع ماکردند  
 که اندکی نه بوفی رضا است خورده گیر در توحید  
 از جمله حدیث قدسی که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است  
 از جبرئیل و ان من عبادی المؤمنین لمن لا یصلح ایمانه الا  
 بالفقر ولو اغنیته لافسده و ان من عبادی المؤمنین لمن  
 لا یصلح ایمانه الا بالفقیر ولو افقرته لافسده ذلک ایضاً  
 یعنی از بندگان مؤمن من هستند بعضی که ایمان ایشان اصلاح نمیشود  
 مگر با فقر و هرگاه او را غنی مینمودم غنا او را فاسد میکرد  
 و بد برستیکه از بندگان مؤمن من بعضی هستند که اصلاح نمیشود  
 ایمان ایشان مگر با غنا و هرگاه ایشان را فقیر محتاج میکردم  
 هر آینه فقر آنها را خراب و فاسد میکرد پس بدون حصول اطمینان  
 کلیه بدرجات منفعت و مضرت اشیاء و وجوه خیریت و شریت

آنجا تفکر کردن و غرض نمودن در مجاری قدر و قضا عمل خطری باشد  
 از آنس مرویت که دو از دوازده سال در بان رسول صلی الله  
 علیه و آله بودم هیچ نشنیدم در امری که واقع شد آنحضرت بگوید  
 کاش واقع نمیشد و در امری که واقع نشد بگوید کاش واقع میشد  
 و این است خداوند میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم  
 شوکم قد سئلنا قوم من قبلکم ثم اصبوا بها کافرین  
 و لید اقال علی علیه السلام فی القدر بحر عمیق فلا تجوہ  
 در کار خانه که رو علم و عقل نیست و هم ضعیف رای فضولی چرا کند  
 و خداوند در کلینکه آنچه صلیح و ادلی است تقدیر خود را در طبق آن  
 جاری میکند شمار که طرح خانه میکند شاید بعضی اجزای آن نفسا شسته  
 از آنکه هست طرح تواند کرد اما طرح کل مقتضی آن باشد که جز بر آن طرح  
 که هست واقع نشود کور کر بر بزم منعم پائند  
 عیسیا بر وضع آن مجلس کند یک بینایان با ذوق سلیم  
 خنهای بیند از آن بزم کریم بسا چیزها هست که هر کس جدا

چرا با خرد او نظر کند تصور می تواند کرد که جزوی از آنها بهتر از آن  
باشد که حالا است ولی وقتی که بیات ترکیبیه و مجموع حین  
المجموع بر آن نظر کرد می بیند که همین طور که هست بهترین است و صلاح

نزدیکتر حکیم سنائی	ابلی دید اشتری بچرا
گفت نقش همه کجست چرا	گفت اشتر که اندرین بچرا
عیب نقاش می کنی بشدار	در کژی ام مکن بعیب نگاه
تو ز من راه راست رفتن خواه	نقش از مصلحت چنان آمد
که کژی راستی گمان آمد	آن نکوژ که هر چه چرخ
که چه زشت آنهمه نکوبینی	و هر جا بحث و ایرادی بنظر

شخص پاید برای عدم وقوف با وضاع کلیه عالم است امام  
علیه السلام فرموده است **لَوْ كُفِيَ الْغَطَاءُ لَمَا أُخْرِقَ الْقَوْمُ إِلَّا**  
**الْوَاقِعُ** کسیکه ببیند باران خانه فقیر را خراب میکند و از سقف  
آن در کلیه فاسل شود شاید مکره باریدین باران کرد و آن کس  
که بکلیه نظر کند و خیر و منفعت کل را منظور دارد بآن جزئی ضرر

اقتنائیکند و انخیر فیا وقع کویہ فرشته که وکیل است بفرزین باد  
 چه غم خورد که بسیر و چراغ برین پس شخص باید در امور قدر و قضا  
 بتسلیم و رضا راه برود و جمیع افعال بد بزر حکیم را تبعه اصمیع و  
 داند و در وجه و علل آنها غور نکند که هر چه هست افعال  
 خداوندی از روی حکمت و صواب است و این است در حدیث  
 صحیح حضرت صادق علیه السلام فرموده است که ان الله  
 عز وجل یقول و ان الی ربک المنتهی فاذا انشی  
 الکلام الی الله فاسکوا و عن انسی صلی الله علیه و  
 انه قال تفکروا فی الاء الله و لا تفکروا فی الله فانکم لن  
 تقدروا قدره و قال عز من قال و ما قدر و الله حق قدره  
 و قال الصادق علیه السلام ابن آدم لو اکل کل قلبک  
 طائر لم یثبته و بصرک لو وضع علیه خرق ابرة لقطاه  
 ترید ان تعرف بها ملکوت السموات و الارض ان کنتم  
 صادقاً فنده الشمس خلق من خلق الله فان قدرت ان تملأ

عینیک منها فو کما تقول      نظام

ضیع تو که آمد از عدد و بیش      ما خبر شده عقل غایت آیش

خاکستری از بنجاک بودی      صد آینه را بدو زد و دوی

کاری بسلط را نکر دی      یک نقطه در او خط نکر دی

در عالم و عالم آفریدن      به زین نتوان رستم کشیدن

عقل آید پای و راه باریک      و انگاه بر بی چوموی باریک

توفیق تو که نه ره نباید      این عقده بعقل کی کشاید

عقل از در تو بصره فروزد      که پای درون نی بنوزد

تبصرة      مقصود این است آنجا که شخص حکمت و علت

قضا و قدر را ندانست باید تعجب بکند و از افعال آنچه

راجع بخدا باشد در آنها باید در سر تسلیم و رضا ایستاد و غور

و غرض در وجه قدرت و قضای خدا نکرد که مؤدی بخدم رضا

بقضا باشد و این معنی غیر فکر است در آیات خدا و در انواع اقسام

مخلوقات خدا و حکمتی واضح و ثابت در آنها که خداوند در افاق

و انفس بکار برده و بهمه آشکار و پنهان کرده و امام علیه السلام  
 فرموده تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ  
 فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا وَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 أَيُّكُمْ وَلَيْسَ كَرَمِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا رَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ  
 فَانْظُرُوا إِلَى عَظَمَةِ خَلْقِهِ قَالَ تَعَالَى أَفَلَمْ  
 يَتَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَقَالَ تَعَالَى  
 الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ  
 فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا  
 سُبْحَانَكَ فَقَدْ عَذَابُ النَّارِ وَقَالَ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا  
 إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بُنِيَ بَنَانًا وَزَيْنًا وَمَا لَهُمْ مِنْ فَوْجٍ  
 وَالْأَرْضِ مَدَنًا وَالْقَنَابِ فِيهَا رَوَاسِي وَأَنْتَبِهَا  
 مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِجٍ تَبْصِرَةٌ وَذَكَرَ كُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ  
 الْآيَةُ وَامَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده تَفَكَّرُوا سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ  
 عِبَادَةِ سَنَةٍ وَدَر حَدِيثِ قَدْسِي است تَفَكَّرُوا سَاعَةً



خیر من عبادۃ بعین ستمه و این فکر که ترغیب و تخریب ابو  
 شده تفکرات در آیات و حکمتائی که خداوند در آفاق و انفس  
 برای معرفت قدرت و جلال خود ظاهر و هویدا فرموده و لی  
 اینکه فکر نفعی بفعل خدا و قدر و قضای خدا گردید باید شخص سرتیم پیش  
 بگیرد و تکلم بچون و چرا بکند که برای ممکن و مخلوق در کار قدر و قضا  
 و تقدیرات خدا فکر کردن بجهت ظلمت عالم امکان و تاریکی راه  
 و ضعف بصری افزاید مگر حیرت و جهالت را و ما قدر و الله  
 حق قدره در آلا فکر کردن شرط را هست ولی در ذات  
 حق محض گناه است پس در این مقام جای لم و کیف نیست  
 و این است معنی مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ بَابٍ وَ مَنِ لَئِثٌ  
 عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ و باین ملاحظه است آنچه جناب  
 امیر علیه السلام در باب قدر فرمود طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْكَنُهُ  
 وَ در حدیث دیگر فرمود الا اِنَّ الْقَدْرَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ الْمَلِكِ  
 اسرار است خلاصه بنا تحقیق مفاد و اول

بعض احادیث که از آنها منع کلام در قضا و قدر ظاهر می شود غیر  
 آنست که بعضی مکان کرده چه در باب قضا و قدر و بیان بطلان  
 جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین حضرات ائمه علیهم  
 السلام تکلمات فرموده و از ایشان در این بابها سوالات شد  
 جوابها داده اند و علای اعلام نیز در طبق اخبار و احادیث  
 بسیار بیاناتی نموده اند بلکه همان شخصی که در این مقام از کلام نمی  
 نموده خودش در این بابها تکلمات کرده ولی چون نتوانست  
 بحقیقت مسدود برسد و اطراف آرا بفهمد بالاخره خود را باین نحو  
 تسلی داده و گفته که از کلام در این مقام نمی دارد شده  
 و حال آنکه بنا بر تحقیق نمی راجع بکلام در تفصیل تقدیرات مقدرات  
 و اسرار قضایا و بلا یاست که سر و حکمت آنها همه کس معلوم نیست  
 و تعمق و تفکر در آنها بجهت جهل بر حکمت غالباً باعث اضطراب و بی  
 و تحیر می باشد و مراد از کلام ایراد و چون و چرا گفتن و اعتراض  
 نمودن است که در مقام جهل و حیرت میشود و اینگونه کلام راجع

بعدم رضا بقضاست و نمون باید بقدر و قضای خداوندی کیف کان  
 دل خود را راضی کند و هرگز دل تنگ نشود و لم و کیف نکویید  
 و بحث و ایراد بغیر حکیم نکند اگر چه وجه وقت را نداند  
 در بصائر الدرجات از ابی عبد الله علیه السلام آنحضرت فرمود  
 یسکک اصحاب الکلام و یخو المسلمون ان المسلمین لهم النجاء  
 در کافی از علی بن حسین علیه السلام قال انصبر و انصبر  
 عن الله راس طاعة الله و من صبر و رضی عن الله فیما  
 قضی علیه فیما احب و اکره لم یقض الله عز و جل له فیما احب  
 و اکره الا ما هو خیر له انتهى و قیه عن ابی الحسن ال  
 قال منعی لمن عقل عن الله ان لا یستبطه فی رزقه و لایتمه  
 فی قضاءه و قیه عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال عجت للمرء المسلم لا یقضی الله عز و جل له قضاء الا  
 کان خیرا له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان  
 خیرا له و قیه فی جملة حدیث عن ابی جعفر علیه السلام

يارب فما لي ارى بعض الذر اعظم من بعض وبعضهم له  
 نور كثير وبعضهم له نور قليل وبعضهم ليس له نور فقال الله  
 عز وجل كذلك خلقتهم لابلوهم في كل حالاتهم قال آدم عليه السلام  
 يارب افاذن لي في الكلام فاستكلم قال الله عز وجل تخلم فان  
 رُوحك من رُوحى طبيعتك خلاف كينونتي قال آدم يا رب  
 فلو كنت خلقتهم على مثال واحد وقدر واحد وطبيعة واحدة  
 والوان واحدة واعمار واحدة وارزاق سواء لم يبع بعضهم  
 على بعض ولم يكن فيهم تحاسد ولا تباعد ولا اختلاف في شيء  
 من الاشياء قال الله عز وجل يا آدم برزوحى نطقت  
 وبضف طبيعتك تتكلمت بالا علم لك به وانا انما خلق العالم  
 بعلمى خالفت بين خلقهم وبشيتى مضى فيهم امرى والى تدبيرى  
 وتقديرى صارون لا تبدل خلقى انما خلقت ابجد والانس  
 ليعبدون وخلقتم الاجته لمن اطاعنى وعبدنى منهم  
 واتبع رسلى ولا ابالى وخلقتمك وخلقتم ذريتكم من غير فاقة

بى اليك واليهم وانما خلقتك خلقتهم لا بلوك وابلوهم ايتهم  
 عملا فى دار الدنيا فى حياتكم وتبل ماتكم فذلك خلقت الدنيا  
 والآخرة والحيوة والموت والطاعة والمعصية والنجاة  
 ونار وكذلك اردت فى تقديرى وتبيري وعللى انى قد  
 فهم خالفت بين صورهم واجسامهم والوانهم واعازهم  
 وارزاقهم وطاعتهم ومعصيتهم فجعلت منهم الشقى والنعيم  
 والاعمى والبصير والطويل والكحيل والذميم والعالم والجاهل  
 والغنى والفقر والطبع والعاصى والصحيح والسقيم ومن به الزنا  
 ومن لا عابه به فينظر الصحيح الى الذى به العابه فيحمدنى على  
 عافيه وينظر الذى به العابه الى الصحيح فيدعون ويسئلى ان  
 اعافيه ويصبر على بلائى فاشبه جزيل عطائى وينظر الغنى  
 الى الفقير فيحمدنى ويشكرنى وينظر الفقير الى الغنى فيدعونى و  
 يسئلى وينظر الكافر فيحمدنى على ما به يتم فذلك خلقتهم لا بلوك  
 فى السراء والضراء وفيما اعفيسهم وفيما ابتليهم وفيما اعطيتهم

المؤمن الى

وفيما انعم وانا الله الملك القادر ولي ان امضى جميع ما قدرت  
 على ما دبرت ولي ان اغفر من ذلك ما شئت واقدم من  
 ذلك ما اخرت واؤخر من ذلك وانا الله الفاعل لما يريد  
 لا اُسئَلُ عما افعل وانا اُسئَلُ خلقي عما هم فاعلون انتهى  
 ورتبه صدوق عليه الرحمه از حضرت رضا عليه السلام  
 از آباء خود از رسول صلي الله عليه وآله كه آنحضرت فرمود

قال الله جل جلاله من لم يرض بقضائي ولم يؤمن بقدرتي فليتر  
 التما غيري وقال رسول الله صلي الله عليه وآله في كل  
 قضاء والله عز وجل خيرة للمؤمن انتهى

حقيقته في الكافي في باب فضل اليقين عن زراره  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام  
 على المنبر لا يجد احد طعم الايمان حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن  
 ليخطئه وما اخطاه لم يكن ليصيبه وفيه عجب  
 الاحمال عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان امير المؤمنين

علیه السلام یقول لا یجد عبد طعم الايمان حتى یعلم ان ما اصابه  
 لم یکن لخطئه وان ما اخطاه لم یکن لمصیبه وان الضار  
 النافع هو الله عز وجل ترجمه حدیث شریف این است  
 که جناب امیر علیه السلام میفرمود نمی یابد بنده طعم ایمان را  
 تا اینکه او بداند بدستیکه آنچه باوریده نباشد از او تجاوز کرده  
 نباشد که باورسد بدستیکه ضار نافع خداوند عز وجل میباشد پس  
 بیان چون هیچ واسطه از وسایط فیض و هیچ سببی از اسباب  
 عالم در ظهور آثار و افعال مفوض نیست در رشته کلیه در دست  
 الملک باشد قال تعالی تبارک الذی بیده الملک  
 وقال ایضاً فبجنان الذی بیده ملکوت کل شیئ  
 و ظهور آثار و افعال از ذرات کائنات تماماً موقوف بامضای  
 قضا و مشروط بتعلق مشیت و اراده خداست پس بدون حول  
 و قوه و افاضه حق هیچیک از وسایط و وسائل نمیتوانند منشأ  
 اثری باشند و هو القاهر فوق عباده و ما قدره

کند و بگذرد و آنچه از او  
 تجاوز صح

حَقِّ قَدَرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ  
 مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مَسْحُورَاتٌ  
 بَأَمْرِهِ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا وَإِنْ يَشَاءِ  
 اللَّهُ يَضْرِبْ فَلَاكَ كَاشِفٌ لَهُ الْآبُوهَ وَإِنْ يَشَاءِ يَجْعَلْ فَرَادَةً  
 لِفَضْلِهِ إِنْ يَشَاءِ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَ لَكُمْ مِنْ  
 ذَلٍّ لَنْ يَنْصُرَكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَغَيْرَ هَؤُلَاءِ مِنَ الْآيَاتِ  
 كَمَا تَأْمُرُ بِالسُّلْطَانِ حَقِّ اسْتِ وَخَدَاوَنَدِ بِشِ  
 آنچه اقرب بصلاح کل وکل است بروفق حکمت اورا چو می  
 میفرماید و آنچه که بلا خطه کلیه مصلحت نیست مشیت الهی آن  
 علاقه نمیکرد و چنان نیست و مایط و وسایل و اسباب او  
 و آثار بدون اذن و اراده خدا منشاء کاری باشد که این معنی  
 سنانی نظام عالم است حتی تاثیر دعو و انیر بسته بر این است  
 که مشیت و اراده خدا با جابت و شرف علاقه میکرد چنانکه در  
 انسانی برای صدور افعال بعضی اسباب و اشیاء داخله است



مانند علم و قدرت و اراده برخی امور خارج از نوعی سببیت و علتیت  
 در وجود و صدور افعال دارد مانند دعوات و طاعات و سعی و جهد  
 و تدبیر و حذر و التماس و تکلیف و وعد و وعید و ترغیب و ترس  
 و نذر و تصدق و صلۀ رحم و امثال اینها که باعث نرید توفیق و  
 موجب شمول رحمت و عنایت حق تعالی می باشد و همه اینها اسباب  
 و وسایل است برای وجود افعال و دواعی خیر و فتنه اشواق  
 و غیثی مطالب و وسایط ارزاق می باشند و اینها روابطی هستند  
 که موجب صدور فعل می باشد که بعضی علل و موجبات است و برخی  
 معرفات و علامات و خداوند با قضای حکمت بالغه آنها را برای  
 وجود افعال اسباب قرار داده و همه آنها را وسایط و وسائلی  
 بصدور فعل از جانب خدا و وجوه قضا و قدر می باشد و اینها باین  
 حیثیت مقادیم می شوند با قضا و لی نه از حیثیتی که فعل عباد است بلکه از این  
 حیثیت که نظر قضای خدا می باشد چنانکه مرض متعلق قضا است خوردن  
 و دارا هم خداوند برای رفع مرض سبب قرار داده پس سبب

و هم سبب برد و نبعث از قضای خدات و اوست سبب است  
 که فعل و سببیت بپسند باراده و شیت اوست همچنین دعا  
 که آنهم سبب ثفاست قال تعالی اُدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ  
 و میفرماید اُجِبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ پس دعا  
 و استجابت هر دو تحت حکم قضاست بعبارة اُخْرى قضای  
 خداوند سبب کرده برای دفع قضای دیگر

در اعقادات صدوق ره روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام  
 عدول کرد از سبب دیواری که میل بخوابی داشت بجان دیگر پس  
 با حضرت گفتند یا امیر المؤمنین آیا از قضای خدا فرار میکنی فرمود  
 اَفَرَمِنْ قَضَاءِ اللَّهِ اِلَى قَدَرِ اللَّهِ یعنی میگیریم از قضای خدا بوی  
 قَدَرِ خدا فی امثل سلطانی حکم قبل و سیاست کسی  
 کرد کار که از آن سلطان خواستند او را سیاست کنند در این بین  
 از آن شخص قوی و عملی ظاهر شد یا شفیعی و وسیله بیان آمد که سلطان  
 حکم بفرمود و اغراض نمود پس این حکم مقاومت شد با حکم قتل و حکم قتل را

دفع نمود پس هر دو حکم راجع بخود سلطان است هر چند هر دو علت  
و سبب خارجی داشته است **سُئِلَ عَنْ ابْنِ صُلَى اللَّهِ**  
**عَلَيْهِ وَالْهَلْ يَنْفَعُ الدَّوَاءَ وَالرَّقِيَّةَ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ**  
**عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّوَاءُ وَالرَّقِيَّةُ أَيْضًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ**  
پس در اینصورت بایمه فاعل محنت ربودن عباد بوقوع نخواهد  
رسید مگر آنچه که بر حسب عنایت از لیه اصلاح و اوفق باشد بنظام  
عالم و صلاح کل و کفی و آنچه که بوجود نیاید و موجود نشود معلومست  
که خلاف مصلحت کلیه و منافی حکمت الهیه بوده پس بایسح و سید  
از وسایل و سببی از اسباب او بوجود نمیآید پس بر عباد نیز  
مگر آنچه خدا سازده و میرساند و برایشان میرسد هر چه خدا مقدر کرده  
و اوست ضایع و غیر از او احدی نافع نمیتواند شد لا راو  
**لِقَضَائِهِ وَلَا مُنْقِبَ لِحُكْمِهِ وَفِي الدَّعَاءِ لَا فَاتِحَ لِمَا غَلَقَتْ**  
**وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحَتْ عَنْ التَّوْحِيدِ بِنَسْأَدِهِ مِنْ**  
**امير المؤمنين عليه السلام قال اوحى الله الى داود**

الی آخر احادیث ۳

یا داود ترید و ارید و لایکون الا ما ارید یعنی یا داود  
تو اراده میکنی و من اراده میکنم و میشود مگر آنچه که من اراده میکنم  
و هرگاه تسلیم نمائی بر آنچه من اراده میکنم ترا بعتب و مشقت می‌اندازم  
در آنچه اراده میکنی بعد از آن نمیشود مگر آنچه که من اراده میکنم  
و عن ابی بکر صلی الله علیه و آله اعلم ان الله لو اجتمع  
على ان یفعلوا شیئاً لم یفعلوا الا بشئ کتب الله لک ولو  
اجتمعوا على ان یضروک لا یضروک الا بشئ کتب الله علیک  
رفعت الاقلام و جفت الصحف اقول و تصدیق ذلک  
فی کتاب الله عز و جل قوله سبحانه قل ان یضربنا الا  
ما کتب الله لنا فهو مولاکینا و علی الله فلیتوکل المتوکلون  
و این است آنچه در دعوات عشر آخریالی ماه مبارک وارد است  
که در زاد المعاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
و ان تب لی یقیناً تباً شره قلبی و ایماناً یذهب الشک  
عنی و رضیناً باقننت لی و در دعای سحر وارد است

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَشِّرُ بِرَبِّي وَيَقِينًا صَادِقًا حَتَّى  
 أَكْفُلَ أَنَّهُ لَنْ يُضَيِّبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَرَبِّي مِنْ أَيْشٍ قَسِيَةٍ  
 لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَفِي الْكَافِي عَنْ ابْنِ سَنَانٍ  
 عَنْ فِرْكَرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَا  
 شَيْبَةَ عِلْمُ الْمُؤْمِنِ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ قَالَ بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرَّضَاءِ فِيمَا  
 يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَوْءٍ وَفِيهِ أَيْضًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 يَقُولُ شَيْئًا قَدْ مَضَى لَوْ كَانَ غَيْرَهُ وَقَالَ عَزْرَجَل  
 قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا تَفْعَلْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ  
 حَقِيقَةً چُونِ مَخْلُوقِ سَجْدُودِ وَاطْرَافِ خَلْقِ وَكَمْ دَكِيقَاتِ  
 دَعَائِلِ دَارِ دَمِيطِ نَيْتِ دَبُوضِ مَاضِي وَاسْتِقْبَالِ حَمَلِ  
 نَذَارِ وَصَلَاحِ كُلِّ وَكَلِّ رَاوَقِ وَدَارِ ائِمَّتِ پَسِ بِرِ قَدَرِ  
 دَرِ اسْرَارِ قَضَا وَ قَدَرِ فَسْكَرِ نَايِدِ نَاجَارِ بِرِ تَحْيَرِ مِا قَزَايِدِ وَ مَحْكَاتِ  
 بِرِ حَسْبِ ظَهِرِ رَاثِرِ وَ شَرِّ رَاخِرِ پَنْدَارِ وَ اعْتِرَاضِ بَصْنَعِ صَانِعِ

و بعل حکیم ناید غافل از اینکه شر قلیل که مستندم خیر کثیر باشد خیر است  
 و اگر چه بر حسب ظاهر چیزی را شخص خیر بداند دوست بدارد و چیز را برای  
 خود شتر بپندارد و او را دشمن دارد ممکن است در واقع و نفس الامر  
 امر بعکس باشد قال تعالی وَ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَّكُمْ  
 خَيْرَ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكُونُوا شَرًّا لَّكُمْ چنانکه شخص بسا  
 آرزو می کند و طالب بعض چیزها میشود بعد از آنکه با و نامل شد  
 و بآن آرزو را رسید بغایت پشیمان میشود و از برخی چیزها وحشت  
 و نفرت میکند و دوری از آنرا می خواهد و فوت آنرا طالب میشود  
 که صرف صلاح او در فوت آن نبوده و خود از مصالح آن امر  
 بیخبر بود و با نجهت جهلاً وحشت میکند پس شخص باید در مجاری  
 قدر و قضا و افعال خدا بتعب و تسلیم راه رود و بحث و ایراد  
 نکند عَنْ التَّوْحِيدِ بِاسْنَادِهِ فِي حَمْلِهِ حَدِيثَ عَنِ النَّبِيِّ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
 قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ حَتَّى أَجْتَهُ وَمَتَى

جسته كنت لسماء وبصراً ويدا وموياً ان دعاني حبة  
وان سئلني اعطيت وان من عبادي المؤمنين لمن يريد ان  
من العباد فاكفه عنه ثلاثه خله عجب فيفسده وان من عبادي  
المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا بال فقر لو اغشيت لافسه  
وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا بالغنى ولو فقر  
لافسده ذلك وان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه  
الا بالتقوى ولو صححت حسبه لافسه ذلك وان من عبادي  
المؤمنين لا يصلح ايمانه الا بالضيق ولو اسقته لافسه ذلك  
وانني اذ بر عبادي بعلمى بقلوبهم فاني عليم خبير

حديث ششم

حديث هشتم در كافي از ابى عبدالله عليه السلام لاجبر و لا مؤيد  
بل امرين امرين را كفتى عرض كردم چه خيز است امرين الامر  
فرد مشل ذلك رجل رايت على معصية فنية فلم يفته  
فر كته فعل المعصية فليس حيث لم يقبل منك فر كته كنت  
انت الذى امرت بالمعصية يعنى مثل آن انيت كه مردى را ديد

در مصیبتی پس نمی کردی و از آن مصیبت و او قبول نمی کرد  
از تو پس تو او را وا گذاشتی و ترک نمودی پس نیست چنین فتنه  
او متبول نکرد از تو پس تو او را بحال خود وا گذاشتی ای که تو بوده  
باشی کسی که امر کرده و او را مصیبت <sup>حقیقه</sup>

در بکار علامه مجلسی علیه الرحمه که ترجمه فتنل یکم خبر منفی قول اشاعره  
و جبریه است و تفویض منفی قول معتزله که ایشان میگویند خدا تعالی  
ایجاد کرد عجب در اوقاف در نمود ایشان را بر اعمال ایشان و سپرد  
بر ایشان اختیار را پس ایشان متقل میباشند بایجاد افعال خود بر وفق  
شیئت و قدرت خودشان و نیست خداوند عالم را صنعی در اعمال  
ایشان و امر بین الامرین عبارتست از آنکه هدایات و توفیقات خداوند  
در خلقتی هست در افعال ایشان کجاستی که بجهت اسباب و مظهر انفرسند  
چنانکه خداوند عالم را در خلقتی هست در فعل معاصی و ترک طاعات  
لکن نه بطوریکه منتفی شود بحدی که عباد قادر نشود بآن بر فعل یا ترک  
و این امری است که انسان در نفس خود از احوال مختلفه خود درمی یابد



انتهى ونيز مجلسي عليه الرحمه در بجا رکوبه و نظير من  
 بعض الاخبار ان المراد بالتفويض المنفى هو كون العبد مستقلا  
 في الفعل بحيث لا يقدر الرب تعالى على صرفه عنه والامر بين  
 الامرين هو انه جعلهم محتمرين في الفعل والترك مع قدرته  
 على صرفهم تحت رن و اين گفته مجلسي عليه الرحمه از روى تحقيق و صواب  
 حديث نمى في الكافي عن محمد بن ابى نصر قال قلت  
 لابي الحسن الرضا عليه السلام ان بعض اصحابنا يقول يا بحر  
 وبعضهم يقول بالاستطاعة قال فقال لي اكتب بسم الله  
 الرحمن الرحيم قال على بن الحسين عليها السلام قال الله عز  
 وجل يا بن آدم بشيتي كنت انت الذى تشاء وتبوقى  
 اوتيت الى فرايضى ونبعتى قويت على معصيتي جعلتك سميعا  
 بصيرا ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة  
 فمن نفسك وذلك انى اولى بحسناك منك وانت اولى  
 بسيئاتك منى وذلك انى لا اسئل عما فعل و هم يسئلون

عما  
 حديث

و قد نظمت کلماتی ترید    یعنی آنحضرت فرمود خدای عز و جل  
 فرموده ای پسر آدم بهشت و خواست من بوده تو کسی که میخواهی  
 یعنی صاحب بهشت و اراده بوده و بقوت من ادا کرده برای من  
 و اجبات مرا و نعمت من قوی شده بر مصیبت من ترا شنونده  
 و میننده گردانیدم آنچه بر بند تو بجز نبی این خدا نیست آنچه  
 برسد تو از حسن پس از خداست و آنچه برسد بر تو از سیئه پس  
 از نفس توست و من اولی بستم از تو بحسنات تو و تو اولی از من  
 بیستات خود بدستی که من سوال کرده نیثوم از آنچه میکنم و آنرا سوال  
 کرده میشوند و تحقیق نظم کردم بر آنچه را که تو اراده میکنی و میخواهی  
 انتی    بیان    قال تعالی    قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا  
 و لا خضر إلا ما شاء الله    چون در تحقق و تکون افعال عباد  
 تعلق بهشت و اراده خدا و اجرا و امضای قضا شرط است  
 و تمام اشیا در قبضه اقتدار اوست پس از این جهت وجود فعل مصنوع  
 عبد مثل وجود انبسی بمانع تحقیق دارد که مصنوع مصنوع است

قُلْ كُلٌّ رَّبُّ عَبْدٍ لَهُ وَهَلْ مِنْ عَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ هَرَجْدَرَجِ عَالِقٌ  
 وَمَعْصِيَتِ بَخْدِ عِبْدِ اسْتِ قَالَ تَعَالَى إِنَّ اسْمَكُمْ خُشْنَمُ  
 لَا نَفْسَكُمْ وَإِنْ اسْمُكُمْ فَفَصَا فِي الْكَافِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ  
 مُسْلَمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ فِي بَعْضِ آيَاتِ  
 اللَّهِ مِنْ كُتُبِهِ اتَّقِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَخَلَقْتُ  
 الشَّرَّ فَطُوبَى لِمَنْ أَجَرَتْ عَلَى يَدِيهِ الْخَيْرَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجَرَتْ عَلَى  
 يَدِيهِ الشَّرَّ وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ كَيْفَ ذَا وَكَيْفَ ذَا بِسَمِ خَيْرِ قَوْمٍ  
 شَرِّهِمْ وَتَحْتَ قُدْرَتِ وَاسْتِيارِ اسْتِ وَلى اَزَايِنْ حَيْثُ اسْتِ كِه  
 طَاعَتِ وَاسْتِ صرفِ برضاى حقِ در طبقِ مَشِيتِ غَرْمِيَهْ خُدا صَافِ  
 شُدِهْ وَبرای عِبْدِ وَتَكُونِ اسْتِ تصرفِ نَفْسانِ نُبُودِهْ اسْتِ نَسَبِ  
 اَوْجَحِ اُولِيسْتِ اسْتِ اَكْرِبِ عِبْدِ مِصْحِ اسْتِ نَسَبِ دَاوِدِ شُودِ  
 وَمَعْصِيَتِ كِه تَصَرَّفِ نَفْسانِ عِبْدِ عِلْتِ تَقْدِيرِ وَتَكُونِ اَوْ بُودِهْ تَعْلُقِ  
 مَشِيتِ كَلِيَهْ بَرِ اَوْ مَوْافِقِ اَمْرِ وَرِضَاىِ حَقِ نُبُودِهْ بَلَكِهْ مَحْضِ بَرَايِ حِفْظِ  
 اسْتِيارِ عِبْدِ بُودِهْ اُولِ اسْتِ كِه نَبْضِ خُودِ عِبْدِ نَسَبِ دَاوِدِ خُدا

داریین پست  
 افعال الله و اولیا  
 و اگر که مصداق  
 و است ثواب  
 و است و است  
 و است و است

از او تزیه کرد کما قال تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله  
 وما اصابک من سيئة فمن نفسيک واین است خدا نیت  
 خلق دروغ را مثلاً بعباد داده و تخلقون افکار فرموده حتی  
 برای اینکه شخص را غمخوار است شیطان نیز بجهت تسلط و غلبه  
 و دخیلیت او در مصیبت عیلت بگویند مصیبت را بکردن خود نمیکرد  
 و میگوید فلا تقولونی و لو مؤانفسکم فی الکافی  
 عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال من زعم  
 ان الله يامر بالفحشاء فقد كذب على الله و من عجز عن ان يشهد  
 بما امر بالفحشاء فقد كذب على الله و من زعم ان الخير و الشر  
 اليه فقد كذب على الله انتی و قال تعالی ان الله لا  
 يلهيكم بالفحشاء و قاضی نور الله رحمه الله در احقاق حق گوید  
 و اما ما ذكره انما صب من ان اهل العدل احتاروا و انه بيا  
 ردیا و هو اثبات تعدد الخلقين فهو كلام مبهم اذا كشف  
 غطاؤه ظهر جوده ما احتاروه و ذلك لان الردی اثبات تعدد

اسحاق القدیم الذی لایکون مخلوقاً لله تعالی استقاماً و بواسطه  
 کما یزعم الأشاعرة من القول بزيادة الصفات القدیة واما اثبات  
 اسحاق السحادث الذی یمکن ذاته و حیاته و قدرته و تمکینه و  
 صفاته و کالاته مخلوقه لله تعالی عن کونه فاعلاً للقبائح و الفواحش  
 المنوبة الی العبد انتهى <sup>حقیقه</sup> انیک در حدیث  
 شریف وارد است <sup>۳</sup> یا کمون کل شیئی <sup>۴</sup> ما دخل و کمون ابتد  
 نیست بلکه اعم است از ابتدائی و خلق و کمون بواسطه عبد که خود  
 او نیز مخلوق و کمون خداست در معالم الزلفی از حضرت  
 رضا علیه السلام ان افعال العباد و مخلوقه خلق تقدیر لا خلق  
 کمون در مجله ثالث سجاد از ابی الحسن ثالث علیه السلام  
 و قتی که سؤال شد از افعال عبد که آیا افعال عبد و مخلوق خدا  
 پس آنحضرت فرمود لو کان خالقاً لهما لما تبرء منهما و قد قال ان  
 الله برئ من الشکرین و لم یرد البراءة من خلق ذواتهم و اما  
 تبرء من شکرکم و قبایحکم و کتاب الله المقدم علی الاحادیث

کتاب بیان اسباب علی  
 رای علی العبد فله  
 رواه فیہ بن زید  
 جوده تبرء الله تعالی  
 خالق خبر خالق تبرء  
 و چنین از دعا و دعا  
 مع

و الروايات ويتقاضى في صحيح الاخبار وتقيما فما قضى به فهو  
 الحق دون ما سواه قال الله تعالى الذي احسن كل شئ  
 خلقه و بدء خلق الانسان من طين فخير بان كل شئ خلقه فهو حسن  
 غير قبيح فلو كانت القبائح من خلقه لما حكم بحسن جميع ما خلق  
 وقال تعالى ما ترى من خلق الرحمن من تفاوت فنفى التفاوت  
 عن خلقه وقد ثبت ان الكفر والكذب متفاوت في نفع المتصادم  
 من الكلام متفاوت فكيف يجوز ان يطلقوا على الله تعالى انه خلق  
 الافعال العباد وفي افعال العباد من التفاوت ما ذكرناه انتهى  
 حديث هشام دركاني كان امير المؤمنين عليه السلام جالسا  
 بالكوفة عند منصرفه من صفين اذا قبل شيخ فجا بين يديه ثم قال  
 له يا امير المؤمنين اخبرنا عن سيرة اهل الشام بالقبضاء من الله  
 وقد رفق قال له امير المؤمنين عليه السلام اجل يا شيخ ما علوتم  
 ثمة ولا تهبطتم بطن واد الا بقضاء من الله وقد رفق قال له  
 الشيخ عن الله احبب غياثي يا امير المؤمنين فقال له مه يا شيخ

حديث

فوالله لقد عظم الله لكم الاجر في سيركم وانتم سائرُونَ في مقامكم  
 وانتم مقيمُونَ وفي منصرفكم وانتم مُنصرفُونَ ولم تكونوا في شيء من  
 حالاتكم مكرهين ولا اليه مضطرين فقال له الشيخ وكيف لم يكن  
 في شيء من حالاتكم مكرهين ولا اليه مضطرين وكان بالقضاء  
 والقدر ميزنا ومنقلبنا ومنصرفنا فقال له وتظن انه كان قضاءً  
 حتماً وقدراً لازماً انه لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب لا اله  
 والهي والرحم من الله وسقط معنى الوعد والوعيد فلم تكن لائمة  
 للذنوب ولا محمودة للحسن وكان المذنب اولى بالاحسان من المحسن  
 وكان المحسن اولى بالعقوبة من المذنب تلك مقالة اخوان عبقة  
 الاوثان وخصماء الرحمن وخرب الشيطان وقدرية هذه الائمة  
 ومجوسها ان الله تبارك وتعالى كلف تخسيراً ونهى تحذيراً واعطى  
 على العقل كسراً ولم يُغض مغلوباً ولم يُطع مكرهاً ولم يملك مُفوضاً  
 ولم يخلق السموات والارض وما بينهما باطلاً ولم يبعث نبيين  
 بشرين ومنذرين عبثاً ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين

کفر و امن النار فان شاء ایشخ یقول

انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفراناً  
 اَوْصَحَّتْ مِنْ اَمْرِنَا مَا كَانَ يَلْتَبَسُ جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْاِحْسَانِ حَسْبُ  
 ترجمه حدیث شریف این است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 در مسجد کوفه نشسته بود بعد از برکتش ارضقین که ناکاه شیخی داخل شد  
 و نشست در برابر آنحضرت بعد از آن عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر  
 ما را از رفتن بابوی اهل شام آیا بقضای پروردگار عالم وقد روت  
 پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بی یا شیخ بالای تلی بلند  
 نشدید شما و بگوید دره نازل نشدید شما مگر بقضا از خداوند عالم  
 و قد را و پس شیخ عرض کرد آیا پیش خدا تعالی احتساب کنم مشقت  
 و غمای خود را یا امیر المؤمنین یعنی قتی که میر و سائر افعال  
 ما با قضای خدا باشد در مقابل تعب و مشقت برای ما اجری نمیشود  
 آنحضرت فرمود ساکت شو یا شیخ قسم بخداوند عالم که تحقیق بزرگ عظیم  
 کرده است خدا تعالی اجر شما را در رفتن شما در حالتیکه شما سیر کننده



باشد در ایستادن شاد و حالتیکه میقیم باشد شاد و در برکشتن شاد و حالیکه  
 بر میگردید و نشده اید شاد و در چیزی از حالات اگر آه کرده و چیزی  
 او مضطر کرده پس شیخ عرض کرد چگونه میباشیم ما مکره در چیزی  
 از حالات خود و نه مضطر بر آن و حال آنکه بقضاء و قدر شده است  
 سیر کردن و انقلاب و برکشتن ما پس حضرت فرمود آری ما کان  
 میکنی که بقضاء حتمی و قدر لازمی شده است اینک شده است هرگاه  
 همچنین میشد هر آینه باطل میشد ثواب و عقاب و امر و نهی و جز  
 از خداوند عالم و ساقط میشد معنی وعد و وعید پس مذمت  
 گفته میشد گناه کار را و جای محبت نمیشد محن را و هر آینه محسن اولی  
 میشد بقبولت از مذنب و مذنب اولی میشد براحسان از محسن این  
 مقاله برادران عبده او شانت و دشمنان رحمن و طایفه شیطان  
 و مقوله قدریه این امت و جوئس آنت بدرتیکه خداوند عالم  
 تکلیف کرده است تخمیرا و نهی فرموده است تحذیرا و عطا  
 فرموده است بر قلیل کشیرا عیسان کرده میباشد مغلوبا و اعطای

کرده نباشد مگر با و تلیک کرده نباشد مَفَوَّضاً و خلق نکردند  
 آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست با طلاً و بعوث نشده است  
 پیغمبران که بشیر و نذیرند عَجَبُنا این گمان و ظن کسایت که کار  
 کرده اند پس وای بر کسانی که کار فرزند از آتش جهنم پس  
 شیخ اشاکر دو گفت اَنْتَ الْاِمَامُ الَّذِي اَخْبَرْتَنِي  
 بِيَاكُ اَنْكَ اخْضَرْتَ فَرَمُوْهُ دَر صُوْرَتِ جَبْرُومِ وَ ذَمَمْتَنِي بِجَاهِ كَارِ وَ مَحْمَدِ  
 وَ مُحَمَّدَنِي بَرَايِ نِيْكَوْكَارِ نِيْشِدْ وَ بَرِ آيِنِه كُنَا هَكَارِ اَز نِيْكَوْكَارِ اُولِيْتَرِ  
 بُوْدَ اَحْسَانِ وَ نِيْكَوْكَارِ اُولِيْتَرِ بُوْدَ بَعْوَتِ اَز كُنَا هَكَارِ اَيْنِ فَرَمُوْهُ  
 حَضْرَتِ مَحْمَدِ اَسْرَارِ وَ بَكَاتِ بَسِيَارِ اسْتِ مِنْ جِلْدِ آنْجِه بِنْظَرِ مَوْتِ  
 اَمْدِه اَيْنْتِ كِه دَر صُوْرَتِ جَبْرُومِ بَجْثِ صَدُورِ قَبَاجِ وَ سَيِّئَاتِ  
 اَز اَو بَا جَبْرُومِ تَا ثَرِ اسْتِ وَ مَتَّالْمِ وَ دَلِ شَكْسْتِ پَسِ اَوْ مَحْمَدِ تَرَحُّمِ  
 وَ تَفَضُّلِ اسْتِ زِيْرَا كِه مَجْبُوْرًا مَضْطَرًّا بِلَا مَقْلَاشْدِه وَ سَتْمِ اَحْسَانِ اسْتِ  
 كِه تَلَا فِیْ بَدِ حَالِ اَنِ چَا رِه بَاشْدِ وَ نِيْكَوْكَارِ وَ قَسِيْكَه عِلْ خَيْرِ وَ ثَوَابِ  
 اَو بَا مِلِ وَ اَخْتِيَارِ خُوْدِش نَبَاشْدِ بَلْ كِه عِلْ اَز اَو بِيْجَرِ دَر مَضْطَرِّ اَصْلًا

شود ابتدا مستوجب احسان نشود که او مانند ذنب که قاتر برای معصیت  
 و سوء حال نبوده تا مستحق رحم و احسان باشد و عقوبت و تنبیه که در  
 شد میان محسن و معصی در این صورت پس محسن اولی است بعقوبت که  
 بطاعت مجبوراً اقدام کرده نه معصی که معصیت را مجبوراً کرده  
 و قال بعض الاعلام البحر هو جبل الشیء خلاف ما یقتضیه قال  
 و لکان المحسن اولی بالاسأته من المعصی لان الاحسان  
 اجرى فيه من غیر اقتضاء و طلبه بل کان یطلب الاسأته و  
 یقتضیها و الا لم یکن البحر و لکان المعصی اولی بالاحسان المحسن  
 لما ذکرنا یعنی جبر عبارت از جبل شیئی برخلاف آنکه که تقاضا میکند  
 او را حضرت فرموده محسن بید کردن اولی است از بد عمل برای  
 اینکه احسان در او بخلاف اقتضاء و طلب خود او اجرا شده بلکه او  
 خود بدکاری را طلب و اقتضا میکند و الا جبر محقق نمیشود و هر آنکه  
 معصی و بدکاری را اولی میشد با احسان از محسن همین جهت که ذکر شد  
 ای عزیز بین طریقیات این را که چگونه با سرار لطیفه و نکات شریفه

مشتمل است و چه قدر با مطالب و مضامین رقیقه و دقیقه دارد و در آن  
 حدیث شریف آن حضرت چه قسمها از محمد علی اشکال یون  
 این مطلب دقیق برآمده و مطلب واضح و بی پرده نموده است  
 حدیث یازدهم در کافی از معنی محبت قال سل العالم علیه السلام  
 کیف علم الله قال علم و شاء و اراد و قدر و قضی و امضى فامضى  
 بقضی و قضی ما قدر و قدر ما اراد فبعلمه كانت المشیة و بشیة  
 كانت الارادة و بارادة كان التقدير و بتقديره كان القضاء  
 و بقضائه كان الامضاء و بعلم متقدم على المشیة و المشیة  
 ثالثه و التقدير واقع على القضاء بالامضاء فله تبارک و تعالی  
 البداء فاما علم متی شاء و فيما اراد لتقدير الاشياء فاذا  
 وقع القضاء بالامضاء فلا بد ان فالعلم فی المعلوم قبل کونه  
 و المشیة فی الشاء قبل عینیه و الارادة فی المراد قبل قیامیه  
 و التقدير لهذه المعلومات قبل تفصیلها و توصیلها عیاناً و قیاً  
 و القضاء بالامضاء هو المبرم من المفعولات ذوات الاسباب

باینکه ایجاز

حدیث یازدهم

ثانیة و الارادة

المدركات باحواس من ذوی لون وریح ووزن وکیسل و مادّ  
 ودرج من انس و جن و طیر و سباع و غیر ذلک نماید رک  
 باحواس فلک تبارک و تعالی فیہ البداء محالین له فاذا وقع  
 العین المفهوم المدرك فلا بداء والله یفعل ما یشاء فبالعلم علم الاشیاء  
 قبل کونها وبالشیئۃ عرف صفاتها وحدودها وانشاءها قبل  
 اظهارها وبالإرادة میز انفسها فی الوانها وصفاتها وبالتقیر  
 قدر اقواتها و عرف اولها و آخرها و بالقضاء اَبان للناس  
 اماکنها و دلائلهم علیها و بالامضاء شرح علیها و اَبان امرها  
 و ذلک تقدیر الغیر العلیم انتهى  
 مؤلف گوید در این حدیث ذکر می از بد بود چون باز من  
 مهمه امامیه است چنانکه ابو عبد الله علیه السلام میفرماید  
 ما عظم الله مثل البداء و نیز فرموده اند ما عجد الله شیئ  
 مثل البداء در این باب مناسب دید تحقیق شود اگر چه شرح  
 این مراتب از وضع این کتاب خارج است

فِي الصَّافِي فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَا مَعْشَرُ النَّاسِ  
 الْآيَةُ فِي التَّوْحِيدِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَعْزُوا أَنَّهُ يَكْفُرُ  
 وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا قَدْ فَرَّغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ  
 يَكْفُرُ بِمَا لَقَوْهُمْ غُلَّتْ أَنْفُسُهُمْ وَلَعَنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ  
 يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ الْمَسْمُوعُ اللَّهُ يَقُولُ يُخَوِّلُهُ مَا يَشَاءُ  
 وَيُثَبِّتُ وَحَسْبُ هَؤُلَاءِ الْكِتَابِ وَفِي الْعَيْنِ عَنِ الرِّضَا  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامِهِ فِي اثْبَاتِ الْبِدَاعِ مَعَ سَلِيمَانَ الْمُرُوزِيِّ  
 وَقَدْ كَانَ يَنْكَرُهُ فَقَالَ أَحَبُّكَ ضَاهِيَتِ الْيَهُودُ فِي هَذَا الْبَابِ  
 قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ قَالَ قَالَتْ يَدَايَ  
 مَبْسُوطَتَانِ يَعْنُونَ أَنَّهُ قَدْ فَرَّغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَيْسَ يَحْدُثُ شَيْءٌ أَحَدٌ  
 وَالْعَبَاسِيُّ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنُونَ أَنَّهُ قَدْ فَرَّغَ فَمَا كَانَ  
 وَفِي الْمَجْدِ الثَّانِي مِنْ الْجَارِ قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ تَحْقِيقُ الْقَوْلِ فِي الْبَدْعِ  
 أَنَّ الْأُمُورَ كُلَّهَا عَاقِبَتُهَا وَخَاصَّتُهَا وَمُطْلَقَتُهَا وَمُقَيَّدَتُهَا وَمُسَوِّجَتُهَا  
 وَمَا يَخْتَصُّهَا وَمُفْرَدَاتُهَا وَمُرَكَّبَاتُهَا وَأَخْبَارَاتُهَا وَأَنْشَاءَاتُهَا

العلوية والنفس

لا يشد عنها شيء تنقش في اللوح والعائض منه على المثلثة والنفس  
السفلية قد يكون الامر العام المطلق والمنسوخ حسب مقتضاه  
الحكمة الكاملة من الفيضان في ذلك الوقت وبتأخر المبين  
الى وقت تقتضي الحكمة فيضانه فيه وهذه النفوس العلوية  
وما يشبهها يعبّر عنها بكتاب المحو والاثبات والبداء عبارة  
عن هذا التغيير في هذا الكتاب الى ان قال اي المجلس رحمه الله  
انتم عليهم السلام انما بالغوا في البداء ردّاً على اليهود الذين  
يقولون ان الله فرغ من الامر وعلى النظام ونقص  
المعزلة الذين يقولون ان الله خلق الموجودات دفعة واحدة  
على ما هي عليه الآن معادون ونباتاً وحيواناً وانساناً ولم  
يتقدم خلق آدم عليه السلام على خلق اولاده والتقدم تمايق  
في ظهورها لا في حذو شخصاً ووجودها واتخاذ هذه المقاتلة  
من اصحاب الكون والبروز من الغلاية القائمين بالقول  
والنفوس الفلكية وبان الله تعالى لم يقر الا في عقل الاول

وعلى بعض الفلاسفة

فهم يعرفونه تعالى عن تلكه وينبون الاحداث الى هؤلاء فنفوا عليهم  
السلام ذلك واثبتوا انه تعالى كل يوم في شأن من اعدام  
شيء واحداث آخر وامامة شخص واحياء آخر الى غير ذلك  
انتهى ما فيه وفي التوحيد للصدوق ر

قال محمد بن علي مؤلف هذا الكتاب ليس البداء كما يظن  
جهال الناس بانه بداء نداه تعالى الله عن ذلك ولكن  
يجب علينا ان نقر لله عز وجل بان له البداء معناه  
ان له ان يبدع بشيء من خلقه فيخلق قبل شيء ثم يعيد ذلك  
الشيء ويبدع بخلق غيره او يأمر بأمر ثم ينهى عن مثله او ينهى  
عن شيء ثم يأمر بمثل ما نهى عنه وذلك مثل نسخ الشرايع  
وتحويل القبلة وعدة المتوفى عصفاً زوجاً ولا يأمر الله عباده  
بامر في وقت الا وهو يعلم ان الصلاح لهم في ذلك الوقت  
في ان يأمرهم بذلك ويعلم ان في وقت آخر الصلاح لهم  
في ان ينهاهم عن مثل ما امرهم به فاذا كان ذلك الوقت



و یوقر ایشاء

امرهم بالصالحات فمن اقتر الله بان له ان يفعل ما يشاء ويخلق مكانه  
 ما يشاء ويقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء ويامر بما يشاء كيف  
 يشاء فقد اقر بالبدا و اعظم التبشيري فضل من الاقرار  
 بان له الخلق والامر والتقديم والتأخير واشبات ما لم يكن  
 ومحو ما قد كان انتهى  حقیقه بدانکه و قیقه  
 عبد یقین کرد که امکان فقر محض است و برای شیئی در جنبه فقر  
 و توانائی خدا در حالی از احوال تنذوت و استقلال نیست  
 والله المشیة فی الامور کیف شاء و اراد و ان الله یحویها  
 و یثبت ما یشاء پس همه اشیاء را در تحت عظمت و مشیت  
 خداوند فانی و مضاعف می بیند و در این مقام جلال و عظمت برای  
 او بیشتر ظاهر میشود و هر قدر عظمت خداوندی بیشتر ظهور نماید  
 ذلت و حقارت خود و سایر ممکنات در نظر او بیشتر ظاهر میشود  
 كما قال علی علیه السلام عظم الخلق یصغر المخلوق فی  
 غیبتک و شخص بعین الیقین می بیند که ما سواي معبود مطلق

همه فانی و زائل و باطل و مضحک است **الاکل شیء ما خلا الله**  
 باطل و در این حال شخص بر اسم عبودیت و بندگی بیشتر ملتفت میشود  
 و این عظمت و قدرت که ماحی قدرت و اعتبارات جمیع اشیاء  
 باشد نمیشود مگر بآداب شخص با اعتقاد و بیدار انگیزش نمیکند تهیه  
 اسباب ظاهریه و مطمئن نمیشود با سوا و رجائیکند مگر از خدا  
 و همچنین مایوس نمیشود از رحمت نبودن اسباب صوری بمقتضی  
 خود و خوف نمیکند مگر از خدا و با اعمال و عبادات خود خاطر جمع  
 نمیشود و بهجت معصیتی که کرده بالمره امیدش از تفضل خداوند  
 قطع نمیشود پس در این حالت همیشه میان خوف و رجایا باشد که آنها  
 دو جناح است برای مؤمن **وَأَمَّا مَعْنَى الْبَدَاءِ فَقَالَ الْقُدُّوسُ**  
**رَحِمَهُ اللَّهُ فِي التَّوْحِيدِ الْبَدَاءُ وَ عَلَى الْيَهُودِ لَا تَهْمُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ**  
**قَدْ فَرَّغَ مِنَ الْأَمْرِ قُلْتُ إِنَّ اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ يَحْيَى مُوسَى**  
**وَيَزِقُّ لِفَعِيلٍ مَا يَشَاءُ وَ الْبَدَاءُ لَيْسَ مِنْ نِدَامَةٍ وَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ**  
**ظُهُورٍ أَمْرٍ يَقُولُ الْعَرَبُ بِدَاءِ إِلَى شَخْصٍ فِي طَرِيقِي أَيْ طَرِيقِ قَالَ الْقُدُّوسُ**

عز وجل و بدانم من الله ما لم یؤاخیحسبون ای نظر انهم  
 وقتی نظر الله من عبده صله رحمه زاد فی عسره و متنی نظر  
 له قطیعه رحمه نقص من عسره الی آخر ما قال و متنی بدین  
 چنانکه بعض اعلام تحقیق فرموده اظهار حکمی است از احکام وجود  
 کونیه بعد از انقضاء مدت حکم سابق بجهت تغییر حالت موضوع  
 ان الله لا یتیر ما یقوم حتی یتیروا یا بالنفسهم پس بدینح تکوینی  
 وجودیت چنانکه نسخ بد اثری است پس خداوند محو میکند حکم  
 اول را که ثابت بود پیشی باعتبار وصف ذاتی یا عرضی او و ثابت  
 میکند بر او حکم ثانی بمقتضای وصفی که ثانیاً برای آن شئی حاصل شد  
 مثلاً خداوند بزیاد باقتضای اجابت او در عالم قدرت مقداری از عمر و زنی  
 او را و بالذات مقرر کرده بود مانند پنجاه سال پس اگر زیاده مقتضای  
 همان حالت و اجابت عالم اول باقی نماند مثلاً قطع صده رحم کند  
 یا بعض اعمالی از او صادر شود که طبع و خاصیت آنها کاستن عمر است  
 مثل زنا و شرب و غیره حکم اولی باقتضای آن عمل که قابلیت

تغیر داده تغییر پیدا میکند و عمر آن شخص از پنجاه کمتر میشود و روزی  
از قدر مقرر کم و یا اینکه اعلای از او صادر شود که باعث طول عمر است  
مثل صلوة رحم و زیارت حضرت حسین علیه السلام و سایر اعمالی  
که باعث طول عمر میباشد پس باذن خداوند کینونت و قوی  
میشود و بر حسب از زیاد استعداد کتبت پنجاه سال محدود بر او  
او هشتاد سال عمر مثلاً نوشته میشود پس خداوند با تغییر احکام  
و صفات کینونات خلق را تغییر میدهد و این اعمال مثلاً قایلیات  
و استعدادات آنها میباشد پس حکم و امر خدا فی نفسه یکی است  
بلا صلاهی تغییر نمیکند ولی باختلاف اعمال و قایلیات ثانیاً  
مختلف میشود و این است معنی بد و بدیع معنی ندامت نیست  
چنانکه بعضی جمال و مخالفین گمان کرده که او مضمون از هر کوهی تغیر  
و تبدل است بلکه بدو آثار صانع است که ظاهراًست با صفات فعلیه  
فافهم در تفسیر برهان در تفسیر آیه شریفه **وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي**  
**اسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ**

واخرين اراي عبد الله عليه السلام نقل كرده كه انحضرت ميفرود  
 اذغ ولا تقل قد فرغ من الامر فان الدعاء هو العباد  
 ودر اين معنی احاديث چند نقل كرده      في علم اليقين  
 للمحقق القاساني      اعلم ان صور جمع ما اوجده الله سبحانه  
 من ابتداء العالم الى آخره منقشه في العالم العقلي اى الخلق الاول  
 لايشاء بهذا العين بل حاصلة فيه على وجه بسيط عقلي مقدس  
 عن شائبه كثرة وتفصيل وهو صورة القضاء الاتي وكائن  
 اليه اشير بقوله عز وجل وان من شئ الا عندنا خزائنه  
 وبقول مولانا زين العابدين عليه السلام ان العرش مثال  
 جمع ما خلق الله وهو بهذا الاعتبار يسمى بأم الكتاب  
 كما قال تعالى وانه في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم ومنه  
 ينقش في اللوح صور معلومه مضبوطة منوطة بعلمها واسما بها  
 على وجه كلي وهي قدره تعالى كما قال وما ننزل الا بقدر  
 معلوم ومن هذه النفوس الكليه ينقش في قوايا المنطبعة

نسخ  
 انصاف  
 نسخ  
 نسخ

انجائية تقوش خزينة متشخصة بشكال و هيآت معينة على  
 طبق ما يظهر في انخارج و هذا العالم هو لوح القدر كما ان عالم التقوى  
 الكلية هو لوح القضاء و كل منهما بهذا الاعتبار كتاب مبين  
 و لا حجة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب  
 مبين و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها و يعلم مستقرها  
 و مستودعها كل في كتاب مبين ما اصاب من مصيبة في  
 الارض و لا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان تبرا ما لكل  
 اجل كتاب الا ان الاول محفوظ من المحو و الاثبات و انما  
 يحفظون في لوح محفوظ و الا في كتاب المحو و الاثبات  
 يمحو الله ما يشاء و يؤثب و يحذف و هذه اتم الكتاب يعني اللوح  
 المحفوظ و الا في ايضا هو اسماء الدنيا التي تنزل اليها  
 الكائنات اولاً من غيب الغيوب ثم تظهر في عالم الشهادة  
 كما ورد في النجدة و هو عالم الملكوت العالة باذن الله المستخرجة  
 بامر المدبرة لا مور العالم باعداد المواد و هيئة الاسباب

ينزل الشيء المعين الخارجي الضروري الوجود عند تحقق قوته  
 وما نزل إلا بقدر معلوم فمنه تنزل الشرايع والصفى والكتب  
 على الانبياء والرسل عليهم السلام بنحو ما وليا فيه من المحو والابتناء  
 يصح البداء منه سبحانه والتردد في الامر كما ورد في الاحاديث  
 الصحيحة المستفيضة فان قلت ما السبب في المحو والابتناء  
 وما الحكمة فيها وكيف تصح نسبة البداء والتردد واجابة الدعاء  
 ونحو ذلك الى الله سبحانه مع احاطة علمه بكل شيء اذ لا  
 وابدأ على ما هو عليه في نفس الامر وتقدمه عما يوجب التغيير  
 واستنوح ونحوهما فاعلم ان القوى المنطبعة الفلكية لم تخط  
 بتفصيل ما يقع من الامور دفعة واحدة لعدم تباينها  
 انما تنقش فيها الحوادث شيئا فشيئا وجملة فجلة مع انبائها  
 وعللها على نهج مستمر ونظام مستقر فان ما يحدث في عالم  
 الكون والفساد انما هو من لوازم حركات الافلاك المستمرة  
 تعالى وناتج بركاها في تسليم ان كل ما كان كذا كان كذا

فهما حصل لهما العلم باسباب حدوث امرتا في العالم حكمت بوقوع  
 فيه فننقش فيها ذلك الحكم وربطنا تأخر بعض الاسباب الموجب  
 لوقوع الحادث على خلاف ما يوجب ببقية الاسباب لولا ذلك  
 السبب ولم يحصل لهما العلم بذلك السبب بعد عدم اطلاعهما على  
 سبب ذلك السبب ثم لما جاء آوازهم وظلمت عليه حكمت  
 بخلاف الحكم الأول فمحي عنها نقش الحكم السابق وثبت الحكم  
 الآخر مثلاً لما حصل له العلم بتصدقه الذي يأتي قبيل ذلك الوقت  
 لعدم اطلاعهما على اسباب التصديق بعد ثم علم به وكان موته  
 بتلك الاسباب مشروطاً بان لا يتصدق فتحكم أولاً بالموت  
 وثانياً بالبرء واذا كانت الاسباب لوقوع امر ولا وقوعهما  
 متكافئة ولم يحصل لهما العلم برحمان احدهما بعد لعدم محيئها وان  
 سبب ذلك الرجحان بعد كان لهما التردد في وقوع ذلك  
 الامر ولا وقوعه فننقش فيها الوقوع تارة والا وقوعه أخرى  
 فهذا هو السبب في المحو والأثبات والحكمة فيها واما صحة

موت زيد برض كذا  
 في ليلة كذا الاسباب  
 تقتضي ذلك ولم نحيل  
 لهما العلم



نسبة البداء والردود وأمثالهما إلى الله سبحانه مع احاطة علمه  
 عز وجل بالكلية والجزئيات جميعاً أولاً وأخيراً على ما هي  
 عليهما في الواقع من غير تطرق تغيير وسنوج في ذاته عز وجل  
 فالوجه فيه ما ذكره بعض المحققين قدس سره قال لما كان ما يجري  
 في العالم المملوك في اتنا يجري بإرادة الله سبحانه بل فاعلم بعينه  
 فعل الله تعالى حيث انهم لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون  
 ما يؤمرون اذ لا داعي لهم على الفعل الا ارادة الله جل وعز  
 لا يستهلك ارادتهم في ارادته تعالى مثلهم كمثل السحرة لأن  
 كلما بهم بامر محسوس اتممت الحاشية لما بهم به و ارادته دفعة  
 فكل كلمة يكون في هذه الألواح والصفحة فهو أيضاً مكتوب الله عز  
 وجل بعد قضاء السابق المكتوب قبله الاول فيصح ان يكون  
 الله عز وجل بالشيخ والبداء والردود واجابة الدعاء والابتلاء  
 ونحوها بهذا الاعتبار وان كان مثل هذه الأمور شريفة بالتغير والتسويج  
 وهو سبحانه منزلة عنه فان كل ما وجد أو سيوجد فهو غير خارج عن

عالم ربوبیتہ کا ورد فی الحدیث ان اللہ لا یألف کاشفاً لا  
 انہ خلق اولیاء لنفسہ یأسفون ویرضون وہم مخلوقون مربوبون  
 فجعل رضاہم رضا نفسه وخطبہم خطبہ نفسه قال ولولم یکن الامر  
 كذلك من توسط ہذہ النفوس القابلیۃ لتعاقب الصور الارادیۃ  
 منها علی حسب تواردا الارقام القلیۃ علیہا لکانت الامور کلہا  
 حتماً مقضیاً وکان لفیض الالہی مقصوراً علی عدد معین غیر  
 متجاوز عن حدود الابداع وکان قد انقطع طرق الاستدعاء  
 للسا لکین واجابۃ الدعاء للذاعین انتہی

در کتاب توحید و عیون اخبار الرضاء مرویت کہ ترجمہ  
 نقل می شود حضرت امام رضا علیہ السلام بیلان مروزی فرمود  
 کہ چرا انکار میکنی بدارا و حال آنکہ خداوند عالم میفرماید اولاً  
 یذکر الانسان انما خلقنا من قبل ولم یک شیئاً یعنی آیا  
 نمیکند طایفہ انسان کہ ما خلق کردیم او را از پیش و حال آنکہ نبود  
 پنج شیئی و میفرماید ہو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیدہ یعنی

اوست آن خدائی که ابتدا کرد خلق را پس عاده میفرماید خلق را  
 و میفرماید مَبْرُجُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و میفرماید یَزِيدُ فِی الْخَلْقِ  
 مَا یَشَاءُ و میفرماید که وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِینٍ  
 و میفرماید وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لَآ مَرَاتِدًا وَیَعْبُدُکُمْ وَآثَاقُ  
 عَلَیْکُمْ یعنی دیگران هستند که تاخیر شده کار ایشان برای امر خدا  
 که یا عذاب کند ایشان را یا قبول کند توبه ایشان را یعنی بخشد  
 بر ایشان و میفرماید وَما یُعْزِزُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا یَنْقُصُ مِنْ عُمْرِهِ  
 الا فی کتاب سَلَمَانَ عرض کرد که آیا در بدایه خبری روایت شد  
 از پدران بزرگواران خود حضرت فرمود بی خبر داد بن پدرم  
 از حضرت صادق علیه السلام که خدا را دو علم هست یکی علم مخزون  
 پنهان که احدی نمیداند او را غیر از خودش و از آن علم بدایه  
 میشود و علمی هست که تعلیم کرده است بر لایکه در مولا ن پس  
 دانایان از اهل سنی غیر تو از میدانند سَلَمَانَ عرض کرد که میخواهم  
 از کتاب خدا تعالی چیزی پر و ن آوری که دلالت کند بر بدایه

فرمود خداوند عالم پیغمبر فرمود **قَوْلَ عَنَّهُمْ فَمَا أَنتَ بِلَهُم**  
 یعنی اعراض کن از ایشان پس تو محل ملاست نیستی و آزاد رفتی  
 فرمود که خواست ایشان را پلاک ناید پس تفسیر داد و فرمود  
**وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ** لیکن عرض کرد زیرا  
 بفرمادی تو شوم حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش  
 که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که خدا تعالی وحی فرمود پیغمبری  
 از پیغمبران خود که خبر ده فلان پادشاه را که در فلان وقت او را  
 قبض روح خواهم نمود آن پیغمبر آمد و خبر را بر آن پادشاه رسانید  
 آن پادشاه در روی تخت خود دعا کرد و تضرع و زاری نمود آنقدر  
 که از تخت خود بزیافت و عرض کرد الهی آنقدر مهلت ده مرا که  
 طفل من بزرگ شود و امور خودم را بر او واکند اگر کنم پس خدا تعالی  
 وحی نمود بموی آن پیغمبر که برو نزد آن پادشاه و او را خبر ده  
 که اجل او را تا خیر انداختم و عشر او را پانزده سال دیگر زیاد کردم  
 پیغمبر عرض کرد الهی تو آگاهی که من هرگز دروغ نگفتم ام خدا تعالی

فرمود تو پیغمبری آنچه من میگویم باید اطاعت نمائی پیام مرا برسان  
 و خداوند عالم سوال کرده عیثود از آنچه میکنی پس حضرت رضا  
 علیه السلام بسلیمان فرمود در باب انکار بدشیشه بریودان  
 شده عرض کرد پناه میبرم بر خدایتعالی که بشیشه ایشان شده باشم  
 مگر ایشان چه میگویند فرمود ایشان گفتند که دست خدا بسته است  
 و مراد ایشان آنست که از امر عالم فارغ شده است و چیزی بعد  
 احداث نمیکند پس خدایتعالی در ردّ برایشان فرموده اند  
 غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا اِبْلَیْهَ مَبْطُوطَانِ یعنی  
 دست ایشان بسته شده باد و لعنت کرده بشوند بسبب آنچه گفتند  
 یعنی اقتراب ما بلکه دو دست خدایتعالی باز است و فرمود شنیدم  
 که وی از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام سوال نمودند از بد  
 فرمود که مردم چه انکار میکنند بد را و حال آنکه خدا امر کرده است  
 موقوف دارد تا حکم دیگر در حق ایشان بکند سلیمان عرض کرد خبر  
 نمیدی من که سوره اِنَّمَا أَتَرْتَاهُ در چه چیز نازل شده است

فرمود که ای سلیمان خدا مقدر میفرماید در شب قدر هر آنچه پاشد  
از سال تا سال دیگر از زنده کردن یا میراندن یا خیر یا شر یا در  
پس آنچه خدا در آن شب مقدر فرماید محموم است سلیمان عرض کرد  
الآن فهمیدم فدای تو شوم پس زیاده بگو فرمود ای سلیمان  
از اموری چند هست نزد حق تعالی که آنچه را میخواهی پیش می  
آورد آنچه را که میخواهی پس می اندازد ای سلیمان بدو ستم که امیر المؤمنین  
علیه السلام میگفت علم و علمت علمی که خدا تعالی تسلیم کرده است  
از ابر لایکه و پیغمبران خود پس البته آن خواهد شد و فدای تعالی  
در دوزخ بر خود و ملائکه و پیغمبران خود ظاهر نمیکند و علمی هست  
که نزد او تعالی مخزون است واحدی از مخلوقات را بر آن مطلع  
نکردانیده و آنچه را که خواهد اثبات میکند پس سلیمان با نمون  
از شید گفت من بعد از امروز انکار بدارم و کذب آن خواهم  
کرد ان شاء الله تعالی بیان بر حسب ظاهر این  
حدیث شریف اشکال است حضرت میفرماید علمی که خدا بر پیغمبران

و آنچه را که خواهد پس می  
اندازد و آنچه را خواهد  
میکنند

و لاکه تعلیم کرده البته او میشود و نیز فرموده خدا وحی کرد به پیغمبری  
 که بغلان پادشاه بگو که در فلان وقت قبض روح او را خواهم کرد  
 و بعد وحی رسید که آن پادشاه اعلام کن که پانزده سال بهمر  
 او افزوده ایم و این اشکال بنظر بعضی مترجمین حدیث نیز آمده و او  
 این قسم حل اشکال نموده است که وحی مزبور مطلق نیست بلکه در این  
 معنی نبوده است که قبض روح او را میکنم هرگاه در حالت خود  
 باقی بماند و تغییر حالت نکند و امثال این بسیار است مانند  
 قول خدا تعالی **وَمَنْ يَفْعَلْ مَثَلًا مُّشْتَبِهًا فَرَّجَ آوَهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا**  
**فَیْهَا** یعنی هرگاه توبه صحیح نکند و در حال خود باقی بماند  
 پس جزای او جهنم است و میتوان گفت که وعید انشاء  
 تهدید است نه اخبار حتی بعضی بر این رفته که تخلف از وعید  
 مکرر مجاز است و آنچه در این مقام بخاطر مؤلف  
 فقیر غنم شد باینکه بهیچ وجه سبق نبودم نکته لطیفی است  
 و آن این است که فرق است میان اینکه خدا به پیغمبر وحی کند

و خبر دهد که فلان شخص را در فلان وقت قبض روح خواهم کرد  
 یا اینکه وحی کند یا و بگوید فلان وقت ترا قبض روح خواهم کرد  
 پس اولی خبر است فی نفسه محتمل بر وقوع و لا وقوع و ثانوی  
 انشاء است و امر است با بلاغ پیام خدا و ممکن است این  
 امر برای تنبیه و تهدید آن شخص و بحجت حکمت و مصلحت باشد  
 در صورت اولی که خدا پیغمبر بحکم حقم خبر دهد موافق این شد  
 بداراجا و موقع نیست باین جهت یقیناً تا موجب تکذیب اخبار  
 خدا نباشد ولی در صورت ثانی که خبر نیست و انشاء است  
 تغییر و رفع بلا با تصدق و دعا ممکن است و موقع بداهت  
 و هیچ وجه مستلزم کذب نخواهد بود زیرا که این وحی پیغمبر از جانب  
 خدا خبر نبود بلکه امر و انشاء بود و مقصود مجرد ابلاغ چنانکه ظاهر  
 علاوه بر این میتوان گفت خداوند علم با کائنات و مایکون را برین  
 تعلیم کرده همه را موقوف و موکول بشیت مطلقه خود نموده  
 یحی الله مایه و وثیقته فرموده و باین حالت وقوع پیدا



منافات نخواهد داشت و مستلزم کذب نیست زیرا که خداوند  
 با زبان حجج مردم خبر داده که با صدق و دُعا مثلاً رفع بلا میشود  
 مگر اینکه بنیبر وقوع خبر را بطریق حقم خبر دهد که آنوقت هرگز  
 تخلف نمیشود زیرا که در صورت تخلف تکذیب بنیبر لازم می آید  
 چنانکه در علامت ظهور حضرت حجت صلوات الله و سلامه علیه بعض  
 اخبار و علامات حتمی است و برخی محتمل بوقوع بدافاهم و تبصر  
 و بدالزوازم قدرت مطلقه خداست که مادام شیئی بعالم شهود  
 نیامده خدا را است بد و بعد هم ممکن است محو و نفی او و تغییر  
 او زیرا که خداست سبب کل ذی سبب و سبب من لا سبب  
 و سبب الاسباب من غیر سبب و او است ترکوتم و کتر تخفی و را  
 از فواره بد او شمس در خنده در قراوشیت مطلقه خداست که در  
 شریف فرموده اند فی قعره شمس قضی و این است منی معلق  
 کردن جمیع افعال بسببیت خدا و وجه گفتن انشاء الله در جمیع کارها  
 حدیث دوازدهم در جلد سیم بکار شکل المومنین

حدیث دوازدهم

صلوات الله عليه عن القدر فتسيل له اثنتان عن القدر يا امير المؤمنين  
 فقال سر الله فلا تفتشوه فتسيل له اثنتان في اثنتان عن القدر يا امير المؤمنين  
 قال جبر عتيق فلا تلجوه فتسيل له اثنتان عن القدر فقال انفتح  
 للناس من رحمة فلا تمسك لها وما ينكت فلا يرسل له  
 فقال يا امير المؤمنين اثنا شذاك عن الاستطاعة التي بها  
 تقوم ونقعد فقال استطاعة تملك مع الله ام من دون الله  
 قال فكت القوم ولم يحجروا جوابا فقال صلوات الله عليه  
 ان قلمت انكم تملكونه مع الله فلكم وان قلمت دون الله فلكم  
 فقالوا كيف نقول يا امير المؤمنين قال تملكونها بالذي ملكها  
 ودونكم فان الله كم يحبها كان ذلك من عطائه وان سلبها  
 كان ذلك من بلائه اتما هو المالك لما تملككم والقادر لما عليه  
 اقدركم اما تسعون يقول العباد ويسئلونه الاحول والاقوة  
 حيث يقولون للاحول والاقوة الا بالله فسئل عن ثوابها فقال  
 للاحول عن معصيته الا بعصمة والاقوة على طاعته الا بعونه انتهى

موقوف گوید احادیث در باب قضا و قدر بسیار است و در مجله  
 ثالث بحار رساله در جواب و سؤال اهل هوا از ابی الحسن <sup>علیه السلام</sup> ثانی  
 علیه السلام نقل کرده در رد اهل جبر و تفویض و اثبات منزله بین  
 المتین بوجه اوسط هر کس بخواند با تجار جوع کند و قیماً بعد  
 دو از ده اکتف رفت و فیها کفایه لمن تدبر و من تأمل  
 فی هذه الاخبار و استمسک بها فی کج بحار الافکار بنحی من  
 شبهات اهل النار و شرب من بحر لعنماء عذاباً فراتاً  
 سائفاً شارباً و ان اردت دلوا تعترف به و اورشاء یحصل  
 به الی اعتراف الماء من البئر لمعطلة فقد عطيتمک بعود الله  
 و مددت لک فیہ ما تناول کل ما تطلب فی هذه المسئلة فخذ  
 و کن من اشاکرین کلم من خایا فی زوایا لا تسعها الدفاتر  
 و لا تحویها السخاطر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء فلا تعد  
 عیناک عما اولیناک و لا تکن کن قصده باب معلق <sup>مصحح</sup>  
 فتحترکما من سکت هذا البحر لمطمع بغير سفيته ايتيه و بلا مصباح

في ذلك المقام

كما تأخر من استاء فحفظه الطير أو تهوى به الريح في مكان  
 صحيح قال بعض العلماء وأعلم أن هذه المسئلة أحد من السيف  
 وادق من الشعر ضلت فيها اقوام وزلت في مزالها  
 اقدام وفيها عجايب صعبة لا تقطعها بسهولة الا تحته  
 واهل بيته سلام الله عليهم ولذا حذر بعض العلماء عن الاكثار  
 والتعمق فيها فان اكنك سلوك هذه السبيل مبصيح انوارهم  
 وميسر فتح بابها بمناجى احب اربهم ففهم الحال ونعم التوفيق  
 والا فلا تكذب باللم تحط به علما ولا ياتيك تأويله وتوقف  
 في مقام الأجمال في وسط الطريق عسى الله ان ياتي بالفتح  
 واعرض عن الحبر والتفويض روى الصدوق  
 رحمه الله في توحيده عن الصادق عليه السلام لا جبر  
 ولا قدر وليكن منزلة بينهما فيما احدث اوسع ما بين استاء و  
 الارض التي فيها الحق لا يعلمها الا العالم او من علمها اياه  
 العالم انتهى وفي البصائر عن الصادق عليه السلام

ان حدیثنا صعب تصعب شریف کریم ذکوان ذکی و غیر  
 لایحکمہ ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن ممتحن قبل من  
 یحکمہ قال علیه السلام من شئنا پس فهم مسئلہ  
 امر بین الامرین تحقیق و درک فیض این بحر عمیق ممکن نیست کہ بتعلیم  
 عالم کہ امام علیہ السلام است یا کیسکہ بواسطہ امام علیہ السلام  
 باورسیدہ باشد و ایشان کسانی هستند کہ با فراست ایان  
 و بنور خدا ناظرند باشیاء و ہمیشہ از نواطن ائمہ و اولیاء متصفین  
 و مستنیرند از کلمات فلاسفہ و حکماء و برای ماسوای ایشان <sup>مستفید</sup>  
 کافی است کہ معقّف شوند بر اینکه خداوند کارا بافعال جبر کرده  
 و امر را بایشان تفویض نموده و تکلیف را بختیار فرموده پس  
 و تفتیکہ شخص بر سیل اجمال اینگونه اعتقاد کرد کہ خداوند کاران را  
 در افعالشان مہل و سر خود کند داشته و بر آن افعال ایشان را مجبور  
 نکرده چنانچہ حضرت رضا علیہ السلام فرمودہ ان الله لم یطع  
 باکراہ و لم یعص نعلیۃ ہو المالك لما کلّمہم و القا در لما اقدارہم

علیه پس باین عقیده خلاص میشود از هلاکت در عقاید باطله  
 و تکلیف نیست بر او خوض و غور در هیچ غامره برای فکر و هوا  
 نفس خود      وقال الباقر علیه السلام الناس كلهم بهائم  
 الا قليل من المؤمنين والمؤمن قليل      و چون فهم دقیق و درو  
 انگونه مسائل دقیقه و عمیق به کس میسر نبوده و نیباشد لهذا  
 در برخی احادیث نسبت با غلبه ناس که لایق فهم این مرتب  
 نباشند و نفس قویته و لکه را سخه ندارند در خوض این مسائل  
 تحذیر و نهی فرموده اند و هر چند در این رساله سابقاً مطابق تحقیق  
 شیخ الففید رحمه الله و سایر علمای اعلام با احادیث نئی مجامع  
 دیگر قرار دادیم ولی برای اغلی که آن قوه ندارند البته غور و غور  
 در این مسئله حسنی ندارد و بهینکه که بطلان عقاید باطله و طرف  
 افراط و تفریط و فساد جبر و تفویض را شخص فمید و در سیرامی  
 ایستاد که غیر حیر و تفویض است کافی است و اکتناه لازم نیست  
 ای کس عرصه سیرغ نه جولا که تست و اینهمه سعی و تلاش

و اطّاب تفصیل من در این کتاب برای این بوده و پیا شد  
 که بطلان جبر و تفویض واضح و معلوم شود و شبهات مختلف  
 که در این مسئله اسباب شبهه عامه می تواند بود بالمره رفع گردد  
 و شخص بواسطه آن شبهات از جاده مستقیمه منحرف نشود و در  
 راه بایستد تا برور با فاضله و مدد اولیاء حق بفهم حقایق و قوای  
 آن موفق گردد تبصره قائلین بر جبر و تفویض در این  
 پیش غالباً صاحب قوت و سلطنت بودند و بجهت غلبه دولت  
 باطل رجوع و اعتناء بایل حق نداشتند و بدو مصباح و دلیل  
 در این سبیل مظلم و تاریک راه می رفتند و رجوعی بایل حق نکرده اند  
 پس در ورطه ظلمات شبهات افتادند هر وقت خواستند خدا را  
 از نسبت معاصی و قبیح تتریک کنند مبتلا بتفویض شدند و خدا را  
 در معنی از سلطنت خارج نمودند و از مخلوق و مصنوع خود مغرور  
 داشتند و هر وقت خواستند قدرت مطلقه خدا را بکمکات  
 ثابت نمایند تفهیمه معتقد بجهت شدند چون قائم و بلند جاده و سطحی را

و راه وسط محمد و آل محمد علیهم السلام بودند از ایشان صرف  
 نظر نمودند پس جاده وسطی را کم کردند زاهدان راه بریدی  
 نبرد معذور است عشق کاریت که موقوف هدایت باشد  
 پس چون معتقدان جبر و تفویض دراز نمیش قوت داشتند  
 و اهل حق ضعیف بودند پس برای بعضی اهل حق نیز از مراد و ده  
 اهل باطل و مخالف آننا شبهات وارد شده چنانچه بعضی  
 قضا را معنی حکم گرفته و گفته قضای خدا در افعال عب و مبر و حکم  
 و امر و نهی است و آیه را شاهد آورده که قضا و آجا معنی حکم است  
 قال تعالی و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و الله یقضی  
 بینهم باحق و قال انه قضی فی الافعال احسنه فی العباد  
 یا لایمر بها و فی افعالهم القبیحه بالنهی عنها و از مخالفین  
 که بر امامیه بعضی تشیع کرده و گفته اند امامیه گویند بعضی  
 و قتل حسین علیه السلام مشیت و اراده خدا علامه گرفته شیخ  
 صدوق علیه الرحمة در جواب این گفته لیس بهذا نقول و لکن



نقول اراد الله ان يكون معصية العاصين خلاف طاعة المطيعين  
 و اراد ان يكون موضوعاً بالعلم بها قبل كونها ونقول اراد  
 ان يكون قتل الحسين معصية له خلاف الطاعة و اراد ان  
 يكون قتله سخطاً لله غير رضاه و نقول اراد الله ان لا يمنع  
 من قتله بالجبر والقدرة كما منع منه بالنهي و نقول اراد ان لا  
 يدفع القتل عنه كما دفع الحرق عن ابراهيم و نقول  
 لم يزل الله عالماً بان الحسين عليه السلام سيقتل و نقول  
 ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن هذا اعتقادنا في امية  
 والآرادة      و شيخ مفيد عليه الرحمة چنانکه در اوائل مجلده  
 ثابث بجا نقل کرده بر این تفصیل اعراض نموده و گفته آله  
 ذكره الشيخ ابو جعفره في هذا الباب لا يتحصل ومعانيه  
 تختلف وتتناقض واستب في ذلك انه عمل على طواهي  
 الاحاديث المختلفة ولم يكن ممن يرى النظر في تميز الحق  
 والباطل ويعمل على ما توجب الحق ومن غول في مذهبه على

الاقاویل المختلفة وتقليد الرواة كانت حاله في الاضغاف و  
 الى اخر ما قال **حقیقه** چون در طریق حق شبها تی  
 حادث شد پس ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین وقائدان طریق  
 حق علاماتی نصب فرمودند که هر کس آنها را پیش نهاد کند و یا خیانت  
 و قیاسات خود راه زود از طریق حق پر و ن کرد و از صراط مستقیم  
 منحرف نشود و باقتضای حکمت کامله این علامات امر مؤثر قرار دادند  
 تا قطع الطریق بر آنها راه نیابد و آن آثار و علائم را محو نکنند  
 و مجمل صورت ظاهری نیز بر او قرار دادند که هر کس بآن اجمال معتقد  
 شود و از راه معوج و طریق کج معرض و منحرف شود کافی باشد  
 هر چند بقیق امر بین الامرین و کینه این مسئله پی نبرد  
 و بمق منعی مستور رسد **ان فی ذلک لآیات للذین یتفکرون**  
**وقال علی علیه السلام** فلو ان الباطل خلع من مزاج الحق  
**لم یخف علی المرء** دین و لو ان الحق خلع من لبس الباطل  
**انقطعت عنه السن العائین** و لکن یؤخذ من هذا ضعف و منی

ضنّت فیز جان فنا کت یسوی الشیطان علی اولیائه وینجی  
 الذین سبقت لهم من الله احسنی انتی ولقد وقفت علی کلام  
 کثیر من فحول العلماء و مقال جم غفیر من العرفاء و الحکماء اذا واصلوا  
 الی هذه المنزلة خبطوا خبط عشواء و تاهوا فی حدها تیه عمیاء  
 ما زدادوا بالتعمق فیها الا بعدا و ما اهدوا الیها رشدا  
 بقیاس عقل یونانی نرسد کس ندوق ایمانی کر تبطق کس  
 ولی بودی شیخ سنت ابوعلی بودی و کم قلت للقوم  
 انتم علی شفا حفرة من کتاب الشفا قلنا استهانوا  
 فوجینا فرغنا الی الله حتی کفی فماتوا علی دین رسوله  
 و متنا علی ملة المصطفی \* فکر به بود خود ای دل زرد دیگر  
 درد عاشق شود به بد و ای حکیم دام سخت است کرای شود فضل خدا  
 ورنه آدم نبرد صرغ ز شیطان جیم العلم ما کان فیہ قال حدّثنا  
 و ما سوی ذاک تبیس الشیاطین و روی الصدوق رحمه الله  
 بسنده ان رجلا مثل امیر المؤمنین علیه السلام عن القدر

فقال بحر عيق فلا تنج ثم سئل ثانية فقال عليه السلام طريقتي  
 مظلم فلا تسلك ثم سئل ثالثة فقال عليه السلام سرائره  
 فلا تنك وعنه امير المؤمنين عليه السلام كما رواه في البحار  
 انه قال في القدر الا ان القدر سر من سر الله او حر من  
 حر الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله مختم  
 بنجام الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه  
 ورفع فوق شهادتهم لانهم لا يبالون بحقيقة الربانية ولا  
 بقدره الصمدانية ولا بغطته النورانية ولا بغرة الوحدانية  
 لانه بحر زاخر موج خالص لله عز وجل عمقه ما بين السماء  
 والارض عرضه ما بين المشرق والمغرب انودا كالليل  
 الله اس كسير اسحات والبحيتان يعلوا مرة وينفل  
 اخرى في قعره شمس تضيئ لا يغيب ان يطلع عليها الا الاله  
 الفرد فمن تطلع عليها فقد ضا الله في حكمه ونازعه في سلطانه  
 وكشف عن سره وستره وباء بنصب من الله واما وجههم

و بش اصریر      حقیقه در سئله قضا و قدر و جبر و  
 تنویض بعض عقائد فاسده هست تا شخص از معتقدان مذهب نشود  
 با فطرت سلیمه باور نیکند که ذی شوری بآن مذهب معتقد کرد  
 یکی از مجرّه یکی از عدلیّه گفت آیا تو راضی غیثی آنکس که صغیر  
 خلق کرده است رب تو باشد او در جواب گفت لا والله راضی  
 نیشوم که عبد من باشد      و منقول است روزی ثمامه  
 و ابوالقاهیه در مجلس با مون حاضر بودند ابوالقاهیه از مامون  
 خواهش کرد اذن بدهد با ثمامه مناظره نماید و ابوالقاهیه اجازه  
 بود پس ابوالقاهیه دست خود را حرکت داد و گفت این دست را  
 که حرکت داد ثمامه که از عدلیّه بود گفت آنکس حرکت داد که مادرش  
 زانیه است پس ابوالقاهیه گفت یا امیر المؤمنین در مجلس تو آشکارا  
 ثمامه بن فحش میگوید ثمامه گفت ای وای بر تو که مذهب خود را  
 ترک کردی زیرا که بعقیده تو خدا دست ترا حرکت داده  
 پس بچسب غضب کردی حال آنکه خدا را مادریست ابوالقاهیه

در جواب عاجز ماند در انوار نهایه و روی انوار  
و غیره عن محمد بن علی السکری بسنده قال ان رجلاً  
قدم علی النبی فقال رسول الله ۛ اخبرنی عن اعجب شیئی  
رایت فقال رأیت قوماً ینکحون اہماتہم و بناتہم و اخواتہم  
فاذا قیل لہم لم تفعلون قالوا قصاؤ اللہ علینا و قدرہ  
فقال النبی ۛ ینکحون فی امتی اقوام یقولون مبشلاً معالمتہ  
اولئک مجوس امتی و چون بضرورت دین باید خدا را  
از قبایح تنزیہ کرد و با عفت و مجترہ فاعل بمنہ قبایح خداست پس  
مجترہ ناچار شدہ در اینکه بگویند قبیحی در عالم نیست و حسن اشیاء  
عقل نیست و بعضی کہ دیدہ و جود قبیح را نمیتوان بالمرہ انکار کرد گفتہ  
قبیح در عالم هست ولی نسبت بحد قبیح نیست چنانچہ مثلاً جائز است  
معصیت را خود خلق کند و بدون اینکه عباد را قدرتی و تأثیری  
در فعل معصیت باشد با وجود این بہت فعل معصیت بہتم برود و با  
خدا بکند و قباحتی برای خدا نیست لایسئل عما یفعل و ہم یسئلون

و حال آنکه بنا بر حقیقت آنها چه فرق بست با این افعال که خدا از آنها  
 مسئول نبوده عباد مسئول شوند علت مسئولیت ناس حلیت  
 معتزلی نیز گوید خدا را در افعال عباد تا اثری و قدرتی و صنعی نیست  
 و آنها در حقیقت خدا را از ملک خود معزول میدانند و هر کس خواه  
 از تفصیل این عقاید مطلق شود رجوع کند بکتاب حقائق الحق تا صحن  
 نور الله بیشتر ی که در آن کتاب اولاً تحقیقات مرحوم مغفور علامه  
 از پنج الحق نقل کرده و بعد مقادله فضل بن روزبهان و اقوال  
 اشاعره و معتزله را ثبت نموده و بعد خود قاضی جواب از آنها  
 داده چند فقره من باب نمونه نقل میکند **قال المصنف**  
 ای العلامة رفع الله درجته فی نهج الحق اتفقت الامامية  
 والمعتزلة علی انما فاعلون وادعو الضرورة فی ذلك فان  
 کل عاقل لا یشک فی الفرق بین الحركات الاختیاریة و  
 الاضطراریة و ان هذا حکم فی عقل کل عاقل مرکوز بل قلوب  
 الاطفال والمجانین فان الطفل لو ضربه غیره باجرة مؤلمة فانه

يُزَمُّ الزَّامِي دُونَ تَمَكُّنِ الْأَجْرَةِ وَلَوْلَا عِلْمُ الْقُرْورِيِّ بِكَوْنِ  
الزَّامِي فَاعِلًا دُونَ الْأَجْرَةِ لَمَا اسْتَحْسَنَ ذِمُّ الزَّامِي دُونَ تَمَكُّنِ  
الْأَجْرَةِ بَلْ هُوَ حَاصِلٌ فِي الْبَهَائِمِ قَالَ أَبُو الْهَيْذَلِ حَارِثُ بْنُ عَقْلٍ  
مَنْ بَشَّرَ لَأَنَّهُ إِذَا آتَيْتَ بِهِ إِلَى جَدْوَلٍ كَبِيرٍ فَضَرَبْتَهُ لَمْ يَطَاوِعْ  
عَلَى الْعُبُورِ وَإِنْ آتَيْتَ بِهِ إِلَى جَدْوَلٍ صَغِيرٍ جَاوَزَهُ لَأَنَّهُ فَرَّقَ  
بَيْنَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَبَشَرٍ لَمْ يَفْرِقْ بَيْنَهُمَا فَحَارَّةٌ عَقْلٌ مِنْهُ وَكَلَفَتْ  
الْإِشَاعَةَ فِي ذَلِكَ وَقَالَ فَضْلُ بْنُ رُوَيْبَهَانَ بَعْدَ نَقْلِ  
قَوْلِ الْعَلَامَةِ رَهْ نَذِيبُ الْإِشَاعَةِ أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ الْإِلَهِيَّةِ  
وَأَقْوَمُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَحْدًا وَلَيْسَ لِقُدْرَتِهِمْ تَأْثِيرٌ فِيهَا بَلْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
أَجْرَى عَادَتَهُ بِأَنَّهُ يُوجِدُ فِي الْعَبْدِ قُدْرَةً وَاعْتِبَارًا فَإِذَا لَمْ يَكُنْ  
هُنَاكَ مَانِعٌ أَوْ جَدْفِيهِ فَعَلَهُ الْقُدُورُ مَقَارِنًا لَهَا فَيَكُونُ فِعْلُ الْعَبْدِ  
مُخْلُوقًا لِلَّهِ تَعَالَى أَبَدًا وَاحِدًا مَأْمُومًا وَكُتُوبًا لِلْعَبْدِ الْمَرَادُ بِكُسْبِيَّتِهِ  
مَقَارِنَتُهُ لِقُدْرَتِهِ وَارَادَتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ مِنْهُ تَأْثِيرٌ أَوْ  
يَدْخُلُ فِي وَجُودِهِ سِوَى كَوْنِهِ مَحَلًّا لَهُ وَهَذَا نَذِيبُ الشَّيْخِ أَبِي النَّجَّارِ



الاشعري فافعال العباد الاختيارية على مذهب تكون مخلوقة  
 لله تعالى مفعولاً للعبد فالعبد فعل وكاسب والله خالق  
 ومبدع الى ان قال وهذا شيء لا يستبعد العقل فان الاسود  
 هو الموصوف بالتواد والتواد مخلوق لله تعالى فلم لا يجوز ان  
 ان يكون العبد فاعلاً ويكون الفعل مخلوقاً لله والمعتبرة  
 اضطربهم شبهة الى اختيار مذهب ردي وهو اثبات تعدد  
 السالطين غير الله في الوجود وهذا خطأ عظيم قال القاضى  
 نور الله بعد نقل المتن والشرح لمطوريين اثبات القدرة  
 بدون التأثير من مخيف القول واما الكعب فقد اكتب  
 من التحق والفساد ما لا يخفى واما ما ذكره بقوله فمن الضياء  
 نقول انما فاعلون الى آخر فهو كاذب فيه كيف دُعيتموه  
 بان الفعل من الله تعالى والكعب من العبد ولو سلم اطلاقهم  
 الفاعل على العباد فالتأثير يتجوزون به عن معنى الكعب والمحلية  
 ولا يريدون به معنًى وتحقيقى الذى هو الايجاد والاصدا

الذي يتعارفه اهل الانسان واما ما ذكره من ان الافعال  
 التي يظفر صدورها عن العباد لا يتبع العقل ان يكون صادرة  
 في الحقيقة عن الله تعالى مقارنا لقدرتنا فيتوجه عليه انه يضمن  
 انكار البديهي الظاهر المشاهد لكل احد صدورها عن العباد  
 وارتياب نسبتها الى الله تعالى على طريقة الرحيم بالغيب والزمي  
 في الظلام فكيف لا يكون مستبعدا واتي دليل قطعي واقناعي  
 ظني قائم على خلاف المشاهد الظاهر حتى يكون دافعا لاستبعاد  
 العقل وبهذا ينصرف وتبينه بالاسود فان السواد قائم عليه  
 وقوعه عليه فلا وجه لتباسبه الى الافعال القائمة بالعباد بمعنى  
 صدورها عنهم كالاكل والشرب كما قريناه ولما ترمى اليه  
 العدل يحكون بان السواد والبياض ونحوهما من الاعراض  
 فعل الله تعالى والاكل والشرب والزناء والسرقة ونحوها  
 من فعل العبد واما ما ذكره من ان اهل العدل اختاروا  
 مذمبا رديا هو اثبات تعدد انحاليتين فهو كلام مبهم اذا كشف

غطاؤه ظهوره ما اختاروه وذلك لأن الردى اثباتاً  
 تعدد الخالق القديم الذي لا يكون مخلوقاً لله ابتداءً واولاً  
 كما يلزم الأشاعرة من القول بزيادة الصفات القديمة وآما  
 اثبات الخالق اسما حدث الذي يكون ذاته وحيوته وقدرته  
 وتكليمه وصور صفاته وكماله مخلوقة لله تعالى كما هو شأن العبد  
 على رأى أهل العدل فلا رده فيه بل فيه جوده تترى الله  
 تعالى عن كونه فاعلاً للقبائح والفواحش المنسوبة الى العبد كما  
 مر مراراً انتهى ما في احقاق الحق جواب قاضى رأى  
 شريفه نير مؤيد است که میفرماید ام جعلوا لله شركاء خلقوا  
 كلفه فتشبه الخلق عليهم قل الله خالق كل شئ وهو الواحد  
 القهار زیرا که عدلیه هرگز قائل و معتقد نیست بخالق که خلق  
 کند مانند خدا و این عقیده البته شرک و منافی توحید حق است  
 چه خلق عباد بتنی بقدرت حق و افاضه خداست ولی خلق خدا  
 بقدرت مطلقه مستقلة خود پس اینگونه خلق چگونه از مخلوق متفصل است

و آن خلق با این خلق فرق زیاد دارد پس نه آن قسم خالق را  
نسبت میتوان داد و نه این قسم خالق را که بسته بجل و قوه  
غیر است بحد نسبت میتوان داد مؤلف گوید

از علماء اسلام قدام بنجین و فلاسفه را تکفیر کرده اند که ایشان  
خود کو اکب و افلاک را فاعل و مؤثر مستقل میدانند و بعضی  
از اهل اسلام نیز که بزعم خود اثبات تأثیر آنها را منافی تأثیر  
و قدرت مطلقه خدا قلمیده در استخلاص از این شبهه همان قول علامه  
اختیار نموده و گفته هیچ وجه در خود کو اکب قوه و تأثیری نیست  
بلکه آنها علامتند حتی اثر آفتاب که رنگ بشره شخص را آسکایی  
میدهد و میوه و حاصل را نفع میدهد منکر شده گفته اند آفتاب فی حد  
ذاته هیچ وجه تأثیری ندارد چنانچه تأثیر احراق نار و سیر کردن  
نار و آب از کسکی و عطش نیز منکرند و گویند همه اینها از خداست  
و آفتاب و نار و آب خود اثری ندارد و حال آنکه قائل شدن  
ب تأثیر آنها منافاتی با قدرت مطلقه خدا ندارد چه در صورتیکه ذات

و حیات و اثر و قدرت و تکلیف همه اینها از خدا باشد اینها در مضاف  
 قدرت خدا قدرتی ندارند پس قدرت و تاثیر اینها نیز راجع به قدرت  
 خداست و هر کمالات با قدرت مطلقه خدا ندارد **قال تعالی**

اَفَرَأَيْتُم مَّن مَّنَّوْنَ اَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَ اَمْ سَخْنُ السَّحَابِ قَوْلُ وَ قَالَ  
 اَفَرَأَيْتُمْ مَّا تَحْمِلُوْنَ اَنْتُمْ تَرْزُقُوْنَ اَمْ سَخْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ شَاءَ  
 رَبُّنَا لَجَعَلْنَاهُمْ حُطَاةً وَ قَالَ اَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ اَمْ  
 اَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْمَزْنِ اَمْ سَخْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَجَعَلْنَاهُ اُجَابًا  
 مِّمَّ يَسْبِيهِ وَ شرح دیوان گوید بعضی میگویند موش در وجود  
 غیر خدا نیست لکن ستم الله بر آن جاریست که سیری در عقب  
 نان خوردن خلق کند و قاصران پندارند نان سبب سیری است  
 و این طایفه اگر گویند عبد را هیچ قدرت نیست جبریه اند

و در باب سیم صد و نهم از قوای است اما العارِفُونَ مِنْ  
 اهل الله فلا یرون ان ثمة قدرة حادثة اصلاً لیكون عن فعل  
 شیئی و اگر گویند عبد قدرت دارد اما قدرت او تاثیر در اهل

ندارد اشاعره اند و ایشان گویند عبد مخلوق حق است و مکسوب  
او یعنی مقارن قدرت اوست انسی

مؤلف گوید باین شبهاست بعضی در افعال طایفه و ادویه  
و تأثیرات و نظرات کواکب نیز با شکل افتاده چنانچه در قول  
خدا تعالی قُلْ تَتَوَكَّلْ عَلَى الْمَوْتِ و قول تعالی  
وَأَوْتَخِلْ مِنَ الطِّينِ و قول تعالی تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ  
و شیخی الموتی و قول تعالی فَفَظَرُ نَظَرَةٍ فِي النُّجُومِ فقال فی  
سقیم پس بعضی ناچار در این مقامات بهمان قول اشاعره قائل  
شده و گفته برای اینها که مظهر تأثیرات حقیقه بیوجه در این کارها  
قدرتی و تأثیری نیست بلکه عادة الله بر این جاریست که افعال خود را  
از این محلها ظهور دهد و این تأثیرات همه از خداست بدون خلقت  
باین محلها مثلاً عادة الله بر این جاری شد که در طلوع این کواکب  
و قریب بعضی آنها با بعضی و بنسب بعضی از بعضی خداوند تأثیری  
ظاهر کند بدون اینکه کواکب را فی نفسها تأثیری باشد پس

نه كواكب را بالمره بايد بي اثر دانست و نه آنها را في نفسها مؤثر  
 بلكه جميع تأثيرات آنها را بايد راجع بخدا نمود و في دعاء  
 رؤية الهلال في الصبيحة السجادية ايها الخلق الميطع اليها  
 السريع المرتد في منازل التقدير المتصرف في فلك التبير  
 آمنت بن نوربك الظلم و اوضح بك البهم و جعلك آية  
 من آيات ملكه و علامته من علامات سلطانه الدعاء  
 و في دعاء يوم الجمعة استلام عليك ايها الشمس الطالعة  
 و النور الفاضل البقي الدعاء و في الاقوال النجاة  
 و ما حسن قول بعض المحققين انه يلزم على قول الارازي و من تابعه  
 من المجترة ان يكون قولهم نحو قول النصاري في عيسى بن  
 مريم و النصيرية في علي بن ابي طالب لان عتلاء النصاري  
 و النصيرية ما كان يخفى عليهم ان الله سبحانه غير مبكّل عيسى  
 و علي عليه السلام نعم رأوا ان الأفعال الصادرة منها خارجة  
 عن البشر فنبهوا اليها من فضل الله تعالى و عبداً فاعل

تلك الأفعال وغلطوا في التسمية وهذا هو قول الرازي ومن  
 وافقه في أنه لا فاعل سوى الله تعالى فانهم يلزمهم تصديق  
 المتضاري والتفسيرية في أن أفعال عيسى عليه السلام وأفعال  
 علي عليه السلام فاعل الله والفاعل لها هو الله الذي يستحق العبادة  
 وقال الغزالي في أحياء العلوم ولا يجري في الملك و  
 الملكوت طرفة عين ولا فتنة خاطر الا بقضاء الله وقدره  
 واراادته ومشيئته فمنه الخير والشر والنفع والضر والاسلام  
 والكفر والعرفان والشكر والفوز والبخس والغواية  
 وصاحب كثاف که از معتبرین علماء علمه است در کتاباتی  
 کوبیده فاما الجيرة فان شیوخا کفروهم وقاضی القضاة  
 از شیخ ابو علی حکایت کرده که او کفته ابجری کافر و من شکک  
 فی کفره فهو کافر و از فرق مجرّه تعجب است که باهمین  
 تصریحات در کفر مجرّه رخصتی و شیخ ابو علی را باز مستحق جنت  
 می شمارند و با این حالت نمیدانم چرا امامیه را دشمن میدانند



و حال آنکه هیچکدام از ارباب مذاهب اربعه از شافعی حنفی  
و حنبلی و مالکی باینهمه اختلافات در برخی مسائل فقهیه و علمیه نگذردند  
از اهل جهنم میدانند و دشمن نمیدارند اگر این کدورت و عناد  
محض برای بعضی اختلافات است و حال آنکه قرآن یکی کی پیغمبر  
یکی و دین اسلام یکی پس چرا با صاحبان هیچیک از آن  
مذاهب سخت عداوت نمایند فقط با این فرقه عداوت میکنند  
و اگر برای حرفهای بی اخذ و بی قاعده بعضی عوام نادان و  
جهال است که هرگز علما و رؤسای دین را تجویز نکرده و از آن  
خرافات منع صریح نموده اند پس چه جای عداوت با خواص است  
و حال آنکه آن قسم جهال میان ایشان هم هست که انظار و عدوت  
با آل پیغمبر و اهل بیت نمایند بیک مرکز علما و خواص ایشان قصد  
آننانستند حقیقه جنگ هفت و دو دولت همه افتد  
چون ندیدند حقیقت را نه زرد این طایفه تطویل قال و قبل  
تمام از عدم اطلاع بهتر امر بین الامرین ناشی شده و اگر

خودشان میگویند

العیاذ بالله

کسی در افعال عباد حقیقت امر را بداند و توفیق فهم این مسئله را  
 گاهی دریابد در افعال انبیاء و اولیاء و ملائکه مدبرات و تاثیرات  
 کواکب و سموات و غیره تاثیر اشکالی برای او باقی نماند  
 و اگر حقیقت مسئله را در افعال عباد بر نخورد و حالی نشود البته  
 در آنها تیر مشبه خواهد بود پس در حالتیکه شخص منکر اثری  
 و جبری و معتزلی است ممکن است در بعض مقامات نفهیده<sup>تفاوت</sup>  
 ایشان متعقد شود و بهمان قول جبری یا معتزلی قائل شود پس  
 خلاصه مطلب حقیقت مقام این است که در عالم امکان تحت  
 قدرت مطلقه خدا از هر جاعلی و قدرتی و اثری بر وزن کند هرگز  
 از آنجا منکر آن فصل و قدرت و اثر نباید بود و آن قدرت و اثر  
 خلقی را از مظهر سلب نباید کرد و قدرت و هیمنت خدا را مافوق  
 آنها دانست و این تاثیرات که ناشی از قدرت خداست ارجح  
 بنده کرده باید گفت چون وجود و ذات و قدرت ممکن<sup>است</sup> بنده خدا  
 پس تاثیرات او نیز تا مارجع بقدرت و تاثیر خداست که در<sup>تکلیف</sup>

ناشی از فصل

قدرت خدا ممکن برای مخلوق قدرتی متصور نیست      بالله التراب  
 وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ      وَلَا يُؤْثِرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ      وهر کس  
 بمطالب این کتاب      مِنَ الْبَسْطِ وَإِلَى الْخَتْمِ      رجوع  
 کند از برکت انفس قدسیه اجداد طاهرين سلام الله عليهم  
 امیدوارم از جاده حق دور نزود و بحق مطلب فائز شود  
 پس نه از تاثیر آفتاب و ماه باید متوجس شد و نه از زمان و آبر  
 منکر کردید و نه در فواید و منافع ابر و باران و تاثیر حرکات  
 مختلفه آسمان اشکالات کرد که همه این تاثیرات تحت قدرت  
 و مشیت خداست      قَالَ تَعَالَى      وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ  
 بِيَمِينِهِ      وَقَالَ      لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا      تَذَكَّرْ      لِكُلِّ شَيْءٍ قَدَرٌ  
 سابق الثمار      و این است تا خداوند خطاب      يَا نَارُ كُونِي  
 بَرْدًا      باتش میکند      يَا بَرَاءِيمُ      عَلَيْهِ السَّلَامُ      بَرْد و سلام میشود  
 و هر وقت نخواهد از زمان و آب اثر سیر را بردارد ممکن است  
 همه را کر سنه و عطشان بگذارد و از فواید هر وقت نخواهد اثر

قطع را بکیرد مثلثا کارد در دست حضرت ابراهیم در دج  
 اسمعیل بی اثر باشد که این تأثیرات تفویض نیست در باب  
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید وَلَوْ شِئْنَا لَنُفِثَنَّهُ بِكُلِّ  
 آوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَدَرَبَابٍ مَّا كُنَّا وَادُولِيَّاهُ مِيفَرَاهُ  
 وَلَا يَكُونُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَكُونُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً  
 وَلَا نُشُورًا بَلْ عِيبٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْجُدُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ  
 بِآفْرِهِ يَعْمَلُونَ و این اثر توحید که بحری است باین تنزیه و توفیق  
 و باین تعطیل و تشبیه مجرّه در معنی شهادت که افعال ممکنات را  
 بغیب الغیوب ذات اسناد داده و خدا را باوصاف خلق مضاف  
 نموده اند مفوضه هم که خواسته است تنزیه نماید تعطیل قائل شده  
 و خدا را از ملک خود مغزول دانسته و حق مسئله در خلاف اینها  
 و ایرادات هر کدام از اینها بذهب دیگری وارد است ولی  
 هر کس بترامرین الامرین واقف شود از همه این شبهات  
 و ایرادات برای او مخلصی خواهد بود وَاللَّهُ الْوَقِيُّ وَالْحَكِيمُ

و از جمله اشکالاتی که بعضی محدثین ایراد کرده یکی این است  
 اگر خداوند علم بفعل عبد داشته واجب الصدور است و اگر  
 علمش تعلقی مکروه متنع الصدور است پس عبد را باین حالت  
 اختیار نمی شود جواب آنست که علم علت نیست و هر چند خدا  
 بفعل عبد قبل از وقوع علم دارد ولی علم او بطور و طرز واقع  
 می باشد اعنی مسبوق ببادی وقوع اراد اک عبد و قدش  
 و ارادتش و غیر ذلک زیرا که چنانکه فعل او را علم دارد ذات  
 و صفات او را هم علم دارد پس علم دارد که زید کتابت خواهد کرد  
 بقدرت و ارادت و اختیار خود و در واقع زید یا کتابت  
 کند یا نکند دانستن صورت واقع آن قبل از وقوع علت وقوع  
 او نخواهد بود و نعم یا قیل علم ازلی علت عصیان کردن  
 زودعت از غایت جمل بود و بدانکه امر بین الامرین بخو  
 ترکیب از جبر و اختیار هم نیست مانند میان بودن آب فاطر  
 مرکب از آب بار و حار و شریک قدرین هم نیست چه قدرت

عبد نه معادل و نه قدرت حق میستواند بود نه مقابل و ضد آن  
 بلکه این قدرت از جمله آثار آن قدرت است که در جنب آن  
 بودی و نمودی ندارد و ما رَمِيتْ اِذْ رَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ  
 رَمَى پس امر بین الامرین سریت مابین و ما  
 رَمِيتْ اِذْ رَمِيتَ و همچنین مابین تَتَوَفَّيْكُمْ مَكَاتِ الْمَوْتِ  
 وَ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا بِأَنَّهُ أَخْرَجَ فِي رُصُوفِ الْأَنْفُسِ  
 هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ مِيفْرَايِدُ وَ دَرَمِينِ  
 اِيَكُم مِكَائِيلُ يُؤْتِي كُلَّ رَازِقٍ اِسْت هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْيَتِي  
 مِيفْرَايِدُ و این افعال هر چند فعل باشد ولی راجع بحق است  
 که از عبد ظاهر شده و میشود در تَوْحِيدُ صِدْقِهِ  
 از جناب امیر علیه السلام در ضمن حدیث طویلی روایت کرده  
 که آنحضرت فرمود فَاِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ  
 كَيْفَ يَشَاءُ وَ يُوَكِّلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ يَشَاءُ اَنَا مَلَكُ الْمَوْتِ  
 فَاِنَّ اللَّهَ يُوَكِّلُهُ بِمَا يَخْتَصُّ مِنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ يُوَكِّلُ رُسُلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

خاصة من شاء من خلقه والملئكة الذين سمعوا منهم الله عز وجل  
 بخاصة من شاء من خلقه يذرا لا نور كيف شاء وليس كل  
 العلم يستطيع صاحب العلم ان يفهمه لكل الناس لان منهم  
 القوي والضعيف ولان منه ما يطاق حمله ومنه ما لا يطاق  
 حمله الا ان يسئل الله له حمله واعانه عليه من خاصة اوليائه  
 واما كيفيات ان تعلم ان الله هو الحي والميت وانه يتوفى  
 الانفس على من شاء من خلقه من تشكته وغيرهم قال  
 ابي الراوى فرجت عنى فرج الله عنك يا امير المؤمنين ونفع  
 الله المسلمين بك ودر اين معنى در شرح معنى اوليائه  
 حديث مفصل از آنحضرت در احتجاج روايت کرده است  
 تبصرة في شرح الحقيقة للسيدة قال بعض العلماء  
 المشية والارادة قد يخالفان المحبة كما قد يزدن شيئا  
 لا نلتذه كما يحجامة وشرب الدواء الكريه الطعم فكذا كبريا  
 انقلب مشية الله وارادته عن محبته ورضاه انتهى

آخوند ملا حسن فیض ره در کتاب حقایق کویہ الرضا والکرامۃ  
 متضادان اذا وردا علی شئی واحد علی وجه واحد وليس  
 من التضاد فی شئی واحد ان یکره من وجه ویرضی به من وجه  
 اذ قد یبوت عدوک الذی هو عدو لبعض اعدائك و یباع  
 فی اهلک فستکرمه موته من حیث انه مات عدو عدوک و ضل  
 من حیث انه مات عدوک و كذلك السیئة لما وجهان  
 وجه الی الله عزوجل و تعلق شیئة و ارادته بفعل العبد باقاً  
 لاختیاره و وجه الی العبد من حیث انه کسبه و وصفه  
 و علامته کونه ممقوتاً عند الله و بغضاً عنده حیث تسلط علیه  
 اسباب البعد و المقت و خلافه فی من هذا الوجه منکر و یحکم  
 قال و لیس هذا علی قوم حتی رأوا و استکوت علی المنکرات  
 مقاماً من مقامات الرضا و سئوه حسن الخلق و هو جهل محض  
 الی ان قال ان الشر و النجیر داخلان فی السیئة و الارادة و لكن  
 الشر مراد مکروه و النجیر مراد مرضی به و شیء لذلك کل ما



بیکره من وجه و برضی به من وجه و نظار ذلك لا تخصی قد  
 غلط قوم من الباطلین و زعموا ان المعاصی و الفجور و الکفر من  
 قضاء الله و قدره فحجب الرضا به و هذا جهل بالثاویل  
 و غفلة عن اسرار الشرع و انکار المعاصی فقد تعبد الله به  
 عباده و تخصصهم علی الرضا بها قال تعالی رضوا بان يكونوا  
 مع الخولاف و طبع علی قلوبهم و فی انجیر المشهور من  
 منکر او رضی به فکانه قد فسد و فی آخر لوان عبدا  
 قتل بالشرق و رضی بقتله آخر فی المغرب کان شرکة فی قتله  
 حقیقة بعض محققین کلمة قدرت بمعنی قوت و توانائی است  
 و توانائی بر صفتی و حالتی اطلاق کنند که فاعل را نظر بفعل و ترک  
 هر دو باشد مثلاً گویند زید تواند که کتابت کند بنا بر اینکه توان  
 کتابت نکند و نمیگوید آتش تواند بوزاند برای آنکه آتش  
 نمیتواند که بوزاند پس قدرت امکان صدور فعل و ترک  
 باشد نظر بفاعل بطریق تساوی و رجحان احد بهما لا محاله محال  
 محال

میباشد بر تخی که آزاد اعی گویند یعنی باعث بر فصل یا ترک و یا  
 او متصور فاعل باشد پس قدرت تا وی طریقین است که تقار  
 علم و شعور و در تمیز فاعلیت مرتجی بر فعل یا ترک لازم است پس  
 مطلق مقارنت شعور در مقذور بودن فصل کافی نیست و الا  
 بایستی که حرکت ساقط از کنار بام حرکت اختیاری بودی  
 بلکه شعور بمرتج از مبادی فعل است تا فعل اختیار می باشد  
 و قدرت باین معنی مقابل اضطرار و ایجاب بود و اما اراده  
 پس او حالتی بود که فاعل را حاصل شود بعد از تصور منفعت یا مصلحت  
 که داعی عبارت از آن است با ارتطاع موانع و آن حالت را غم  
 نیز خوانند و اراده با شوق و شهوت هم ماده اجتماع دارد  
 و هم ماده افراق بسبب آنکه گاه باشد که اراده بدون شوق  
 و شهوت باشد چنانکه در تناول دوائ تلخ و نداوای موملم قطع  
 دندان و قطع عضو و گاه باشد که شوق و میل و شهوت  
 میشود بدون اراده چنانکه در تناول اشیاء مضرة و محرمة

مردیضان و پرسیزکاران را و علم مقدم است و قدرت  
 بدون علم و شعور نمیشود و او مقدم است بر اراده و تحقیق کفایت  
 اراده موقوف است بر ترجیح احد طرفین افضل و ترک و ترجیح  
 موقوف است بر حصول علم بوجود مصلحت و ارتفاع مفیده از  
 غایت است بفصل و فی حدیث الرضا علیه السلام  
 یونس تعلم ما المشیة قال لا قال بی الذکر الاول  
 تعلم ما الارادة قال لا قال بی العزیمه علی ما یشاء  
 تعلم ما القدر قال لا قال بی الهندسه و وضع الخ  
 من البقاء و الفناء السحید و اول مراتب ذکر  
 شی را مشیت گویند و غم بفصل را اراده و تعلق فعل  
 بر هندسه و حدود شی را قدر گویند و اتمام آنچه مقدر میشود  
 قصاست مثلاً بنجار چوبی بردارد و او را تقصیر کند  
 و اندازه سریر در طول و عرض و او را تقطع و تمام نماید قصا  
 بر او اطلاق میشود فقضین سبع سموات مرتبه آخری است

که بعد از او بدین شود و امضا متعقب قصاست که او اظهار می است  
 مبین لعل شروع الاسباب و عجب است از بعضی که  
 اراده را از صفات ذاتیه شمرده و معنی علم گرفته و حال آنکه  
 این معنی مخالف نصوص صریحه باشد و باین معنی نه عرف مساعد  
 دارد و نه لغت چنانچه سلب علم از ذات صحیح نیست ولی سلب او  
 صحیح است قال تعالی لم یُروا الله ان یظہر قلوبہم پس  
 اراده از صفات تفصیلیه و غیر علم است و در گوهر مراد گوید  
 اراده در واجب تعالی نیست مگر علم مبسوطی و همچنین کرامت  
 مگر علم مفیده و علم نیست مگر عین ذات و گفته است اراده  
 واجب بر دو گونه است اراده اجمالیه و اراده تفصیلیه  
 اراده اجمالیه عین ذات است و اراده تفصیلیه از باب  
 غریبه افعال است و حادث در وقت صدور افعال پس  
 صفت فعل باشد نه صفت ذات و آنچه در احادیث آمده این  
 صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که اراده از صفات فعل است

و حادث بخود فصل چنانکه در اصول کافی و کتاب توحید  
و کتاب عیون سینما در حدیث مناظره جناب مقدس رضوی  
علیه و علی آباء اسلام با سلیمان مروزی محمول بر اراده  
تقصیلیه است و آنچه حکماء گفته که اراده واجب تعالی عین  
ذات است مراد ایشان اراده اجمالیه است که صفت ذات  
و توهم منافات نیست انتہی مؤلف گوید

ما بین اراده و علم معنی یون بعید است و نزد علماء محققین  
که تابع احادیث اهل بیت میباشند اراده و مشیت از صفات  
فعل است نه ذات و هر دو حادث نه قدیم \*

فی الکافی عن عاصم بن حمید عن ابی عبد الله علیه السلام  
قال قلت لم یزل الله مریداً قال ان المرید لا یكون الا المراد  
مع لم یزل الله عالماً قادراً ثم اراد و فیہ ایضاً  
عن بکیر بن اعین قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام  
اعلم الله و مشیتة بما مختلفان ام متفقان فقال لعلم

ليس هو الشئ الذي ترى أنك تقول فعل كذا إنشاءً  
 ولا تقول فعل كذا إن علم الله فتوكلت إنشاءً <sup>ليل</sup>  
 على أنه لم يشأ فإذا شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله  
 سابقاً للشئ وفيه عن صفوان بن يحيى قال قلت  
 لأبي الحسن عليه السلام أخبرني عن الإرادة من الخلق قال  
 فقال الإرادة من الخلق التفسير وما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل  
 وإنما من الله تعالى فأرادته أحداً لا غير ذلك لأنه لا يرى  
 ولا يتم ولا يتفكر وهذه الصفات منفية عنه وهي صفات الخلق  
 فأرادته الله لفعل لا غير ذلك يقول له كن فيكون باللفظ  
 ولا نطق بلسان ولا يتم ولا تفكر ولا كيف لذلك كما أنه  
 لا كيف له وفيه أيضاً قال أبو جعفر محمد بن يعقوب  
 الكليني رحمه الله جملة القول في صفات الذات وصفات <sup>الفعل</sup>  
 أن كل شئ من صفات الله بها وكانا جميعاً في الوجود <sup>لك</sup>  
 صفة فعل وتفسير هذه الجملة أنك ثبت في الوجود ما يريد

و ما لا يريد و ما يرضاه و ما يخطه و ما يحب و ما يبغض فلو كان  
 الإرادة من صفات الذات مثل العلم والقدرة كان لا يريد  
 ناقضا لتلك الصفة ولو كان ما يحب من صفات الذات كان  
 يبغض ناقضا لتلك الصفة الا ترى اننا لا نجد في الوجود ما  
 لا يعلم و ما لا يريد عليه وكذلك صفات ذاته الا ترى اننا لا نجد  
 بقدرة و عجز و ذلة و مجوز ان يقال يجب من اطاعه و يبغض من عصاه  
 و يوالي من اطاعه و يعادي من عصاه و انه يرضى و يخط و يقال  
 في الدعاء اللهم ارض عني و لا تخط علي و تولني و لا تغادني  
 انتهي حقيقة جمهور امامية و معتزلة و حكا و مستحق اندر انك  
 حسن و قبح افعال عقلی است و اعتقاد اشاعره اينست كه صحت  
 و مراد از حسن فعل آنست كه فاعل آن از جانب خدا يا از جانب  
 عقلا مستحق مدح و احسان و تكريم باشد و مراد از قبح فعل آنست  
 كه فاعل بسبب آن مستحق ملامت و مذمت گردد و عقلی بودن  
 حسن و قبح ميتوان گفت بدیهی و فطری است چنانكه شخص اگر

از ظنویت از احدی نشنیده باشد که صدق حسن است و کذب قبیح  
 صداقت و درستکاری خوبت یا بد حسن است یا قبیح بشناخت  
 فطرت عقلش حکم بحسن صدق و قبح کذب خواهد کرد و باید دانست  
 فعل قبیح از غنی بی نیاز عالم بقباحات عقلاً صادر نمیشود پس  
 هر چه از خدا صادر شود خیر است و ترجیح بر جرح بلکه ترجیح بلا  
 از حکیم قادر کامل جایز نیست و با این مقدمات معلوم میشود  
 که اشاعره بسیار بخطا کرده اند صدق قبیح را بر خدا جایز دانسته  
 و گفته اند نسبت بخدا قبیح نیست و این اقوال دلیل این است  
 که ایشان بسیار قباحات نفهم میباشند انکسرت  
 خواجه نصیر طوسی علیه الرحمة در شرح رساله فرموده که اراده  
 عبد علت قریبه فعل است و اراده حق علت بعیده وی  
 اشعری نظر را مقصود بر علت بعیده گردانید و قائل بجهرب شده  
 و معتزلی نظر بعلت قریبه نهان نموده قائل بتفویض گشته و حق است  
 که وقوع فعل موقوف است بمجموع ارادتين چنانکه عالم اهل بیت

خیانت و زیان کاری به  
 با وجود ازاد پرسند  
 صدق خوبت صحیح



گفته لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین مؤلف گوید  
 اینکه خواهد بود علیه الرحمه گفته فعل عبد موقوف است بمجموع ارادین  
 مقصودش نه این است که العبد ذبانه این دو اراده  
 مقابل و شریک هم گیر است زیرا که اراده عبد با اراده حق  
 در یک صقع نیست و با او هم نسخ نیابد تا شریک او شود  
 در تأثیر بلکه مقصود این است که تأثیر اراده عبد موقوف است  
 بطور رعایت حق و تعلق اراده خدا ماند توقف مشروط بشرط  
 و اگر کسی این توقف را انکار کند باید عبد را در اراده و فعل  
 بالمره مستقل و مقوض داند و این معنی منافی عطف خداوند  
 ما شاء الله کان و ما لم یثلم یکن و منافی است با آنچه  
 که باین تسلیل مسلم است اگر تیغ عالم بجنبند زجای  
 نبردگی تا نخواهد خدای حقیقه شر از خدا هرگز  
 صادر نمیشود و بیان نمیطلب آنست که وقوع شر بدو نوع مقصود  
 یکی شر بالذات یعنی فاعل آزا بقصد اینکه شر است بل آورد

مثل اینکه کسی داشته بقصد ضرر عضوی را از کسی قطع کند صد  
 این قسم شر با بداهه از خداوند قادر حکیم محال است دویم  
 شر با عرض مثل اینکه عضو کسی را مار مثلاً بکزد که قسم او ممکن  
 خواهد بود طبیب عاقل هر بان داند که نجات او منحصر بقطع آن  
 عضو مسموم است و باین سبب اقدام بقطع عضو کند پس این قطع  
 عضو اگر چه از اینجه که مؤلم و بایه نقص بدن است شر است اما  
 اراده طبیب بقطع آن بان جهت علاقه کرفته که مؤلم و نقص باشد  
 بلکه اراده بقطع عضو برای این علاقه کرفته که سبب بقا و حیات  
 او باشد پس آنچه طبیب اراده کرده خیر است و برای حیات  
 اوست نه برای ایذای او و احیا خیر است نه شر اما این  
 خیر چون ممکن نبود که باین نحو بالضروره باین وسیله اجرای خیر  
 کرده پس باین مقدمه میتوان گفت هر چه شر در عالم بوده  
 و هست خلقت او بلا خط جنبه خیریت و اقتضای حکمت است  
 و آنچه شر است بالعرض است نه بالذات یعنی از این حیثیت که

خیر است واقع شده پس از واجب تعالی شأنه اصلاً شر صادر  
 نشده نه قلیل و نه کثیر و هر چه شده خیر است اما این خیر چون بود  
 دیگر ممکن نبود بالضرورة بر این وجه واقع شده مستلماً مختار بود  
 عباد و اعطای قدرت بایشان بر فعل و ترک از خدا خیر است  
 و این خیر نیست و کما با اعطای حول و قوه و امداد عباد در ایجاب  
 فعل بودن اجبار هر چند فعل فعلی معصیت باشد و تعلق اراده  
 و مشیت خدا بعد از آن فعل از عباد نه بلا خطئ شریت و معصیت  
 بودن فعل است بلکه برای بقای قدرت و اختیار عباد است  
 که واجب علی الاطلاق آنچه با و داده از او با کراه باز نکند تا او  
 در حالت اختیارش باقی بماند و این معنی خیر است پس میگوید  
 علاقه میگیرد بنا علی مختار بودن زید که از او فعل صادر بشود  
 با راده و اختیار خودش و در این حالت تسلی اراده و مشیت  
 خدا ببقای اختیار او بجهت خیریت حالت اختیار است نه  
 از جهت دیگر و این خیر ممکن نیست بعل آید که بر این وجه و اگر خدا

میگوید قضا و قدر  
 علاقه میگیرد و بخلق  
 خود زید

قدرت و اختیار ایجاد فعل بعبد نیداد در حقیقت این منع قدر  
 و اختیار شر بود و باطل خداوند در طینت حیوان و آن  
 شهوت و غضب خلق کرده برای اینکه با قوت شهوت شخص  
 جلب منفعت نماید و با قوه غضب دفع مضرت کند پس اگر  
 انسان با قوه شهویه یا غضبیه شری عمل آورد و آن قوی را  
 بسوء اختیار در جانب شر استعمال کند برکز شر راجع بصانع  
 آن قوی نخواهد بود قوه احراق برای آتش و قوه قطع برای  
 آهن داده اگر عبد بسوء اختیار آنها را در جای بد مصرف کند  
 شر آن بخود عبد راجع است نه بصانع آتش و آهن که آنها  
 برای منافع مردم خلق کرده **وَفِي دُعَاءِ الصَّخِيحَةِ السَّجَّادَةِ**  
**لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا الْقَضِيَّةُ وَلَا مِنْ خَيْرِ الْأَمْرِ إِلَّا عَطِيَّةُ**  
**قَالَ الْعَلَامَةُ الْبَهَائِيُّ فِي الْمَفْتاحِ الْمُرَادُ بِالْأَمْرِ هُنَا النِّفْعُ**  
**فَالْعَطْوَةُ عَلَيْهِمَا كَالْمَفْتَرَقَةِ لَهَا وَمَقَرُّهُ وَاتِّبَاعُ أَشْيَاءِ**  
 چون این معنی را تفهیده اند پس در تزیین خدا تعالی ناچار شده

گفته اند بنده در فعل خود مستقل است و اراده و قدرت خدا را  
 در فعل بنده اصلاً دخل و تأثیر نیست سوای اینکه او را آفریده  
 و قدرت و اختیار داده پس عبد با قدرت مستقلة خود  
 میکند هر چه میکند بدون مداخله و تأثیر قضا و قدر خدا و این  
 تفویض و باطل است و مذہب حق این است فاعل فعل عبد  
 خود عبد است حقیقه و فعل حقیقه از او صادر میشود خواه خیر  
 باشد و خواه شر خواه طاعت و خواه معصیت اما ذات  
 عبد مستقل نیست در صدور فعل بحیثیتی که اراده و اختیار  
 خدا تعالی را در آن هیچ اثر نباشد بلکه هر گاهی و جزئی و هر گاهی  
 و سکونی که از او ظاهر و صادر شود با اینکه حقیقه از او صادر  
 نه از خدا اما باذن و اراده و خواست خدا میشود و بی مشیت  
 و اذن او هیچ کار نمیتواند کرد قال تعالی ما ظننم  
 لیسۃ او ان یموت یا قائمۃ علی اصولیها فباذن الله و لیل  
 حقیقت این مطلب بطلان جبر و تفویض است چه اگر فاعل حقیقه

خود عیب نباشد حیر است و اگر عبد مستقل باشد در ایجاد فعل  
تفویض لازم آید چون بر دو باطل است پس فاعل حقیقی خود  
عبد است اما نه با استقلال و نه بدون حاجت بهون و تعاضد  
و اراده خدا بلکه فاعلیت او موقوف بعض امور دیگر است خارج  
از ذات او که آن امور از جانب خدای تعالی مستند بر او  
و قدرت خداست و فی دعاء الصّحیفة السّجّادیة  
و لو تکلنی یارب فی تلك الاحکالات الی حولی او تضطررنی  
الی قوتی لکان الحول عتیی مقراً و لکانت القوّة منی  
بعیده بیان و کلت الامر الیه قونمته الیه  
و ترکته یقوم به و الحول الاحتیال و هو تعلیب الفکر حتّی  
یبتدی الی المقصود و القُدرة علی التصرف فی الامور  
و اضطرّه الی کذا ای اسجّاه الیه و عن علی علیه السلام  
ما قلعت باب خیر بقوّة جسمانیة الحدیث  
و فی الجمع فی لغة القدر و انذی یظهر من کثیر من الاتقاد

ان العبد ليس قادراً تماماً على طرفي فعله كما هو ذهب المعتزلة  
 وانما قدرته الثابتة على الطرف الذي وقع منه فقط وانما على  
 الطرف الآخر قدرته ناقصة واستب في ذلك مع  
 تساوي نسبة الأقدار وانكلمن منه تعالى الى طرفي الفعل  
 امر يرجع الى نفس العبد وهو ارادة احد الطرفين دون  
 الآخر لا من الله فيلزم الجبر كما هو ذهب الاشاعرة  
 فالقدرة الثابتة للعبد على ما زعمه المعتزلة باطل والقول  
 بعدم القدرة على شي من الطرفين كما زعمه الاشعية نظر  
 بطلاناً واحتج بابينها وهو القدرة الثابتة فيما يقع من بعد  
 فعله والساقصة فيما لم يقع انتهى وفيه أيضاً  
 ومحال ان يوصف بالقدرة المطلقة غير الله تعالى و  
 ان اطلق عليه لفظاً والقدرة عبارة عما قضاه الله  
 وحكم به من الأمور والقدر بالفتح ما يصدر مقدوراً عن  
 فعل القادر وفيه في لغة قضا والقضاء المصروف

بالتقدير قيل المراد به المخلق نحو قضيه سبع سموات وبقدر  
 التقدير فهما متلازمان ولا ينفك احدهما عن الآخر لأن الله  
 كما لأساس وهو القدر والآخر بمنزلة البسماء وهو القضاء  
 ويؤيده قوله عليه السلام القضاء الأبرام وفاقته العين  
 وقوله عليه السلام واذا قضى امضى وهو الذي لا مرد له  
 وباین تفصیل که گذشت در بودن قضاء بمعنی خلق در این موافق  
 باقی نیاید چه ممکن است خلق بواسطه باشد پس اوقضائی است  
 که بذات عبد علاقه گرفته و ممکن است بواسطه باشد پس او  
 قضائی است که بفعل عبد علاقه گرفته بواسطه قدرت و  
 اختیاری که خدا بعد داده و خدا قادر است بکل اشیا و  
 کمال قدرت و عظمت در این است که خدا هم اثر خلق کند و هم  
 مؤثر هم جوهر بیا فرسند هم عرض هم منیر خلق کند هم نور  
 پس باین حالت اشیا نیز در قبول وجود الاحمال متفاوت  
 میشود بعضی از آنها بوقت قبول تأثیر دارد بی واسطه و بعضی



لیاقت ندارد مگر بعد از وجود آخر مانند عرض که بوجود نیاید  
 مگر بعد از وجود جوهر پس قدرت خدا کامل است در تمام  
 کمال و نقص راجع بکمالات و فرض وصول فیض و مدد فیض  
 بلا واسطه جوهر در حقیقت فرض عدم ادست زیرا که جوهر  
 جوهر و عرضیت عرض بسته بر این است که عرض با جوهر  
 قائم گردد و فیض و مدد عرض بواسطه جوهر فیض شود و لا  
 عرض عرض آن جوهر نمیشود هذا خلف و چنانکه شعاع شمس  
 هرگاه از مبدا فیض فرضی و بی واسطه شمس ارشع وجود  
 همان مدد و فیض برسد که بخود شمس از ادفا یض میشود آنوقت  
 او نیز موجودی خواهد بود علیحده مانند شمس و در عرض شمس  
 و در این صورت دیگر اشعاع شمس محسوب نمیشود پس محال است  
 که با وجود اشعاع بودن او بی واسطه آفتاب با نور فیض شود  
 و باید دانست آنچه راجع بنحی است تماماً خیر است و شر رجح  
 بنفس عبد و از خداوند که احسن الخالقین میباشد آنچه صام

شود تا ما خبر و اصلح نظام عالم می باشد چنانکه گذشت و بعضی که  
 از سر امر بین الامرین غفلت داشته و خصوص صریحه را در باب  
 قضا و قدر نتوانسته است انکار کند لابد و ناچار قضا و قدر را  
 تأویل نموده چنانچه گفته که قضا معنی علم است و یا بمعنی علم  
 و یا بمعنی حکم و امر و حال آنکه در این مقامات مراد از قضا اگر خلق  
 باشد ضرر ندارد **قَالَ تَعَالَى فَفَقِضْتُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ**  
**فِي يَوْمَيْنِ** یعنی خلق کردن و قضا در مقام اجمال است  
**وَقَدَرُ** در مقام تفصیل **وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ**  
**وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** و قَالَ تَعَالَى إِنَّمَا كَلَّ شَيْءٌ  
**خُلُقَاهُ** بقدر و **وَفِي نَفْسِهِ الصَّدُوقُ** ره **لَمَّا قُمْنَا**  
**الْقَضَاءُ إِلَى بِلَادِ الْعَرَبِ** و قصصی القدر فیما انسخ عجب است  
 این عبارت از صدوق علیه الرحمه با اینکه او در معنی قضا و قدر  
 تأویلات دیگر کرده که این عبارت با آن تأویلات ظاهر و  
 نمیدهد ولی معلوم است در هر حال مرادش قضا و قدر نمی باشد

بود تا جبر باشد <sup>حقیقه</sup> علماء اختلاف کرده اند  
 در سبب احتیاج ممکن بعلت حکماء و جمعی محققین بر آنند که امکان  
 سبب است در احتیاج ممکن بعلت نه محض حدوث جمعی  
 از متکلمین بر آنند که سبب حدوث است فقط نه امکان  
 و حق مذهب اول است چه ممکن آنست وجود و عدم او  
 بالذات مساوی باشد پس در رجحان وجود و بقای او  
 در هر جزو زمان محتاج است بر ترجیح و مراد از علت همین است  
 که مرتجح وجود باشد یا مرتجح عدم و چنانکه ممکن در ابتدا  
 محتاج بعلت موجد است در بقا نیز محتاج است بعلت مستقیمه  
 که بآن واسطه فیض و مدد و مبدا و توفیق و توفیق از مبدا فیض  
 بر او فایض شود و او باقی ماند و بقا نیست مگر استمرار  
 وجود و استمرار وجود موقوف است ب استمرار وصول فیض  
 از مبدا پس ممکن همیشه مستغرق باشد در حدوث و احتیاج  
 بواجب چه وجود و شئون او در معنی آنافاناً تا زکی پیدا

میکند و در حکم حادث جدید است      قال تعالی  
 وکل یوم هو فی شأن      وقال بل هم فی لبس  
 من خلق جدید      وعن علی علیه السلام فان الامر یزل  
 من السماء الی الارض قطرات المطر الی کل نفس بما  
 قسم لها من زیادة و نقصان      الحدیث      و بکلام  
 اگر یک نفس و یک آن مبدء حقیقی افاضه وجود کند  
 عالم با سره معدوم صرف میشود بمحض التفاتی زنده دارد  
 آفرینش را اگر نازی کند از هم فرو ریزند قابها پس  
 باینکه عالم همان عالم است آنما فانی متجدد و قیال است هو  
 هو و هو غیره و عظم قدرت و کبرای خداوندی در این است  
 قال تعالی لیس فی دلو شئنا لنذین بالذی اوحینا  
 الیک      وقال و قل رب زدنی علماً      جناب امیر علیه  
 السلام فرموده      حیاتک انفاً تس تعد فکلتا      مضی  
 نفس منها انتقصت خبراً      و حیاتک یا یضیک فی کل حال

و یخروک حاد و مایه بک الهرا فقص فی نفسی قسی بغیرها  
 و مالک محصل تحس به زرا و جماعتی که حدوث را محتاج  
 دانسته و گویند ممکن دفعه اول که احداث و ایجاد شد دیگر حاجت  
 بعقل ندارد حتی از روی جهل و نادانی گویند لوجاز علی الوجود  
 العدم لما فترعه فی بقاء العالم و شبهه میکنند  
 که اگر ممکن در بقا محتاج بعقل بودی هر آینه مردن کاتب در دنیا  
 و بنا و کوزه که مثلا سبب انعدام کتابت و سریر و بنا و کوزه  
 میشد و این شبهه بی جا است چه محل و ماده این صور که مد  
 و خشت و گل میباشد از فعل کاتب و تجار و غیره مانده  
 از ایشان محض صوری است که ظهور آنها متسبب از حرکات  
 مختلفه ایشان است و هر چند آن صور بواسطه کاتب در دنیا  
 و غیره بآبان مواد القا شده ولی کاتب و غیره که واسطه  
 در القاء آن صور بوده مفقوض نبوده و تمام آن صور بغیر  
 و امداد صانع مطلق افاضه و القا شده پس اگر آن واسطه

که مصنوع و مخلوق است با وجود بقای صفتش که تمام آثار  
 راجع و منتهی بآوست از میان برود نفسی نخواهد بود که صفت  
 مطلق همیشه بوده و هست پس باینجه آثار ظاهره از مخلوق را  
 قیاس بآثار صانع مطلق نمیتوان کرد که فرق بسیار است  
 چه اگر کاتب و بنجار نباشد خالق و صانع ایشان بست نمیتوان  
 همان صور را بواسطه مداد و خشب و کل که محل آن صورت  
 باقی نگاه دارد و قتیقه میتوان گفت بقدرت  
 مطلقه خدا در غیب و کمون مداد صور جمع حروف بوده و  
 در کمون خشب هم صورت سریر هست ولی برای اینکه  
 آن صور غیبیه بعالم شهود برسد و از قوه بفعل آید حرکات  
 مختلفه دست کاتب و بنجار سبب است و این صور از آثار  
 ذاتیه مداد و خشب و اثر متصل آنهاست که با افعال و آثار  
 منفصله کاتب و بنجار بمقام ظهور و بروز آمده و صور باقیه  
 در واقع کاتب و بنجار ایجاد نکرده بود که با مردن ایشان

آن آثار از میان برود پس باو ام ماده ماد و شست باقیست  
 ممکن است آن صور تا باقی و محفوظ بماند هر چند کاتب  
 و تبار مرده باشند فافهم و تبصر تحقیق و تفصیل  
 چون دانستی که اختلاف مراتب از قوایل مخلوقات و اولاً  
 با ناصیه در فیض تفاوتی نیست و وصول فیوضات یکی بالذات  
 یکسانست در مضمون و سخن اقرب الیکم من جبل الوریث  
 دور و نزدیک تفاوتی ندارد پس بدانکه مردم نسبت  
 بسیر و سلوک و اعمال خودشان بر سه طبقه اند و بهجت  
 اختلاف درجات که آن هم بواسطه اختلاف اعمال و قوایل  
 خودشان میباشد فیض را مختلف در میسایند بعضی با نظر  
 رحمت خاصه منظور و اصحاب توفیق است و بعضی بخلایف  
 این العیاذ بالله در مقام قهر و غضب از نظر رحمت محروم  
 و در بارگاه الهی بخندان مونسوم دوست نزدیکتر از منبت  
 دین عجبتر که من از وی دوم و برخی در وسط این دو مقام

و اهل این مقام را در نزدیکی بهر یک از آن دو مرتبه و دوری  
 از آن مراتب و درجات بسیار است و با هر سه طایفه معاً  
 خداوندی و عاده الله بقاعده لاجبر و لا تفویض بل  
 بین الامرین متفاوت میباشد و در تفصیل این مطلب  
 نکات بسیار و لطایف بسیار مندرج است علی العجالة زیاد  
 بر این شرح و بطرافراغت نیست و انشاء الله بشخص بصیر  
 در این اختصار هم کفایتت قال تعالی فَمَنْ ظَلَمَ لِنَفْسِهِ  
 وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ یعنی بعضی  
 از عباد هست که بنفس خودشان ظالمند و بعضی از ایشان  
 میانه رو و مقصد است و بعضی دیگر هست که سبقت کنندگان  
 در جمیع خیرات حقیقه هر چند شان نزول آیه  
 شریفه در حق اولاد فاطمه علیها سلام است که بر سه نوعند  
 ولی کلیه مردم نیز بر سه صنف اند چنانکه مولانا الحق ابن میثم  
 در شرح پنج البلاغه تفصیل داده و با همین آیه باین معنی استنباط



كرده وقال تعالى وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً  
 فِي الصَّافِي اصْنَا ثَلَاثَةً فَاصْحَابُ الْمَنْمَةِ الْقَهْقَالِ  
 وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَشْأَمَةِ يَوْفُونَ لِّلْحِسَابِ  
 وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ  
 قَالَ الَّذِينَ سَبَقُوا إِلَى آخِرَتِهِمْ بِأَلْحَابِ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ  
 فِي جَنَاتِ النَّعِيمِ فِي الْكَافِي عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ  
 قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً الْحَدِيثُ  
 فِي الْكَافِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ ثَلَاثُ  
 فُتُومٍ صَدَقَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَدُونِ بَشْرَةٍ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ  
 عَزَّ وَجَلَّ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ اللَّهُ  
 لَا يَصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَلَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَذَلِكَ مَنْ  
 يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ وَمُؤْمِنٌ كَنَامَةِ الزَّرْعِ يَهْوِجُ أَحْيَاءُ  
 وَيَقُومُ أَحْيَاءُ فَذَلِكَ مَنْ يَصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ

احوال الآخرة وذلک متن شفع له ولا یشفع تفصیل این  
 آنکه برخی از بندگان در نظر ایشان جز خدا چیز دیگر مؤظ  
 نیست و جمع اسباب و وسائل را از روی معرفت  
 بیکسو انداخته متوجه جناب رب العزة هستند از طواهر  
 امور خود را باز داشته و چشم بهمت بعلای حق گاشته  
 و دامن تعلق از همه مایوارنجته ورشته علاقه غیر را یکسر  
 کینجه اند و بزبان حال و قال گفته اند الی قد انقطع  
 رجائی عن الخلق انت رجائی و اقوؤض امری الی  
 الله ان الله بصیر بالعباد پس امور خود را با کامل  
 ثبات خاطر و اطمینان قلب در مقام رضا و تسلیم بی همه نظر  
 و بیم بخدا سپرده ورشته امور را بپشت ایزدی و خواست  
 خداوندی تفویض تسلیم کرده بزبان حال میگویند  
 رشته بر گردنم افکنده دو میشد هر جا که خاطر خواهد  
 و بقضای الی کیف کان انقیاد و اذعان نموده و شیت

و اراده خود را در جنب اراده خدا فانی و مضمحل کرده بر خود  
 و بر امثال خود بنظر استقلال و اعتنا نظر ننموده و بجز حق  
 مؤثری در عالم ندیده و بغیر او مدبری ندانسته بنظر  
 لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ وَ أَيْنَا تَوَلَّوْا قُتُمُ وَ جِهَ اللَّهُ  
 نظر کرده کالمیت بین یدی الغسال هوا و هوس  
 و حرکات نفسانی خود را ترک نموده و عنان اختیار خود را  
 ترک نموده و عنان اختیار خود را بدست رضا و قضای  
 باری سپرده و رشته اقتدار را بدست محبوب خود تسلیم کرده  
 معنی ذکر کلمه لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ میباشد  
 ارباب ذوق در غم تو آرمیده و شادی و غم عالم رسیده  
 حوران خلد را بشیری میخزند تا از صفات حسن تو رازی میشوند  
 مرغان عشق را بدو کون الثابت چون در قضای شوق تو رازی میشوند  
 پس محبوب حقیقی را بر این اشخاص لطف و نظر دیگر باشد \*  
 فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ

و بگو خداوند ایشان را حیات دیگر و روح تازه می بخشد  
 از کرم خود چنانکه مشعر است بر این معنی قوله تعالی  
 فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً یعنی پس او را زنده میکنیم زنده  
 پاکیزه که عبارت از زنده گانی باشد که زندگیمای دیگر زنده  
 طیب نیست بلکه حیوانی است پس خداوند خود کفیل  
 ایشان میگرد و بعزم و اراده مطلوبه خود را آنها حرکت  
 میدهد وَحَسْبُكُمْ اِيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُكُمْ ذٰلِكَ  
 اِلَيْهِمْ وَذٰلِكَ اَشْغَالُ یعنی گمان میکنی آنها را بیدار  
 و حال آنکه ایشان خفتگان هستند ما میگردانیم ایشان را بطرف  
 راست و طرف چپ وَهُوَ قَالٌ عَلَيْهِ السَّلَام  
 الْمُؤْمِنُ مِنَ الصَّبِّغِينَ مِنْ صَالِحِ الرَّحْمَنِ یعنی مؤمن  
 در میان دو انگشت است از انگشتان خدا وَقَالَ تَعَالٰی  
 وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ  
 و این قبیل اشخاص با مثال امر مَوْتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوْا

انسانی ۳

خود را فانی کرده اند در جنب اراده خدا صدق حال آنهاست  
 ما همه شیران ولی شیر علم حمدان از باد باشد و بدست  
 حمدان پیدا و ناپیدا است جان فدای اکه ناپیدا است  
 و در این مقام شخص مخاطب میشود بخطاب **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ**  
**الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِنَا**  
**وَأَدْخُلِي جَنَّاتٍ** یعنی ای نفس مطمئنه برگرد بوی رب  
 خود در حالتیکه راضی و مرضی هستی و داخل شو میان  
 بندگان مخصوص من و داخل شو بهشت من و باین مقام  
 اشاره است **ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ**  
**وَقَالَ تَقَالَىٰ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** پس عبد  
 و تنبیه در این مقام ثابت و راسخ شد باک نمیکند اگر چه  
 همه عالم دشمن وی باشند و از قوت ظاهری اسباب شر  
 و ضعف ظاهری وسایل خیر همچو مضطرب نمیشود  
 و هو ما قال **لَهُ عَلَيْهِ السَّلَام** کذا **لَنُصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ**

وَالْفُشَاءُ أَنَّهُ مِنْ غَيْبِ دَنَا الْمُخْلِصِينَ اگر جهان همه  
دشمن شود بدولت دست خبر ندارم از ایشان که در جنتند  
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَحَسْبُهُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ  
حقیقت این اشخاص که توکل حقیقی دارند مطلوبات خود  
بالذات بفرایم آوردن اسباب ظاهری نباشند  
هر چند باقتضای مصالح کلیه و نظام نظام عالم غالباً خداوند  
ایشان را تکلیف رجوع بوسائل و اسباب مقررۀ عادیۀ فرمود  
که حکمت بالغه خداوندی مقتضی بوده مطلوب ایشان هم از راه  
ظاهر اسباب برسد و الا بالاصالة احتیاج باسباب ظاهر  
ندارند اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وهر چند باقتضای  
حکمت مطلوب ایشان بواسطه اسباب ظاهره برسد ولی  
ایشان را در معنی همه را از سبب الاسباب می بیند از اسباب  
دیدۀ خواهیم سبب سوراخ کن تا سبب را برکنند از رخ و  
تفسیر صافی و تفسیر آیه وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ

خَرَجًا وَزُرْقَةً مِنْ جَبْتٍ لَا يَحْتَسِبُ      از حضرت صادق علیه

السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند بدستیکه من برای  
میدانم آیه که هرگاه مردم این آیه را اخذ میکردند کفایت

برآنها      وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الْآيَةُ      پس آنحضرت آیه را

میخواند و اعاده میفرمود      وَتَزَارِقِيهِ

از حضرت صادق علیه السلام روایت میفرماید      مِنْ آيَةٍ

اللَّهُ بَرِزَقٍ لَمْ يَخْطُ إِلَيْهِ رَجُلٌ وَلَمْ يَمِدَّ إِلَيْهِ يَدٌ وَلَمْ يَكَلِّمْ

فِيهِ بَشِيرٌ وَلَمْ يَشِدَّ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَلَمْ تَعْرِضْ إِلَيْهِ كَانِ

ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الْآيَةُ

یعنی آنکس که او را خدا روزی بدید بطوریکه کام نکند ارد

بسوی او یا خدی در از نکتد بسوی او دست خود را و کلمه

نماید در خصوص او بزبانش و حکم نکند بسوی او جاها خدی در

و متعرض نشود باو چنان شخص هست از آنها که ذکر کرده است

خدای عزوجل او را در کتاب خود      وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ الْآيَةُ

ترجمہ ظہر آیه این است انکس یکہ پرہیز کنند از خدا میگردانند  
 خدا نخر جی و رہا گاہی برای او از ظلمتھا و فتنھا و رُزوی  
 میدہد او را از آنجا کہ گمان میکرد در آنوار نعمانیہ  
 از سہل بن یعقوب روایت میکند گفت من داخل شدم  
 بخدمت امام ہادی علیہ السلام و در نزد من کتابی بود  
 کہ در آن کتاب از حضرت صادق علیہ السلام در اختیارات  
 ایام اخبار و فرمایشھا بود پس حضرت او را برای من  
 تصحیح فرمود پس من بآنحضرت عرض کردم کہ انسان بجا  
 معظّم میشود بفر در بعض ایام بغرضی از اغراض پس چه  
 طور بکند حضرت فرمود یا سہل بدستی ولایت محبت  
 ما حفظ میکند شیئہ ما را از ہر بلا و مصیبت ہر گاہ بدستی  
 مجتہان و دوستان ما بروند تیر و بجز و داخل شوند میان  
 درندگان و دشمنان از جن و انس ہر آیینہ ما مون میشوند  
 از شرّ آنها بولایت ما و محبت ما پس اعما و بکنید بر خدا



و خالص نماید ولایت را برای ما اذیثه از فتنه افلاک  
 مزارد آزا که ز خاک در میخانه پناهی است  
 و در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت  
 کرده که آنحضرت فرمود خداوند بدو وحی فرمود که  
 اعصام نکرد و چنگ نزد من بنده ازندگان من بی عصام  
 با حدی از خلق من و شناختم این را از نیت او بعد مکر کند  
 بر او سموات و ارض و انکسایکه در آنهاست مگر اینکه  
 برای او را کاهی قرار دادم از میان آنها و چنگ نزد  
 بنده ازندگان من با حدی از خلق که شناختم این را از نیت  
 او مگر اینکه قطع نمودم اسباب آسمانها را از پیش او اسبید  
 روی از خدا بر که نمی شرک خالقش توحید محض کریمه روبر خدا  
 کنیم و فی الدعاء ماشاء الله لایسوق الخیر الا  
 ماشاء الله لایصرف السوء الا الله ماشاء الله  
 لا قوه الا بالله و نیز از ابی عبد الله علیه السلام

مرویت بدستیکه غنی و عزت جولان بینماید پس  
 بموضع توکل رسیدند و وطن میکنند در تفسیر صفا  
 از معانی روایت کرده که جبرئیل بخدمت حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله آمد آن حضرت بجهیریل فرمود یا اَکْبَلُ  
 علی الله توکل بر خدا چیت جبرئیل عرض کرد علم  
 رساندن بر اینکه بدستی مخلوق ضرر نرساند و دفع بخت  
 و عطا نیکند و منع نیکند و استعمال یاست  
 از خلق پس وقتیکه بنده اینطور شد اعتماد نیکند با حدی  
 سواى خدا و امیدوار نشود با سواى و خوف نیکند  
 از ما سواى الله و طمع نیکند در احدی مگر خدا فندا  
 هو التوکل و فی الدُّعاءِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ  
 یَضَعُنِیْ اِنْ فَرَّغْتَنِیْ وَ مَنْ ذَا الَّذِیْ یَضَعُنِیْ اِنْ  
 یَتَنِیْ خُدا یا کیت انگیکه مرا پائین پار و پست کند هرگاه تو  
 بلند کنی و کیت انگه بلند کند اگر تو مرا پست کنی

فی الکافی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال  
 احسن الظن بالله فان الله عز وجل يقول اَنَا عِنْدَ ظَنِّ  
 عَبْدِي الْمُؤْمِنِ اَنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَاِنْ شَرًّا فَشَرٌّ  
 وفيه عن ابی عبد الله علیه السلام حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ  
 اَنْ لَا تَرْجُوا اِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافُ اِلَّا ذُنُوبَكَ يَعْنِي حَسَنُ  
 ظَنِّ وَخُشْيِ كَمَا نِيَّ بَعْدَ اِيْنِ اسْتِ كَمَا مَيَّ كُنِي كَرَجَدَا  
 تَرَسِي كَمَا زَنْبِ وَكُنْ هُوَ وَارَ اِيْنِ اسْتِ جَنَابِ  
 امير عليه السلام ميفرايد عِظْمُ اَخْلَاقِ يُصْغُرُ اَلْمَخْلُوقُ  
 فِي عَيْنِكَ يَعْنِي بَرْكِ خَالِقِ كَوْجَكِ مَيَّ كُنْ مَخْلُوقِ  
 دَرْ نَظَرِ تَوْبَةِ تَبَصُّرُهُ قَالَ تَعَالَى اِنْ  
 يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ  
 وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اَيَّرِزِ چُونِ مَقَامِ  
 شَوَكْتِيْنِ رَا دَانَسْتِي كِه سَبَقْتِ جَسَدِ اَنْدِ سَخِيْرَاتِ پَسِ مَقَامِ  
 طَالَمِيْنِ رَا نِيْرِ بَقِيْمِ بَرَا كَمِ بَعْضِ اشْخَاصِ دَرَا عَرَا ضِ عَصِيَانِ

اِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ

و غفلت و طغیان بقامی رسیده اند که سزاوار خری و خذلان  
 جناب اقدس سبحان کشته و ابواب کرم و اسباب لطف  
 خاص را با اشغال باطله و سوا و بوس نفس مسدود و مردود  
 داشته و با طینان بوسائل صوری و خاطر جمعی بوسایط ظاهری  
 از موقوف حقیقی اغراض نموده اند و خداوند توفیق خود را از ایشان  
 سلب کرده و نظر رحمت را برداشته و این اشخاص اگر در دنیا  
 اظهار خلوص نمایند در مقام عمل و در باطن نظر بحسب دارند نه بحق  
 روی در کعبه و دل جانب خارج بود خرقه بردوش و کمر بسته بر تارچه  
 هر که او سجده کند پیش تیان در خلوت لاف ایمان زدش بر سر تارچه  
 خداوند عالم میفرماید **إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ**  
**لَا يَكُونُ لَكُم رِزْقًا فَا تَبْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ**  
**وَقَالَ أَيْضًا إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ**  
**أَمْثَلُكُمْ** یعنی بدستیکه کسانی را که میخوانید غیر از خدا  
 بندگانی هستند مانند شما عاجز و بی دست و پا بفا

أَقْرَبَتْ مِنْ أَخَذِ اللَّهِ هَوِيَهُ عَنَّا خُتِيَارِ خُودِ اِبْهَوَايِ  
 نَفْسِ دَاوَدَ وَبِالْكَلِيَّةِ مُطِيعٌ وَمَقَادِ نَفْسِ اِمَارَةِ كُشْتِ وَعِلَاقِ  
 بَاطِلِ رَا مِيَانِ خُودِ وَخُذَا حِجَابِ قَرَارِ دَاوَدَ وَحَالِ اَنَكِه  
 حِجَابِ اِمَامِ فَرَمُودَه كُلِّ مَا يَشْفُكَ عَنْ رِيَاكِ فَوَصْنَكِ  
 يَعْنِي هِرَ اَنُجِي مَشْغُولِ كُنْدَ تَرَا زِرِ دَرِ دَكَا رِ قُوسِ اَوْ صَنَمِ  
 حَقِيقَةُ چُونِ اِنِطُورِ اشْخَاصِ بَشَرِ  
 اِقتِيَارِ حُودِ شَانِ اِعْرَاضِ نَمُودَه خُذَا اِذْ اَكْرُنْشِدَه وَاِمَارِ رُتَبِ  
 بِقَامِ ظُورِ نِيَا وَرْدَه اِنْدَ خُذَا وَنِ تَبَارِكِ وَتَعَالَى بِمَقْصَاصِ  
 نَسْوَانِهِ فَنَسِيهِمْ وَمَقَادِ فَمَنْ يَرِ دَالِلَهُ اَنْ يَهْدِيَهُ  
 يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ يَرِ ذَا اَنْ يُضَيِّعَهُ  
 صَدْرَهُ فَيَتَقَاعَرَجَا كَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ دِيرِ  
 اَمْرَيْنِ الْاَفْرَيْنِ تَكْمِلًا لِلاِخْتِيَارِ بِدَلُولِ بَلَنِ  
 طَبَعَ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ وَخَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ  
 اَعْمَالِ وَكَرْدِ اَرَايَا زَا اِتْجَمِ قَضَاءِ وَامْضَاءِ مَخْتُومِ فَرَمُودِ

و بدینجهت ایشان از توققات خطیره و الطاف عظیم محروم  
 و مخدول مانده اند لایقیدرون علی شیئی مما کسبوا  
 ثم و اثر خیری در اراء عمل نمیده اند و العیاذ بالله  
 آنان را بخود واکذاشته و امورشان را بخودشان موکول داشته  
 باینمغنی که توفیق را از ایشان سلب فرموده از بر ذر خواص و  
 مقتضیات اعمال آنها بطف خاص مانع نبوده بکمال اعمال ایشان  
 بهر طور اقتضا کرده بهمان طور اثر مرتب ساخته و براه برده است  
 کج روی جف اهلسم کج آیت راستی جوئی سعادت نیت  
 و ما ظننا بهم و لکن كانوا انفسهم یظنون و فی شأنهم  
 قال تعالی اولئک یسوا من رخصتی و اولئک لهم عذاب  
 الیم و قال علی علیه السلام رجل و کله الله الی  
 نفسه فهو جابر عن قصد السبیل و قال تعالی  
 قد همم بخوضوا و یعبوا حتی یلا قوا یومهم الذی  
 یوعدون و قال ایضا و یدهم فی طغیانهم

يَعْتَمِدُونَ وَقَالَ أَيْضًا وَالطَّالِمُونَ لَهُمْ مِنْ  
وَلِيٍّ وَلَا تَصِيرَ وَقَالَ أُولَئِكَ لَهُمْ خِزْيٌ  
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَبَادِئُكُمْ أَوْ كَسْرُكُمْ خَوَارِ  
كُمُ خَوَارِ أَوْ شِدْنُكُمْ كَارِثُونَ تَعْرِضُونَ نَشَاءً وَتُزِيلُونَ مِثْلًا  
فِي تَفْسِيرِ التَّبْيَانِ لِلْعَالَمِ الْمُحَقَّقِ اسْتَيْدَ بِهَاشِمِ الْبَحْرَانِي  
عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَأَلْتُ  
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّو  
جَلَّ وَمَا تُوفِّقِي إِلَّا بِأَمْرِ اللَّهِ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ إِنْ نَصْرَكُمْ  
فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ نَحْضُكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي نَصْرَكُمْ مِنْ بَعْدِهِ  
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ أَدْفَعِ الْعَبْدَ  
مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ كَانَ فِعْلُهُ وَفَقَالَ أَمَرَ  
اللَّهُ سَمِيَّ الْعَبْدِ مُوَفَّقًا وَإِذَا ارَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَخْلُ  
فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَحَالُ تَأْكُتُ الْعَالِي بَيْنَهُ وَمِنْ  
تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَتَرَاهُ كَمَا كَانَ تَرَاهُ بَتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَتَى

خلقی بینہ و بینہا حتیٰ یکبہا نقد خذله ولم ینصره  
 در کشف الغمہ از حضرت رضا علیہ السلام مروست  
 کہ از آنحضرت سوال کردند از قول خدا تعالیٰ و یکم  
 فی ظلمات لا ینصرون پس آنحضرت فرمود  
 ان الله تبارک و تعالیٰ لایوصف بالشرک کما یوصف  
 خلقه و لکنہ متی علم انہم لا یرجعون عن الکفر و الضلال  
 منعہم المعافاة و اللطف و خلقی بینہم و بین اختیارہم  
 پس باید از خدا توفیق خواست کہ انسان را بحال خود نگذارد  
 و بطف خاص و نظر رحمت در حق او کرم و عنایت فرماید  
 کہ آنوقت برای شخصی بیچوہ ضرر و آسیبی نخواہد رسید و الا  
 آتی از بلا و صدمہ این نخواہد بود و در دفع مضارب بکلّی عاجز  
 خواہد بود سعادت بیخایش و او را  
 نہ در چنک و بازوی زور آرد نہ سختی رسیدار ضعیفی بود  
 نہ شیران بر پنجه خورند و زور اگر در حیات نماند است بہر



چنانک کشت نوشد و که زهر کست زندگانی نوشت و در  
نه مارت کزاید نه شمیر و تیر حکایت

حجاج بن یوسف ثقفی نامه بمحمد حنفیه نوشته سخنان درشت  
مشکل به تهدید و وعید در آنجا ثبت نمود و چون نامه  
بمحمد رسید در جواب نوشت که بر مضمون رقعۀ تو اطلاع  
یافتم بدانکه خداوند عز و جل ذکره را نظریست که آنرا نظر  
رحمت گویند اگر شسته از آن نظر بجانب من اندازد از  
بلای تو ایمن کردم و همچنین اگر از آنظار غضب حق بجهان  
نظری بسوی تو افتد چنان بخود مشغول گردی که مرا  
فراموش کنی حجاج از هیبت این کلمات بفرزد و ترک  
محمد گفت ۲ تمییم تا اینجا دو مقام معلوم شد  
چنانکه طایفه اول با همه مکلف بودن تحصیل اسباب کمال  
مطالب بالذات چندان احتیاج بجمع اسباب ندارند  
طایفه دیگر را نیز غالباً فراهم آوردن اسباب مفید نخواهد

۲ طایفه ۱ تا پیش آمدن حجاج ده العلماء هر قدر علم و معرفت شخص توانائی خدا بیشتر باشد خوف او بیشتر و شخص باید در همه  
حال از خدا ترسد و از نظر غضب و عافیت بگریزد و تقاضای عسر و بر در عجز و غریز با یکی از اهل حال نشسته بود و برق و باران  
شدید شد خلیفه از آنجا که بعدتر رسید آنحضرت این صورت رحمت است که بآنان رحمت مبارک و ایا که صوت  
عذاب تنبوی حالت چون بود که تحقیق کویید خداوند فقیر و غنی را این عسر و جلی سائر و نوشتند

حضرت خلیل را که در مقام توکل دست بالا را گرفته و تحقیق  
 نهادند و خواستند باتش می‌دازند و بسوزانند در آن موقع  
 جبرئیل باو گفت آیا حاجتی داری گفت با تونه جبرئیل گفت  
 پس بآنکه حاجت باو داری بخواه و نجات خود طلب هست  
 ابراهیم گفت حَسْبِيَ مِنْ شُؤَالِ عِلْمُهُ بِحَالِ  
 یعنی علم خدا بحال من کافی است از شوال من در حقیقت  
 دیگر مثلاً با اینکه نان سبب سیری است در باره بعضی  
 سیر نمیکند چنانکه گویند معویه با بنده دارائی برض جوع مبتلا  
 بود چون اذن و اراده خدائی متعلق نبود لهذا از نان  
 اثر سیری در حق او ظاهر نمیشد مگر اینکه حکمت مقصود  
 شود که بطریق عادی با سهل این مقام نیز فیوضات برسد  
 و در باره آنها خرق عادت نباشد و حکمت در این باب بسیار است  
 از جمله آنچه صریح آیه است وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 إِنَّمَا عَلَىٰ كُمُومُنَا لَيْزٌ دَاوُدَ وَإِسْمَاعِيلَ وَلَنُمِطَنَّ عَذَابُ هُمِ

کافران باشند  
 و صاحبان بطنه کافران  
 کافران می‌باشند

إِنَّمَا عَلَىٰ كُمُومُنَا لَيْزٌ دَاوُدَ وَإِسْمَاعِيلَ  
 ۱۱

پس برای تسمیم اختیار و اظهار آنچه در قوه آنهاست خداوند  
 مقتضیات اسباب را در حق ایشان مانع نشده بمقام بروز و  
 ظهور می آورد چه اگر اسباب معصیت بدست ایشان نیاید  
 قادر بر عصیان نخواهند بود و آثار خباثت ایشان در عالم  
 شهود بظهور نخواهد آمد و قال ایضا غر من قائل  
 فَلَا تُغْنِيكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَهُمْ  
 بَهَا فِي الْأَيَّامِ الْأَلْسِنَا وَتَرَهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ  
 و استدراج عبارت از این معنی است قال تعالی  
 سَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْلَمُونَ و قال تعالی  
 وَكَفَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصَرُونَ در سحار  
 روایت کرده که حضرت امام رضا علیه السلام از این آیه  
 پرسیدند فرمود خدا وصف نمیشود با ترک چنانکه خلق  
 او وصف میشوند و لکن خدا وقتیکه دانست آنها را کفر  
 و ضلالت رجوع نمیکند از ایشان منع کرد و معاونت و لطف

و من اینجاست  
 بر شرف انوار  
 عده

خود را و خالی گرد و مابین ایشان و مابین اختیارشان  
 حقیقه اما مقصد که نه در توکل و تسلیم آن قوه را  
 دارد که بالمره شهودات نفسانیه و علایق جسمانیه را ترک نمود  
 در همه امورات اراده و رضای خود را بسته بقضا و رضای  
 خدائی کرده باشد و نه در هوای نفس و ضعف قلب مبتنی  
 که بالکلیه از ذکر خداوندی غافل شود و متفرق هوای نفس  
 گردد و این را از رجوع با سبب ظاهریه چاره نیست و رجوع  
 با سبب برای اینها مفید فائده است که امثال  
 این اشخاص هنوز اطمینان کامل ندارند و رضا و تسلیم  
 و توکل در قلوب ایشان ثابت و راسخ نشده اگر از اینها  
 ظاهریه دست کشند و پی آنها نروند غالباً بمطلوب خود  
 نخواهند رسید لهذا ایشان در ترک اسباب و سبب  
 ظاهریه عقلاً و شرعاً مستحق لوم و ذم میباشند چنانچه  
 گفته جمعی هست میگویند در خانه خودمان می نشینیم روزی ما

میرسد گفت ایشان جاعتی بستند حمقایی اگر ایش نژ مثل  
 حضرت ابراهیم یقین و اطمینان قلبی هست پس چنان  
 کنند در تذکره کی از صلحای صاحب معرفت  
 آورده اند وقتی بنحاط اورسید که از راه بیابان بکته رود پس  
 راه بی جاوه در پیش گرفت و روانه شد شب و روز طی می نمود  
 می نمود تا آنکه به بیابانی رسید و هوا بغایت گرم بود و تشنگی  
 بر او غلبه کرد و بر چپ و راست نظر میکرد از دور درخت  
 سایه داری دید متوجه بآن درخت شد چون بدانجا رسید چاه  
 آبی میجو و دیدن آب دلش خوش شد و شکر بجا آورد و با خود  
 گفت بعد از چند روز که بآبی رسیده ام مراد تو و ریسانی  
 نیست و تو و ریسان را از کجا بهم رسانم در این فکر و اندیشه  
 بود که کله آهوان پیدا شدند و از او رم نکردند آن کله آهوان  
 بر سر چاه آمدند و نگاه کردند بآن چاه بعد از آن سربوی  
 آسمان کردند و سر خود را بجنب بانیستند و دو چشم سوی آن

داشتند در ساعت به قدرت باری تعالی آب از چاه بجوش  
 آمده تا بر لب چاه رسید آهوان سیراب گشته بر قند و آب  
 باز به چاه رفته آن شخص آنحال را مشاهده نمود گفت ای  
 از برای وحوش آب را لب چاه آوردی چون نوبت  
 باین فقیر رسید آب را از لب چاه بقرچ چاه بردی آوایی  
 شنید ای فلان تو منستظر دلو و ریسمان بودی که از کجا بهم  
 رسانم آهوان صحرا هیچ دلو و ریسمان نداشتند و از ما  
 آب خواستند چنانچه دیدی ما آب را بر لب چاه آوردیم  
 تا آهوان بی دلو و ریسمان آب خوردند تو باش تا دلو  
 و ریسمان برای تو رسد چون آن شخص این خطاب شنید قتی  
 با در روی داده حالتش منقلب شد تو کل بطف و کرم حق  
 نموده روی بیابان کرده میرفت ناگاه در آن صحرا با جانی  
 او را ملاقات شد آن جوان گفت ای فلان و او را بنامش صدا  
 کرد آن شخص تعجب کرده گفت نام مرا تو از کجا دانستی جوان گفت

هر که او بخیر یا بد خدا ذکر او مشغول بخیر دیگر نکردد او را بهمه سزا  
 خبر میدهند و بهمه آشنا گردانند پس جوان باو گفت  
 تو تشنه شدی و گفتی ریسمان و دلو از کجا بهم برسانم اسحاق  
 که توکل باو کردی و از او آب خواستی اکنون بستان این  
 آبرو بخورد آن صحرا مشک آب سردی بوی داد و او سیرا  
 شد و شکر حق بجای آورد بعد از آن گفت سیح میدانی  
 که در این بیابان چرا با تو ملاقات کردم آن شخص گفت نه جوان  
 گفت مقصود من اینست سخطه بر سر بالین من باشی تا این جهان  
 عاریتی را بجان آفرین تسلیم نمایم و تو مرا غسل دهی و در من  
 آن شخص گفت تو این را از کجا میگوئی از بنی آدم کسی را اینچنین  
 نداده اند و بیچکس را معلوم نشده که حیاش تا چه وقت است  
 آن جوان گفت ای فلان حقیقی پیش از اهل این عالم میرسانم  
 که ای بنده من از این مقام زندان خود را بمقام باو دان  
 برسان پس معلوم شد که میروم و بر هر مومن وصیت است

مگر تو این نذرانی شنوی گفت مرا معلوم نیست جوان  
 گفت مرا معلوم شده است بحضرت رب خود خواهیم رفت  
 پاره راه که رفتند نگاه درخت سایه داری بنظر ایشان در آن  
 چون بدانجا رسیدند آب روان و سبزه زاری دیدند جوان  
 وضو ساخت و دو رکعت نماز کرد و سر بسجده نهاد و جان  
 بحق تسلیم کرد و خواجه تربت بساخت و او را غسل داده  
 در لحد گذاشت و سیکریت و در روی آن جوان می نگذشت  
 و میگفت یا الهی بر این جوان غریب رحمت کن و بیامرز  
 این میت منقور تسلیم کرد و خواجه جوان را در لحد شکفته  
 خندان شد گفت ای بنده خدا اگر تو زنده پس زنده  
 کور چگونه رود و اگر مرده مرده در کور چگونه میخندد و آواز  
 شنید که ای فلان مگر این را شنیده که ان اولیائی  
 لا یقوتون بل یسئلون من دار الدنیا الی دار الآخرة  
 هرگز نمیرد آنکه دشمن زنده شد عشق



حقیقه پس از این مثل میتوان یافت که مقام متوکلین  
 غیر مقام سائرین است کسی را که آن مقام میریت تحصیل  
 اسباب صوری برای او چاره نیست و الا افریض مطلق  
 غالباً بی بهره و بی نصیب خواهد ماند چنانچه بی دلو و سگان  
 در مرتبه اول که مقام آن شخص است بود آب باو نرسید و بعد  
 رسیدن آب از اثر تغیریت او بود که بمقام توکل اقدام  
 نمود و دل را از اضطراب و زلزله پاک کرد و بعضی که  
 از بی غیرتی و یا وکی عار را بر خود سوار نموده پی تحصیل  
 اسباب معیشت نیرو و محض استخلاص از طعن و ضربت  
 احادیث مقدر بودند روزی راستند و دلیل خود می آورند  
 و خود را از متوکلین می پندارد و حال آنکه از اصل آن  
 مقام نیست آن شخص یقیناً محروم و مورد عتاب جناب  
 اقدس سبحانی میباشد چه با کمال ضعف نفس و اضطراب  
 قلب ادعای توکل میکند و در کعب روزی خود قصور

یناید و حال آنکه معنی توکل ابد و ابدانیت معنی توکل بر  
 ترک اسباب و وسائل نیست باشد و خدا امر فرموده بکتب  
 و سعی در اطراف ارض بجهت تحصیل روزی  
 در صانع در تفسیر آیه و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ  
 مَخْرَجًا آیه از حضرت صادق علیه السلام مرویت  
 که آنحضرت فرمودند بدستی قومی از اصحاب حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه در را  
 بر خود بسته بعبادت اقبال نمودند و گفتند قَدْ كَفَيْتُنَا  
 یعنی کفایت کرده شده ایم ما پس این خبر بعرض جناب پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله رسید حضرت برایشان تفرش فرمود  
 که چه چیز شمارا وادار نمود با فعل گفتند یا رسول الله  
 خدا کفیل شد برای روزیهای ما پس بعبادت اقبال نمودیم  
 آنحضرت فرمودند اِنَّ مِنْ فَعَلَ ذَٰلِكَ لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ  
 عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ بدستی آنکس که انجیل را نماید برای او انجیل

نمیشود بر شما یاد طلب در توحید صدوق علیه السلام

از ابو عبد الله علیه السلام فرمود مردی نزد حضرت

رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ارسلنا

و اتوکل او اعقمتها و اتوکل فقال بل اعقمتها و

و اتوکل مولوی

با توکل زانوی اشتیاق

از توکل در سبب کمال شود

بیزبان معلوم شد او را مرد

آخر اندیشی عیب رهای او

بار بر دارد ز تو کار توبه

جبر توانکار آن قدرت بود

که نعمت از کف بیرون کند

جز بر زیر آن درخت میوه دأ

بر سر خفته بریزد نسل و زاد

گفت پیغمبر با و از لب

رمز الکاسب حبیب الله شود

خواجہ چون سیلی بدست بند

دست همچون پل اشارت می

پس اشارت هاشم اسرار است

سعی شکر نعمتش قدرت بود

شکر نعمت نعمت افزون کند

مان جنبای جبری بی اعتبار

تا که شاخ فشان کند هر خطه باد

که توکل میسکنی در کار کن

کسب کن پس تکیه بر جبار کن در انوار نعمانیه  
 آورده که در حدیث وارد شده وقتی که این آیه شریفه نازل  
 شده **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا**  
 اصحاب گفتند بدستی خدای ماکیل شد بر روزیها پس تعب  
 نمی آستیم در طلب آن پس در بار خود بستند و در خانه خود  
 نشستند پس آیه سعی در اطراف و مناكب ارض نازل شد  
 بعد در باراکشوند و سعی کردند در تحصیل روزیها  
**در حلیۃ المتقین** از حضرت صادق علیه السلام منقولست  
 که خیری نیست در کسی که نخواهد مالی از حلال جمع کند که بآن  
 مال روی خود را از سؤال حفظ کند و قرض خود را ادا کند  
 و با خویشان خود احسان نماید و از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله منقولست که ملعونست کسیکه با رعایا خود در مردم  
 بیندازد و نیز از آنحضرت مرویست که عبادت  
 بهفتاد جزوات بهترین آنها طلب حلال است و باید دانست

که انفعنی منافی ز بهر نیت که طلب کفاف و مایه گذران غیر حرص  
بدینا داریست حقیقه فی بصائر الدرجات

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ابی الله ان محری  
الاشیاء الا باسبابها فجعل لكل شیء سبباً وجعل لكل  
سبب مشرعاً وجعل لكل مشرع مفتاحاً وجعل لكل مفتاح  
علماً اسدیت بدانکه کلید هر عالمی و مفتاح هر  
مقامی مناسب آن عالم و مناسب آن مقام میشود پس مفتاح  
اسباب رزق و ابواب فیض مختلف است و برای هر مملکت  
ابواب متعدده است مفتاح هر مملکتی که بدست شخص افتاد  
با آن مفتاح بآن بیت راه خواهد یافت و همین که کلید  
آمد و کلید را شخص بکار برد در بر روی او باز خواهد شد  
پس طالب فیض و سالک راه هر مقام را از تحصیل مفتاح  
درک آن مقام چاره نیست مثلاً صنایع و حرف اقبال  
زرگری و صفقاری و حدادی و بنائی و نجاری و خیاطی

و امثال اینها از فلاح و زراعت و تجارت و سایر مشا  
صنعتها هر یک بابی است از ابواب رزق که خداوند بھن  
تفضل و کرم برای اصناف اعم در عالم قرار داده و اینها  
هم درمی دارند که اول باید با و متوسل و متوجه شد و الا  
تا آن دربار این درها بسته است و آن عبارت از معلم و است  
ان صنعت است که او در یک فیض اوست پس هر که باین درها متوج  
شد و کلید آنها را بدست آورد البته مستفیض و بهره مند  
خواهد بود خدا و اوست و از درگاه خود بایوس نخوا  
فرمود و فیض خود را فراخور حال و مقام آن شخص خواهد رسانید  
و چون توتل با ابواب فرجوره که باب خدا میباشد و دانستن  
قدر آنها و اعتراف و اهتمام بشان آنها در معنی یک نوع  
ستایش و شکر نعمتهای خداست از اینجهت شخص هر قدر عمل  
و صنعت خود را محکمتر بکند و با ستاد آن صنعت در تعلیم و  
خدمت نماید فیض بر او زیاده میرسد بطوریکه ظاهراً مقتضای

عمل کمتر از او بوده باشد قال تعالی لئن شکرتم لازیدنکم  
 و آن کس که از ابواب فیض و رزق خداوندی اعراض  
 کند و هیچیک از ابواب مذکوره متوسل و متوجه نشود  
 و بیکار و بی بار خود را شرمسار عیال و شرمندۀ نفس سازد  
 در حقیقت قدر نعمت های خداوند را ندانسته و کفران نعمت  
 کرده اینطور شخص را شکار نمیشود و بدینجهت مخصوصاً بیکار  
 شوم و بدینمنت است که روز بروز حواس انسان را ضایع  
 میکند و وسوس باطله و خیالات فاسده را بیجان میآورد  
 پسین که انسان بیکار شد قوه و ابمه و مانحویا او را بجای می  
 می کشد حتی اگر شخص در اقدام معاصی و لایمی نفس خود را  
 ناپوس کرده باشد و این قبیل هوا و هوس در او نشود  
 می بینی در اندک مدت بیکاری بعضی امراض دیگر مبتلا میشود  
 از قبیل صرع و مانحویا و خیالات فاسده و ظنون باطله  
 در حق مردم و وسوس در عبادات و طهارات و غیره

و کم کم مورت نخت عقل و موجب عیب و مانع میشود  
 بسا آدم زیرک کارکن و کار ساز دیده ایم که با پنج و شش  
 سال بیماری و خانه نشینی نوعی تغییر حالت در او بهم رسیده  
 که گویا هرگز آن شخص سابق نیست و بطور قدیم دیگر از دستش کار  
 بر نمی آید اعضا و جوارح و خواستش بچکانه را که خداوند  
 تبارک و تعالی نعمت عظیم قرار داده و نشأ اثر و اسباب  
 تحصیل رزق و فیوضات غیر محصوره کرده و تشکیک خود شخص  
 آنها را از کار انداخت ضایع و بی فایده خواهد بود و علت  
 بهم خواهد رسانید چنانکه هر کس ملاحظه نماید در آفاق و  
 انفس تجربه بهینطور خواهد دید **قَالَ تَعَالَى وَلَئِنْ  
 كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** و از جمله عذابهای این قبیل  
 اشخاص مبتلا شدن آنهاست بذل سؤال که از ناچاری  
 و بیعاری باینگونه ذلت و خواری تن میدهند و نعم قلیل  
 را اعتنا مضربا و بجهت سؤال **عَوَضًا وَلَوْ نَالِ الْغْنَى يُسْأَلُ**



واذ النّوال مع النّوال ورنه رجع النّوال ونف كل نوال  
 فی شرح الصّحیفه قال بعض المحققین من اصحابنا رضوان  
 الله علیهم ان ترک الدّنیاء بالکلیه لیس هو مطلوب الشّارع  
 من الزّهد فیها والتخلی عنّها لأن الشّارع یراعی نظام  
 العالم باشتراك الخلق فی عمارة الدّنیاء وتعاونهم علی  
 المصلح لیتمّ بقاء النّوع الا انسانی و ترک الدّنیاء و  
 اتمامها بالکلیه یمهدم ذلک النظام وینافی بل الذّبی تم  
 به الشرعیة القصد فی الدّنیاء واستعمال مآعها علی القوالب  
 التي وردت به الرّسل والوقوف فیها عند السّخود و  
 المضروبة فی شرافتهم دون تعدّیها وقد کان رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وعلی علیه السّلام وجماعة من کبار  
 الصحابة رضوان الله علیهم مشارکین لاهل الدّنیاء فی  
 تدبیر احوال المدین وصلاح العالم غیر منقطعین عن اهلها  
 ولا متفرّغین انتهی قال تعالی

یعنی بدینان و شرح  
 از قول بعض محققین  
 که ترک دنیا با کلیه  
 شارع معتد نیست  
 شارع نظام عالم را  
 خلق و عمارت دنیا  
 ایشان بمصالح عالم  
 میباشد تا بقاء نوع  
 تمام شود و ترک دنیا  
 احوال آن با کلیه نیست  
 بهمین سبب بلکه در دنیا  
 در دنیا و اشغال دنیوی  
 میباشد و این است با قوای  
 که سبب آن از جانب خداوند  
 آورده اند نه تعلیل از آنها  
 و حضرت رسول

و خب  
 صلوات  
 بر احوال  
 من صلاح  
 عالم با اهل  
 دنیا مشارکین  
 در تدبیر احوال  
 دنیا و اشغال  
 دنیوی میباشد  
 و این است با قوای  
 که سبب آن از جانب  
 خداوند آورده  
 اند نه تعلیل از  
 آنها و حضرت رسول

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالنَّسَبَاتِ  
 مِنَ الرِّزْقِ وَقَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا حَلَّلَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْدُوا آلَايَةَ  
 حَقِيقَتُهُ پس هر قدر ممکن است شخص باید از درهای نعمت  
 و فیض خدا اعراض نکند و کلید درهای روزی را بدست آورد  
 و لا محاله بیک دری از درهای خدا در کسب روزی نفس عمل خود  
 متوسل شود چنانکه اغلب انبیا و اولیا و اصحاب آمده است  
 سلام الله علیه صاحب پیشه و صنعتی بودند که آن صنعت و  
 بایه معیشت و باب رزق خود قرار داده بودند پس هرگز انضا  
 و روانست نفس عزیز را بایکاری پیش این و آن ذلیل کرد  
 و هرگز خدا را ضی تبدیل نفس نمیشود عن علی بن ابی  
 طالب علیه السلام فَمَا أَقْبَلُ اللَّهُ نِيَا جَمِيعًا بِمَنَةِ  
وَلَا اشْتَرَى غَيْرَ الْمَرَاتِبِ بِالْإِلَهِ از حضرت رسول منقول است  
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْنِضُ الْعَبْدَ الصَّحِيحَ الْفَارِغَ وَقَالَ الصَّيَّامُ

اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُتَحَرِّفَ وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 اَيْضًا لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ احَبُّ مِنْ عَبْدٍ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ  
 اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْغِضُ كُلَّ فَاَرِغٍ مِنْ اَعْمَالِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
 وَارْتَضَتْ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرُوِيَةً لَيْسَ شَأْنٌ مِنْ كُنْ  
 دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَالْآخِرَةُ لِدُنْيَاهُ چَه قدر اخبار و احاديث  
 در ترغيب شخص كسب و منع او از سؤال وارد شده مرويست  
 اگر سائل ميدانست چه در سؤال است هرگز سؤال نميكرد

لَنْقُلُ الصَّخْرَةَ مِنْ قَلْبِ الْجِبَالِ  
 يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي كَلْبِ  
 وَقَالَ اَيْضًا  
 فَمَا طَعْمُ امْرِءٍ مِنَ السُّؤَالِ

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 احَبُّ اِلَيَّ مِنْ مَنِّ الرِّجَالِ  
 فَقُلْتُ الْعَارِ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ  
 وَذُقْتُ مَرَارَةَ الْأَشْيَاءِ طَرًّا

و در وسائل از طيار مرويت گفت ابو جعفر عليه السلام  
 بن فرمود اَتَمِّ شَيْءٍ ثَلَاثٌ اَي شَيْءٍ تَضَعُ يَمِيْنُ يَمِيْنِي  
 عرض كردم ما اَنَانِي شَيْءٍ مِنْ دَرَكَارِي نِسْتَمُ فَرَمُوْدُ

فَخَذَتْهَا وَكُنْسَنَ قَهْرَهُ وَرَشَهُ وَابْتَطَفِيَ بِهَا فَادْبَعَتْ  
ذَلِكَ فَهَضَمْتِ مَا عَلَيْكَ قَالَ قَدِمْتُ فَفَعَلْتُ مَرْزُوقُ  
مقصود آنحضرت این بود که خانه بگیرد آستانه آزار جاروب  
کن و آب بقای آن پاش و بساط متاعی در آن پهن کن  
پس وقتی که آزارا بکنی بمل آورده آنچه در دهنه تو بود آنکس  
تحصیل روزی را وی میگوید آدم و عمل بفرموده  
آنحضرت کردم پس مرزوق شدم و نیز در وسائل  
از حضرت ابی عبدالله مرویست **الْحَاذِلُ عَلَى عِيَالِهِ**  
**كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** یعنی شخص زحمت کش بجهت عیال  
خود مثل جهاد کننده است در راه خدا و قیه ایضا  
**عَنْ أَبِي أَحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الَّذِي يَطْلُبُ**  
**مِنْ فَضْلِ اللَّهِ مَا يَكْفِي عِيَالَهُ** اعظم اجر از مجاهد  
**فِي سَبِيلِ اللَّهِ غَرَّوْهُ** یعنی آنکس که طلب میکند از فضل  
خدا آنچه را که باز میدارد با او عیال خود را و کف میکند

اتما را بزرگتر است از حیثیت ابراز آنکه مجاهد باشد در راه

هذا وفيه عن معلى بن خنيس عن ابيه قال

سئل ابو عبد الله عليه السلام عن رجل وانا عنده

فقيل اصابته الحاجة قال فما يصنع اليوم قيل

في البيت يعبد ربه قال فمن اين قوته قيل من عند

بعض اخوانه فقال ابو عبد الله عليه السلام والله

لقد يلقونه اشعبا ودهمه حاصل معنى آنکه

ابو عبد الله عليه السلام از احوال مردی پرسید عرض

کردند محتاج شده است حضرت فرمود امروز چه میکنید

عرض کردند در خانه خود می نشیند بجز عبادت میکنند فرمود

پس قوت او از کجاست عرض کردند از نزد بعضی اخوان

او پس حضرت فرمود والله هر آینه آن کسیکه با قوت

میدهد عبادتش از او محکمتر است و باین ستر و حکمت

اعتزال را در شرع انورند مؤمن داشته اند که انسان

باکنر کسیری از مردم از فواید زیاد محروم میماند  
 إِذَا رَمَ النَّاسُ النُّيُوتَ أَتَيْتُمْ عُمَةً مِنَ الْأَخْبَارِ خَرَقَ الْكُتُبِ  
 قَالَ تَعَالَى وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَخْتَفُوا  
 وَقَالَ فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَجَبَّحْتُمْ بِنِعْمَةِ إِخْوَانَا  
 و حدیث نبوی است مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ  
 فَفَقَّ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ چون خداوند انسان را  
 مدنی با طبع آفریده پس او را از مخالطه و مراوده با مردم  
 چاره نیست و ترک آن مطلقا خلاف حکمت و مصلحت میباشد  
 إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا  
 مگر اینکه مجمع و مدینه محل فساد و فتنه باشد و مخالطه برای او  
 مضر گردد آنوقت بسته غلت بهتر از مخالطه و مراوده است  
 عَنْ لُقْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ كُنْ  
 لِمَا سَأَلَكَ عَنْ طَرِيقِ النِّجَاةِ قَالَ لَيْسَ بِكَ بَيْنَكَ وَبَيْنَكَ  
 عَلَيْكَ دِينُكَ وَابْكُ عَلَى خَطِيئَتِكَ وَدِرْ بِمَقَامِ

مهاجرت مطلوبست هر چند بخت از موطن و سکن باشد که  
 باید گفت رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا  
 سعاداً حُب وطن که چه پیشی استیم نتوان مُرد بنحی که من بخاروم  
 حقیقه این نوع کلید و این قسم ابواب اینطور اسباب  
 پیدا کردن آسانست را بهیت توف و جاده ایست بس  
 معروف از سابق بخیرات و مقصد ظالم تنفس هر کدام طایفه را  
 نیل این مرام مقدور و میسر است و خداوند با قضای ربوبیت تا  
 و کامل و رحمانیت مطلقه و مصلح عاقله این در با و کلید ما را  
 در اقطار عالم پُر کرده و راهش را واضح نموده بجهت آنکه  
 حیات و معیشت در و اوج امر دین مردم بسته بر این است کَلَّا  
 ثُمَّ مَوْلَاً وَهُوَ لَآءٍ مِنْ عَطَاٍ رَبِّكَ وَلَىٰ مِثْلُ  
 که عید در مقام سیر و سلوک از این مرحله قدری بالاتر رود  
 و یک نوع امتیازی با عاقله ناس در مقام ریاضت نفس  
 بهم رساند پس علاوه بر اسباب ظاهری و متعارفی بنوع غیر متعارف

هر وقت را در این  
 بی حرفی و بی  
 دل با کلامی بی  
 سخن آواز است خدا  
 استین و بیست  
 لب لبب خود را  
 خون با بی خود

و بطور غیر معروف در کار او اسباب فراهم آید و در حصول  
 مطلوب او از اسباب ظاهری آثار فوق العاده بروز کند  
 مثلاً چیزی که بکلم عرف و عادت بر او منتر می نمود نافع شود  
 کسی که قصدش داشت باعث حیات او گردد چنانکه  
 گفته شد و شود سبب خیر اگر خدا خواهد ولی این خواست  
 خاصی است که در حق عامه ناس میسر نمی شود مگر با قضای  
 خاصه و الا موافق عرف و عادت آثار معتاده بی تخلف  
 از اسباب بروز خواهد کرد چه خوب باشد و چه بد چه نفع  
 باشد و چه ضرر خداوند به چیزی خاصیتی داده هر چیزی را  
 بچیزی سبب کرده آن خاصیت و آن اثر را که باو عطا فرموده  
 باز نمی گیرد و آتش از روشن نهاده منع نمیکند و بوقوع  
 اثر قطع و بریدن داده باز نمی گیرد ولی در حق این اشخاص  
 که بحسب عمل و عقیده خود از طبقه عامه ناس اندک اینها  
 بهم رسانده اند گاهی خداوند نوعی اسباب علیحدّه می چسبند



که بتوسط همین اسباب معروفه ظاهری خواص معهوده و آثار  
 معروفه بعضی اسباب دیگر که مقتضی ضرورت و هلاکت شخص بود<sup>تفص</sup>  
 شده نتیجه برعکس بروز میکند در آنوار نعمانیه  
 سید سید نعمت الله بخاری آورده وقتی برای تحصیل  
 علم سفر دریا میکردم رفیق کشتی بن حکایت نمود که روزی  
 موج دریا بسیار بود از اهل کشتی کسی برای قضای حاجت  
 در کنار کشتی جای نمود پس ناگهان آن شخص بدریافت و  
 و آب فرو رفت پس یکی از اهل کشتی بوی او آمد و بجا  
 که افتاده بود دست دراز کرده از زیر آب بیرون کشید  
 و با کفافی او را پوشید ساعتی با تصور کنداشته تاسف  
 از رویش برداشته آن شخص بنا کرد بحرف زدن دیدند  
 که رفیق ایشان نیست و این شخص غیر اوست که آب افتاد  
 بود پس از قصه پرسیدند گفت کشتی ما از فلان روز شکسته و من  
 روی تخت پاره مانده روی دریا بودم امروز از ضعف و بیجالی

باساک و نکا هاری تخته پاره قادر بودم پس تخته رفت من  
قدری در زوی آب باند غمش بر من عارض شد دیگر خود را ندانستم  
مگر حالا خود را در این کشتی با شما می بینم اتقی

بین درباره شخص دو نیم که بد ریافت و چگونه حکم ظاهری می  
شد بحسب عرف و عادت مقتضای دریا افتادن هلاکت بود  
آن شخص هلاک شد ولی درباره شخص اول که قبل از او کشتی  
دیگر بد ریافت ده بود چگونه اسباب ظاهری فراهم آمد  
تا او نجات یافت یکی از تخمین را روایت میکنند

روزی بعزم شستن جامه های خود بطرف نیل عازم بود  
تا کمان بعقب بزرگ دو چار شد که بنوی اومی آید آن شخص  
از او بسیار و اهنه نمود و خود را بکنا کشیده تا شامیکرد تا  
عقب رفت بوزغی رسید که در کنار آبی بود پس  
عقب بر پشت وزغ رفته وزغ او را برده در آن طرف  
آب بیرون آورد آن شخص گوید من نیز از عقب آن رفتم

پس دیدم آمد بطرف درختی که سایه بسیار داشت و وزیر  
 آن جوان امری خوابیده بود پس من در پیش خود گفتم  
 بجهت شستن این جوان عقرب با نیجا آمده است پس ناگاه دیدم  
 افعی بطرف آن جوان می آید پس عقرب آن افعی رسید و از دماغ  
 او گزید افعی کشته شد عقرب بنوی آب بازگشت در پیش  
 باز با نظر گذشت و آنحضرت این آیات را مناسب حال خواند  
 یَا رَاقِدًا وَ اَوْخَسِلْ نَحْطُیْهِ مِنْ كُلِّ سُوْءٍ یُّکُوْنُ فِیْ لَحْظِیْهِ  
 کَیْفَ تَسْمُ الْعِیُّوْنَ عَنْ یَا تَمِکْ مِنْهُ فَوَ اِنَّهُ لَفِیْ عِیْمٍ  
 و با این حرف جوان از خواب بیدار و از قصه خبردار  
 شد پس جامه لهور از خود دور کرد و لباس عبادت  
 و سیاحت پوشید و باهما نخالت و فاجات یافت پس چگونه  
 عقرب را بنوی افعی برد و او را سبب بک افعی و باعث  
 خلاصی آن جوان نمود زبانی ای آنکه ز خوشتن می فرود  
 داری صد درد و صاحب درو دایم پی لهور و لعب خواب خوری

تا چند طریق جاه و شمت طلبیم	تو دای طفل عاوقی فرو نه
تا باطن ماز فیض معمر شود	بر خیر که مفتاح سعادت طلبیم
و نیز در انوار نهانی آورده	از باطن اسل قهرت طلبیم

جماعتی از دزدان شب بخانه شخصی داخل شدند تا چیزی بزدند  
 و قسکه بخانه داخل شدند دیدند طفل شیر خواری در کوهاره است  
 رسیدند که طفل گریه کرده بصدای او اسل خانه بیدار شوند پس  
 طفل را با کوهاره برداشته از خانه بیرون کرده در خارج گذاشتند  
 بنا کردند بجل و قبل اثاث البیت تا آنچه که در خانه بود بیرون  
 آوردند بعد دوباره بخانه آمدند که اگر چیزی بخانه مانده باشد  
 ببرند مادر طفل بیدار شد برخواست تا بطفل شیر بدهد  
 طفل شیر بیدید دید طفل و کوهاره در جای خود نیست شوهرش را  
 بیدار کرده ماجرا را گفت بر دو بطلب طفل از خانه بیرون شدند  
 ناگاه سقف خانه و دیوارهای اوطاق فرو ریخت دزدان  
 زیر خاک پلاک شدند مال و جان اسل خانه بسلامت ماندند

پس تأمل کن چگونه بخلاف عادت اسباب ظاهری برای  
 سلامتی مال و جان آنها فراهم آمد و متعرضین ایشان هلاک  
 شد و نعم ما قیل هزار دشمنم را میکنند قصد هلاک  
 کرم تو دوستی از دشمنان ندارم پاک و من خود تا این  
 سن و سال بار بار باره خود این قسمها فراهم آمدن اسباب  
 غیبیه را مشاهده کرده و در مقام مناجات و شکر بصدق  
 دل فرموده حضرت سید تجدد علیه السلام را مکر گفته ام  
 عَمِيتَ عَيْنُ لَا تَرَكَ یعنی خدا یا کور باشد چشمی که ترا  
 نبیند ولی چه خوبست اینکه شخص از این حالت هرگز جدا نشود  
 قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ  
 قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ پس نظر شخص باید همیشه بخداوند مستبلا باشد  
 باشد و این معنی ملکه شده ثبوت در سوخ بهم رساند و باینجه  
 در نفس و انما اطمینان و در قلب همواره قوتی باشد خواه چه گوید  
 بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر <sup>شود</sup>

سعید اگر بگنجد سیل فنا خائستد دل قوی دار که بنیاد بقا حکم آرد  
 اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ  
 و خداوند در حق این قبیل اشخاص معونه و توفیق خاص نظر فرماید  
 از کافی از ثابت بن سعید قال قال ابو عبد الله  
 علیه السلام یا ثابت ما لکم و الناس کفوا الناس و لا یجوز  
 احد الی امرکم فوالله لو ان اهل السموات و اهل الارض  
 اجتمعوا علی ان یدعوا عبداً یرید الله ضلالتة ما استطاعوا  
 علی ان یدعوه و لو ان اهل السموات و اهل الارض  
 اجتمعوا ان یضلوا عبداً یرید الله هداه ما استطاعوا  
 ان یضلوه کفوا عن الناس و لا یقول احد عمتی و اخي  
 و ابن عمتی و جاری فان الله اذا اراد بعبد خیراً طیب  
 روحه فلا یسمع معروفاً الا عرفه و لا منکراً الا انکره  
 ثم یقذف الله فی قلبه کلمة یجمع بها امره مخفی نامد  
 که مراد از این اراده حتمی است و مخصوص خاصان است از زبان

طینت عیسیٰ و شیکان امیر المؤمنین علیہ السلام و این را در  
خاض در حق عموم جاری نمیشود قاتل

سحر مانت میخانه بد و تلوایی	گفت باز آئی که دیر نینداری
بچو جسم جرمی کش که ز تر ملکوت	پر تو جام جهان بین دهرت گامی
بر در میکه زندان و قلندر باشند	که ستانند و دهند آفرینشانی
خشت زیر سرو بزارک هفت انگشتی	دست قدرت نکر و منصب صاحبی
اگر ت سلطنت قهر بشدای دل	کمترین ملک تو از راه بود نامی
هزی الذخایری ماضی و اجداد	لوکان عادم ثقی و غلامی
هزی الموائلی ماضی و اجداد	لوکان عادم خباز و شوامی
هزی المناصبی ماضی و اجداد	لوکان عادم القاب و اسمای

اشاره فیما انارة میشود که عبد را کلید استجاب  
و عابد است آید همی که دعا کرد و بحضور قلب بارگاه حضرت  
ایزدی توجه نمود و طلبش حاصل آید مگر این که بجهت مانع خارجی  
اثر دعاء او بر نرساند که او را خداوند خلاف مصلحت او ایستاد

مصلحت کل بدانند لطفاً و رحمتاً بآن دعا اثری مرتب نفرماید  
 و الا بالذات دُعای او خالی از اثر نخواهد بود  
 بصفای دل رندان صبوحی بگذرد پس در بسته بفتح دُعای بکشاید  
 فی معالم الزلفی عن ابی عبد الله علیه السلام اذا  
 اراد احدکم ان لا یسئل ربه شیئاً الا اعطاه فلیس  
 من الناس کلهم ولا یکون له رجاء الا من عند الله  
 وجل ذکره فاذا علم الله ذلک من قلبه لم یسئل شیئاً الا  
 اعطاه الحديث در جمیع امور این عالم اسباب  
 و وسایط و روابط معتبر است در قضاء حاجات نیز دُعای  
 جمله وسائل و اسباب جریان قضا و قدر است در طبق دُعای  
 حقیقه می شود عبد در مقام سیر و سلوک متوسل بیا  
 ایجاد گردد و در مقام ذکر و اطاعت و خلوص منت بتمام  
 محمود و برسد و کلید آن در را بدست آورد آنوقت در محو  
 مطلوبات و رفع محذورات باین بیوت معتد و ابواب



متعارفه که در حصول مطالب توجیه با آنها معروف و معاد است  
 او را چندان حاجتی نخواهد بود چنانکه در حدیث قدسی وارد است  
 عَبْدِي أَطْعِنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ  
 فَيَكُونُ وَأَنْتَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ

فیض روح القدس را باز مدفینا، دیگران هم بکنند آنچه میگوید  
 مَا زَالَ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى كُنْتُ سَمْعُهُ  
 الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي تَطْبِخُ بِهَا  
 پس در حق چنین اشخاص بعد و خمس فلک را نیز اثری نخواهد  
 بود چنانکه جناب امیر مومنان فرموده

عِنْدِي سَوَاءٌ وَزَعْلٌ يَعْنِي زِدْمَنِ كَمَا صَاحِبُ دَلَايَةِ  
 مطلقه ام مشتری و زحل را برابر است زیرا که هر دو در تحت اراد

و لایه مطلقه من است و نعم باقیل

إِنِّي أَهْلُ التَّوْبَةِ وَالتَّوْبَةِ	لَا يُعْتَنِي بِالْعَدْوِ وَالْخَيْشِ
وَالْأَنْفِ بَعْدَ عُلُوِّ النَّفْسِ	لَا يُعْتَنِي بِالْعَدْوِ وَالْخَيْشِ

ایلی ذکر پروردگار را از تریع و تسدیس کو اکب چه باکت و اربا  
ایکونه نفوس قویه را از سعد و نحس فلک چه بیم

عن علی علیه السلام خلق الانسان ذات نفس ناطقة  
ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر علیها  
واذا اعتدل فراجها وفارقت الاضداد فقد شارک  
بها السمع الشداد اسماءات در ولایت

کار فرمای آسمان جهان و قال علیه السلام  
البعودية جوهره کنه الربوبية حقیقه

در انوار نعمانیه در نور رزق نوشته هر گاه کسی در خانه خود نشیند

و طلب روزی را ترک کند آیا بر خدا واجبست ایصال رزق

بر او یا نه بعضی گفته اند ایصال قدر ضروری و قوت لایموت

که حیات با او محفوظ باشد واجبست و بعضی گفته اند واجب

نیست مگر برای کسی که زمام توکل را بنوی او انداخته بجهت

اینکه خداوند فرموده و من یتوکل علی الله فهو مستجاب

و حق این است که کشتل این ایصال بر خدا واجب نیست  
 بی بسا هست که تفضل فرماید و از تفضل مانع نیست  
 و در حدیث وارد است و تسبیح که نازل شد قوله تعالی  
 وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا چنانکه  
 سابقاً مذکور شد اصحاب اولاد است از تحصیل رزق باز  
 کشند و در خانه‌ها نشینند ثانیاً بشاره و علامت آنحضرت  
 و امر و نزول آیه سعی در اطراف و مناکب ارض در تحصیل رزق  
 و روزی سعی کردند از این است که محدثین و اصحاب آنحضرت  
 سلام الله علیه اهل حرفه و صنعت و کسب و تجارت بودند  
 لطیفه اینکه در حدیث فرموده در باران خود بستند  
 در باران منحصراً آن بدری که تجارت از چوب و تنخه بازو  
 و بنجانه که از خشت و گل نباشد نصب نمایند بلکه درهای  
 و سائط روزی را بر خود بستند پس این نیز یکی که بدست خود  
 در روزی را بندد و در خانه خود نشیند و بوی گلیدار

و بیت روزی متوجه نشود و از وسائل و اسبابی که خداوند  
 برای لطف و کرم باین بلاد و عباد چیده بآمره صرف  
 نظر نماید در معنی اعراض از درگاه خدا و کفران نعمت کرده  
 و قصد هلاک خودش نموده و حال آنکه خدا فرموده  
 وَلَا تَلْقُوا يَأَيُّكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ پس اگر این شخص هلاک شود  
 بخدا و وارد است و خدا را در باره عاتق ناس زیاده بر این لطف  
 واجب نیست که برای روزی و مایه معیشت هر کس در دنیا  
 و کلیدی و راهی فراهم داده و ببندد خود آن راه را  
 نشان داده و واضح کرده با وجود اینها اگر عب بطور استغنا  
 و اعراض رفتار نماید البته مستحق خذلان و محرومی خواهد بود  
 خداوند محض لطف و حکمت دوا با بردها خلق کرده و فضا که  
 کسی بدو اعتنا نکند و پی صاحب و دوا و ازود هرگز حکمت  
 خدا ناقص نخواهد بود و برای تنفس هوا آفریده و برای رفع  
 عطش آب خلق کرده و برای دفع کرسنکی نان و راه بآ

نشان داده یکی راه تنفس خود را مسدود سازد و میزد و یا  
 اگر کسی بی تحصیل نان و آب زود و آب و نان نخورد اگر گرسنگی  
 و عطش میرد باعث نقصان حکمت او نخواهد بود مشغولی  
 طالبانند طلب زن هر دو دست کاین طلب در راه نیکو رهبر است

کاین طلب در راه حق مانع گشتن  
 یار او شو پیش او اندازد  
 چون نظرشان کمیابی خود  
 خون صبا حبل رسی کو شوی

کاین طلب در راه بزرگ جنبشی است  
 هر کرا اینی طلب کارای پسر  
 بهمنشین مقبلان چون کمی است  
 کر تو سنگ صخره و در مر شوی

چون سخن باینجا رجوع میکنیم بحجاب ایراداتی که در اول کتاب  
 گذشت بعضی گویند سعی عبادی ثمری اثر است بسیار شود  
 که بی سعی و بدون اسباب ظاهری بعضی مطلوب خود رسیده  
 و بعضی دیگر هر قدر تلاش کرده و اسباب چسیده از مطلوب  
 خود باز مانده و برخی اعتسای زیاد بر اسباب دارند  
 و معتقد هستند که بدون فراهم آمدن اسباب ظاهری مطلوب

شخص می‌نمیشود پس می‌گوئیم دربارهٔ عامه بلی بقضای عادت  
 رقرار میشود لامحاله آنها را زهر میکشد و تریاق مثلاً بآنها  
 میکند ولی دربارهٔ بعضی که کیفوع در بارگاه الهی ارفع  
 ناس در مقام اقبال اقیازی و تقرب بی بهم رسانده البته  
 لازم ربوبیت و نراوار الوهیت این است که تفاوتی با  
 او و سایرین بشود چنانکه میفرماید مَنْ تَقَرَّبَ إِلَىٰ بَشَرٍ  
 تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بِدَرَجَةٍ وَمَنْ جَاءَ بِأَخْسَرَةٍ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا  
 چون این قبیل اشخاص امر را بنجد اموکول کرده و با همه بنا  
 صوری اعتمادی بآنها داشته و اعتنائی بتدبیرات خود  
 ندارند و همیشه استمداد از خدا می‌مایند پس بجاست که آن  
 اشخاص بدون سعی و اسباب ظاهری مطلوب خود برسند  
 من کلام ابی حازم الأعرج قیل له مالک قال شیئین  
 لا عُدَمَ بِي مَعَهُمَا الرِّضَا عَنِ اللَّهِ وَالغِنَى عَنِ النَّاسِ  
 از ابی حازم پرسیدند چه مال داری گفت دو چیز دارم

که با وجود آنها فقر برای من نیست یکی رضا از خداست  
 و دیگری غنی و بی نیازی از مردم و همچنین آنها که از مائمه<sup>علیهم السلام</sup>  
 در مقام ادبار و تنزل تفاوتی بهم رسانده اند اعراض و غفلت  
 و جهالت ایشان را فرافکرته بدی است که اعراض و غفلت  
 ایشان اثر خود را خواهد بخشید که خدا ایشان را بنحودشان بکول  
 فرموده و با مقتضای نیت خود مستحق حرمان و خذلان گردید  
 فَبُرِّئْتُمْ تَوْبَةً مِّنْهُنَّ <sup>لَهُ</sup> كَمَا قَالَ تَعَالَى وَضَرَبَ اللَّهُ  
 مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا  
 مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ  
 الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ  
 فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام اما آنکه ایس  
 عرق یضرب ولا نکتة ولا صداع ولا مرض الا نکتة  
 وذلک قول الله عزوجل فی کتابه واما اصالحکم من  
 منصیبه فاما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر السخیش

شخصه فی علیہ الرحمہ در شرح لہ در کتاب تجارت  
 و بیان آداب آن نوشته الزاج عشر ترک معاقلہ الاد  
 والمخارفين بفتح الزاء و هم الذين لا يبارك لهم في  
 کسبهم قال الجوهري رجل محارف بفتح الزاء امجد  
 محروم و هو خلاف قولك مبارك وقد عوف  
 کسب فلان اذا شد عليه في معاشه کانه میل برزق  
 عنه والموفين اي ذوی الآفة والنقص في ابدانهم للثني عنه  
 في الاحب معللاً بانهم ظلم شیئ پس معلوم میشود  
 از ناس هستند که از نفع و ثمر کسب خود محروم میباشند و  
 برکت در ایشان نیست و نبی از ایشان وارد شده تا مقصود  
 او سرایت نکند **حقیقه بی اثر بودن سی**  
 و کسب را هم مطلقاً میزان خوبی و بدی شخص نمیتوان کرد و گاهی  
 اسباب خارجی و وضع زمان و مکان شخص مقتضی محرومی میشود  
 اگر چه شخص از جهة ظالم لنفسه نباشد در این صورت این معنی یقیناً

الحمد لله الممنوع  
 منة القدر



كرموجب عادت می شود      فی الكافی عن ابی بصیر عن  
 ابی عبد الله علیه السلام ان الله عز وجل عبادة في  
 الأرض من خالص عباده ما ينزل من السماء تحفة في  
 الأرض الا صرفها عنهم الى غيرهم ولا يلية الا صرفها اليهم  
 ايضاً في الكافي عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 قال رسول الله ان الله عز وجل يقول وعزني وملك  
 لا اخرج عبداً من الدنيا وانا اريد ان ارحمه  
 حتى استوفي منه كل خطيئة علمها انا بسقم في جسده  
 وانا بضيق في رزقه وانا بخوف في دنياه فان  
 بقيت عليه يقية شددت عليه عند الموت وعزني  
 وجلالي لا اخرج عبداً من الدنيا وانا اريد ان  
 اعذبه حتى اوفيه كل حسنة علمها انا بسعة في رزقه  
 وانا بصحة في جسده وانا بأمن في دنياه فان بقيت  
 عليه يقية هونت عليه كعب الموت

و قیة عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان عقی بن  
الحسین علیهما السلام یقول انی لأکره للرجل ان یعانی فی  
الدنیا فلا یصیب به شیء من المصائب

و فی دعاء الصغیفة السجادیة و اعصمنی من ان اظن  
بذمی عدم حساسته او اظن بصاحب ثروة فضلاً فان  
الشرف من شرفته طاعتک و العزیز من اعزته عباد  
هر چند که ای می شود حالت خود شخص مقتضی محرومی گردد که او  
از شقاوت نجات نگیرد و الله من خذلانه و غضبه پس غایت  
بودن اولی مطلوب بدون سبب ظاهری در نظر نمی آید  
علت کمال نقص نباشد و میزان سعی و عمل عاتق ناسخ نمی شود  
که هر مقام و هر شخص حکم علیحدّه دارد و احکام حکیم علی الاطلاق  
بازماند و مکان و کم و کیف و جهت که ای متغایر و متفاوت می شود

در تو فرو می آید در آتش می	رفت خوابی اول از بر کیم شو
چون نه سبلاح فی دریائی	در می کن خویش از خود دانی

کاملی که خاک کسید و زرشود ناقص از زرشود خاکستر شود  
 چون تسبیح حق بود آن مرد راست دست او در کارها دست راست  
 تتمه از این تفصیل معلوم شد که در هر حال باید سعی و جهد  
 در تحصیل روزی کرد که شخص مکلف بر آن است و این معنی  
 غیر دنیا داری مذموم است فی حقایق المحقق الکاشانی  
 قال الصادق علیه السلام الکاذب علی عیاله کالجاهل  
 فی سبیل الله و قال فی رجل قال لا أقعدن فی یتیم  
 ولا صلین ولا صومن ولا أعبدن ربی فاما رزقی  
 فیا یتیمی قال هذا من احد الثلاثة الذین لا یتجاب  
 لهم و قال ان الله لیحب الاغتراب فی طلب  
 الرزق و قال له رجل والله انما لنطلب الدنیا و  
 ان نوتوبها فقال تحب ان تضرع بها ما اذا قال اعوذ بها  
 علی نفسی و عیالی و اصل و اتصدق بها و اعتمر قال  
 لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة و قال لیثا

من ترک دنیا و آخرت و لا آخرت له دنیا و قال  
 لا تسألوا فی الطلب فی طلب معایشکم فان آبائنا كانوا  
 یرکضون فیهم و یطلبونها و قال التجار الدنیا  
 دنیا آن دنیا بلع و دنیا ملعونة و قال الباقون  
 من طلب الرزق فی الدنیا استغفأ عن الناس و  
 سعیاً علی اهلہ و تعطفأ علی جاره لقی الله عز و جل و وجهه  
 مثل لعل لیلہ البدر انتی مناسب مقام  
 تفصیلی از بعض اعلام در نظر دارم و آن این است که از برای  
 صفت توکل در ضعف و قوت سه درجه است درجه اول  
 آنکه حال او در یاد خدا و وثوق بنیات و اطمینان کفایت  
 او مثل شخص موکل باشد نسبت بوکیل و این ضعیف ترین درجه است  
 توکل است و با سعی و تدبیر خود شخص منافات ندارد  
 دویم آنکه حال او در حق خدا مثل حال طفل باشد در حق  
 مادر خود که او جز مادر نمی شناسد و بغیر از او اعتماد و امیدوار

بکسی ندارد اگر او را نبیند دایم در طلب او باشد و چون  
 امری باور و دود اول چیزی که بزبانش میگذرد ای مادر  
 و تدبیری در این مرتبه نیست مگر تدبیر کریم بنده و پناه جستن با  
 بواسطه دعا و تضرع **سیم** آنکه آدمی نزد خدا ماند  
 میت باشد در برابر عتال یعنی خود را در پیش قدرت حق بیند  
 و جمیع حرکات و سکونات خود را از قدرت از لیه و صاحب  
 این مرتبه باشد که ترک دعا و سؤال را کند از راه وثوق  
 بکرم و عنایت حضرت حق تعالی و غایت ثوق و محبت بنده  
 که بالمره از نفس خود صرف نظر نماید و این شخص مانند طفل است  
 که بماند اگر بسوی مادر بگریزد مادر او را بگوید و اگر بدامن  
 مادر بیاویزد مادر او را در آغوش میگیرد و از این قسم است  
 توکل حضرت خلیل الرحمن شکامیکه او را در منجیق نهادند  
 که با تشاکلفند حضرت روح الامین با و گفت آیا حاجتی دار  
 گفت با تو نه جبرئیل گفت پس آنکه حاجت با و داری بخوار

مانند مژده بی حق  
 و بی قدرت  
 ح

و نجات خود از او طلب کن گفت حَسْبِيَ مِنْهُ تَوَالِي عِلْمُهُ  
 بحالی یعنی علم خدا بحال من کفایت میکند از سوال من  
 و این مرتبه بسیار غیر الوجود و مرتبه یقین است و صاحب  
 آن والد و مہتوت و فارغ از ہمتہ تدبیر است و چنین کسی را  
 باکی نیست اگر روزانہ اسباب بر تابد چہ اللہ تعالیٰ فقط  
 او را میکند و روزی او را میرساند چنان کہ ہمتہ دشمن شود بدو و  
 خبرند از ایشان کہ چہ میکنند و متوجہ بودن این شخص بر کس  
 و رفیق این پی اسباب بحت این است کہ امر خدائی چنین  
 صادر شدہ و الا مطلقا بعضی و کسب خود و ثوق و اعتماد  
 و آنچه شنیدہ میشود از حکایات بعض کاطین و لیساء کہ بی زاد  
 و راحلہ میا باہنا مسافرت میکردہ اند و روزی ایشان میرسد  
 و از سباع و درندہ احرار نمیکردہ اند و نسبت پادشاہان  
 ذوالاقتدار در تمام موعظہ و امر معروف بقوت قلب بخان  
 سخت و ناہمسوار گفتہ اند و خدا ایشان را نجات دادہ از ایشان

فرقه نبوده اند **ذَکِ فَضْلُ مِیْهُ نُوتِیْدِ مَنِ شَیْءٍ**  
 مع تو با خدای خود انداز کار و این باش **وَارْ حَکِیْمُ شَیْءٍ**  
 در این مقامات اشعار خوبی است که در ذوق سلیم و طبع مستقیم  
 از نسکودارد

برک بی برکی نداری و درویشی	رخ چو عیاران میاراجان مراد
هر چه بینی خبر هو آن دین بود بر جان	هر چه بینی خبر خدا آن بت بود شکم
سربار از کلشن تحقیق تا در کوی دین	کشکان نده بینی انجمن درخمن
در یکی صفت کان نمی تنفی چون حسین	در در صفت کان نمی ز بر جی
در دین خود بوجوب دینی کاندرو جی شمع	چون شوی مای خوشتر کردی از زردن
سالها باید که تا یک سنگ اصلی زاقبا	لعل کرد و در بدین با عقیق اندر
قرنها باید که تا صاحبقرانی چون امین	یا چو سلمان بنده از فارغی زان
روی بنامیدش با ن شریعت مرزا	چون عروسان طبیعت بندد زان
این جهان و انجمنات را یکدم در کشد	چون ننگ در بدین ناکه کشد
با دو قبله در ره خمید نتوان رفت	یا رضای دوست باید یا ملوی

و فی مصباح الشریعة عن الصادق علیه السلام التوفیق  
 خمسة احرف لكل منها حکم فمن اتى باحکامه فقد اتى به  
 الآل من ترك التذیر والدنيا والفاء من فاء كل  
 بتمه غیر الله والواو من وفاء العهد وتصديق الوعد  
 والياء من الياس من نفسك والیقین برکبک  
 والصاد من الضمیر الصافی فی الله والضرورة الیه  
 والمفوض الیه یصبح الاسلاماً من جمیع الآفات والیسى  
 الا معافی فی بدنه پس از این تفصیلات معلوم شد  
 در باره عامه ناس خدا با همین اسباب و وسائل ظاهری  
 بطور عادی و متعارفی اثر میدهد و فیض میرساند ولی کاهی  
 در باره تخصیصین بطور غیر متعارف اسبابهم میآورد و آثار  
 مترتب میکند و در باره بعضی میشود که با اسباب غیبیه فیض  
 خود را برساند که ظاهریان را محل حیرت و تعجب باشد و خرق  
 عادت بنظر یاید ع در نظر بازی مایخیران حیرانند



چون در این مقام عبد را در فراهم آوردن اسباب غیبه دخل  
نیست از آن جهت نسبت غرق عادت هست ولی فعل  
خداست دخل بعبد ندارد و این از کرامت شخص محبوبست  
ولی این شخص صاحب معجزاتست در مدینه المعظمه

باو بی حقیقت است  
اگر چه غرق عادت

در معجزه پنجاه و هشتم از امام حسن عسکری علیه السلام روایت  
کرده که شخصی را والی تهمتی گرفتار کرد خواست با وادیت  
کند و او ادعای تشیع کرد والی او را بخدمت آنحضرت آورد  
از آنحضرت پرسید آنحضرت فرمود که آن شخص شیعه نیست  
والی برکشت و بکاشتگان خود امر نمود او را بزنند هر چه  
خواستند او را بزنند چوب برین خورد و والی بآنها تغییر کرد  
بعد شدت بزدند چوب بر کدام بگیری خورد باز چهار  
نفر موکل علاوه کردند و چوب بخود والی خورد شخص عی  
گفت ای والی وای بر تو که این الطاف را دوباره من مقبره  
نیدانی مرا در کن نبوی آن امام که هر چه بفرماید امثال غانی

از تشیع او

والی شخص را پیش آنحضرت آورده واقعه را عرض نمود و گفت  
 وقد رأيت له من المعجزات ما لا يكون الا للأنبياء  
 آنحضرت فرمود او را با کن پسر بدستی او اردوستان است  
 و از شیعه نیت **اَلِیْ اِنْ قَالِ** اِنْ شِيعَتُنَا هُمُ الْمُنْتَقِبُونَ  
 اَتَمَرْنَا وَطِيعُونَا فِیْ جَمِیعِ اَوَامِرِنَا وَنَوَاهِیْنَا فَوَلَّكَ  
 شِيعَتُنَا فَاَمَّا مَنْ خَالَفَنَا فِیْ کَثِیرٍ مَّا فَرَضْنَا مِمَّا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَیْهِ  
 فَمَلِیْهُمُ مِنْ شِيعَتِنَا **قَالَ** الْاِمَامُ عَلِیُّہِ السَّلَامُ **لِلْوَالِیِّ قَاتِ**  
**قَدْ کَذَبْتَ کَذِبًا لَوْ تَعَدَّتْهَا وَکَذَبْتَ لَا تَبْلَاکَ اللّٰهُ غَرَضُ**  
**بِضَرْبِ الْفُسُوطِ وَبِحِجْنِ ثَمَنِیْنِ سَنَةٍ لَّطَبِقَ** **قَالَ** وَهَابِی  
**یَا بِنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ قَالَ** بَرَعْتَ اَنْتَ رَايْتُ لَكَ مُعْجَزَاتِ  
 الْمُعْجَزَاتِ لَیْسَتْ لَكَ اَتَمَابِی لَنَا اَظْهَرَ اَللّٰهُ تَعَالٰی فِیْہِ اَرَاثَةُ  
 الْحُجْنِ وَاِیضًا حَاجِلَاتِنَا وَشَرْفَا وَاَوْقَلْتُ شَاهِدَ فِیْہِ  
 مُعْجَزَاتٍ لَمْ اَنْکُرْہِ عَلَیْکَ اَیْسَ اَحِبَّاءِ عِیْسٰی الَّتِیْ مَعْجَزَةُ  
 اَفْہٰی لِیْلِتِ اَمَّ عِیْسٰی اَوَّلِیْسَ خَلْقٍ مِّنَ الطِّیْنِ کَیْفَہُ الطَّیْرِ فَصَا

طیراً باذن الله اهی للطیر العیسیٰ اولیس الذین جعلوا قردة  
 فاسین معجزة افی من معجزة القردة اونیستی ذلک  
 الزمان فقال الوالی استغفر الله واتوب الیه الحدیث  
 وکاهی بدست خود عبد اسباب غیبیه را فراهم میکند و بدست  
 خود او خرق عادت جاری و ظاهر میکند چنانکه در مقام  
 استدعای رَبِّ ارِنی کیف تخی الموتی بدست  
 خود حضرت ابراهیم علی نبیا وعلیه السلام احیای موتی را  
 بطور داد و در این مقام که عبد منظر فعل خدا میشود فعل الله  
 از او بطور می آید نسبت اعجاز و خرق عادت بعبد صحیح و  
 از روی حقیقت است و ظاهراً اعجاز لازم نیست که مقرون  
 بدعوی باشد و اختصاص اینج غائبی بسیار و الله علیم السلام  
 نیز معلوم نیست چنانکه آصف بن برخیا تحت بلقیس را در یک  
 طرفة العین از شهر سبا بمجلس سلیمان رسانید و در کتاب نفس الحسنة  
 فیض روح القدس را باز مدو فریاد دیگران هم میکنند آنچه میگوید

خوارق عادت نیادی  
 انضر سلیمان وایت شد  
 ح

پس سینهات تنگ نشود قدرت خداوند و اثر توجّه اولیا بر  
 بر حسب قایت آن عمل بروز میکند و این بسبب اختلاف مقامات  
 عباد است **وَكُلُّ دَرَجَاتٍ مَّا عَمِلُوا وَفَاتِنَا الْآلِهَ مَقَامٌ**  
**مَعْلُومٌ** هر مقام لازمه دیگر دارد و هر مرتبه اقتضای دیگر  
 سخنها چون بوقی منزل افتاد در افهام خلایق شکل افتاد  
**حَقِيقَةً** عیب با اینکه باستجاب دعا و تقرب در بارگاه  
 خدا قادر باشد بر اینکه مطلوبات خود را بطور غیر عادی بدست  
 بیاورد و خرق عادت در حصول مطلوب او بعمل آید یا از این  
 مرحله ترقی کرده خود او صاحب کرامت و یا خارق عادت  
 و منظر فعل الله گشت چنان خیال و تصور کن محض قدرت بر این معنی  
 دست تصرف با سبب عالم باز میکند و اوضاع ظاهری را  
 بهم میزند بلکه کسیکه باین مقام برسد و از اهل این مرتبه باشد  
 اراده نمیکند مگر بر آنچه خدا با و راضی است در مقام رضا و  
 تسلیم بهر طور خداوند عالم اسباب چیده و در عرف و عادت

فی اسرار الصلوة للشیخ  
 عن الباقی ان القلوب مشته  
 قلب نکوس لا یبغی شیئاً  
 و یو قلب الکافر و قلب  
 بکینه و اوفان غیر و الشریع  
 فایا کانت منه غلبه علیهم  
 و غلبه شیخ فیه مصاح  
 و غلبه شیخ الفیقه  
 لا یضاهونه الی الیوم  
 و قال تعالی و کنت م  
 ثلثة فاحصان المینة اصحاب  
 المینة و اصحاب النفاق  
 اصحاب النفاق و الکلمة  
 الناقون و الکلمة

بر آن اسباب مترتب ساخته آن اسباب را بهم نمیزند  
 در اخبار قدسیه وارد شده است که وای پس وای از برای  
 کیکه گوید این امر چنانچه و فلان امر چنانچه شده است چنانکه  
 سابقاً نقل شد که آنس گوید و وارده سال در بان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله بودم و در آن عتبه مقدسه غنودم از آن  
 جناب نشیندم در امری که اتفاق می افتاد بگوید کاش  
 این امر اتفاق نمی افتاد و در کاری که حاصل نمیشد بگوید ای  
 کاش این کار حاصل میشد مشهور است آنکه عمل کمیا با و بر  
 زیاده بر ضرورت عمل و تصرف در فلزات نمیکند اگر از راه  
 ظاهراً اسباب فضا دور رود و شبان و آب برای کلین  
 که صاحب کشف و کرامت باشند زرد بکر سکی عطش میکنند  
 و راضی میشوند و دلتنگ و طول نمی شوند و ابداً بطور خرق عادت  
 اسباب بیری و رفع کرسکی و رفع عطش خود نمی چنند که  
 اینکه شرعاً خرق عادت تکلیف نبود در آن هم اکتفا میکنند بقدر

بکجه اراده و قدرت  
 خود را در جناب اراده خدا  
 باند به سبب کرده و پیش  
 بر سر راه میرود و  
 به سبب نشینند خود  
 با بگویند و بگویند نیاز  
 در نگاه فایده و نیاز  
 بگویند و بگویند

# ضرورت و الضرورات تنقذ بقدرها

ناکامی من بود ز خود کامیها	و ان سوختگیها همه از غایبها
تا کام دل دوست طلب کردم	کام دل من روانا کامیها
لا شخه عن قللی حب لا لیل	ولکیر من شخه بحبیب و لیل
و من الدلائل ان تراهم کما	کل الامور الی المذک العال

مروی است روزی حضرت عیسی علیه السلام را در باران باران شدید گرفت به طرف میدوید پناهی نمی دید تا رسید به گنجی که شخصی در غار ایستاده بود در حوالی او باران نمی آمد و در غار قرار گرفت تا آن شخص از غار فارغ شد عیسی علیه السلام باو گفت بیا تا دعا کنیم که باران بایستد گفت ای مرد من چگونه دعا کنم و حال چهل سالست در اینجا عبادت میکنم که خدا توبه مرا قبول فرماید و هنوز قبول توبه معلوم نیست چه از خدا خواسته ام اگر توبه من قبول باشد کی از غم سیر از اینجا بفرستد عیسی توبه تو قبول شده و من عیسی بنمیرم بعد از آن فرمود دیگر کنایه

کرده گفت روزی از تابستان پرون آمدم هوا بسیار گرم  
بود گفتم عجب روز گرمی است مؤلف گوید

کسیکه احاطه بظواهر و باطن امور ندارد و از علم باحوال و احوال  
عالم و کلیه اقتضات بی خبر است و با سرار قضا و قدر جاهل  
و از موارد حکمت و مصالح غافل اگر در این موارد تسلیم و رضا  
راه نرود و بحث و ایرادی نماید از راه چل منستی بکفر و

اسکا دستیواند بود \*

که پیدانند تنه بر کنار  
و امر را موکول بصلح حکیم نمود  
که هر چه قی ماکر و عین الطاف است

در این رطبه کشتی فرو شدند

پس باید تسلیم راه رفت  
بدرد و صاف ترکان نیست  
پس فقیر مثلاً با اینکه فقر بالذات

مکروه است ولی بلا حظه اینکه خداوند حکیم او را بر حسب  
حکمت و مصلحت مبتلا بفقیر کرده زیرا در این است بفعل و قضای  
خدا راضی شود مانند کسیکه او را حجامت نمایند پس او کار چرچا  
میشود بجهت تالی که از او حاصلست ولی از اینجهت که میدانست

نافع مزاج و مُزِيلِ خُونِ فاسِدٍ و تَجْوِيزِ حَكِيمٍ است راضی باذیت  
او میشود و باین معنی خلل میشود بعض اخباری که دلالت دارد بر منع

چنانکه سابق هم  
ذکر شد صح

خوض در مبحث قضا و قدر <sup>ج</sup> جناب میرعلیه اسلام میفرماید  
اَلَا اِنَّ الْقَدْرَ شَرُّ مِنْ سَرِّ اللّٰهِ وَ سَرُّ مِنْ شَرِّ اللّٰهِ مَرْفُوعٌ  
فِي حِجَابِ اللّٰهِ مَطْوِیٌّ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ مَخْتُومٌ بِحِجَابِ اللّٰهِ  
سَابِقٌ فِي عِلْمِ اللّٰهِ وَضَعُ اللّٰهِ الْعِبَادَ عَنْ عِلْمِهِ وَرَفَعَهُ  
فَوْقَ شَهَادَاتِهِمْ وَبَلَغَ عَقُولَهُمُ الْحَدِیثَ

حقیقه کسانی که در وجه مصالح و مفاسد بدن بصیرت  
ندارند و از چگونگی امراض و معالجات آن بی خبرند تحمل و تسلیم  
در معالجات حکیم برای ایشان مشکل شود و با وجود جهالت و  
بیخبری متکلم و تفکر ایشان در اعمال و افعال حکیم ممکن است  
مؤدّی بضرع عقیده در کمال حکمت طبیب و باعث ایراد  
و اعتراض ایشان بر او گردد و اگر شخص قدرت و خدایت حکیم  
معتقد شود و ابد اشک و شبهه در حکمت و کمال او نداشته باشد



در بر باب با او رضا و تسلیم راه می رود و هرگز بحث و اعتراض نمی نماید  
 در زلف تان طعن اسپران نمیندند که خلق بدانند که این رشته که <sup>شسته</sup>  
 بعضی اهل معرفت گویند خلقت طینت نیک و طینت بد بزرگسی  
 که از سر خلقت خیر است محل اشکال میباشد چنانکه مشهور است  
 شخصی را جعل بسیار بدش می آمد و در فائده و سر خلقت و تعجب  
 میکرد تا مرضی باو عارض شد لا علاج ماند بالاخره مدد او را  
 اورا طبیبی با جعل کرد پس ثنایافت بی کسیکه از نفع و ضرر  
 مشک و سرکین خیر است البته مشک را همه تبه تعجب میکنند  
 که بوی خوش آن ظاهر است و از سرکین بدش می آید که  
 غشوش واضح است و فائده اش محض است ولی مشک  
 در محل خودش ضرر است و سرکین هم در جای خود با فائده  
 و لایق است احتیاج فرزند بوخته سرکین است و ضرر  
 مشک برای او اکثر بعبارة آخری مشک در غیر موضع محل  
 خود بدتر از سرکین است و سرکین در محل خود بهتر از مشک است

و بمثل مرضی هست که علاج آن منحصر بستم است پس سم  
با آن بدی طینت آنجا محل حاجت است ولی تا شخص ارتحاق  
اشیاء و حدود آنها بی خبر است فکر است او در حکمت آنها خبر حیرت  
نیا فراید و خوبست تسلیم راه برود که در مقدرات خدا شکی نماید  
انتهی و در حدیث قصا و قدر که صدوق علیه الرحمه

در توحید روایت کرده جناب امیر علیه السلام میفرماید

أَسْوَدُ كَاللَّيْلِ الدَّامِسِ یعنی سیاه و تاریک مثل ماند  
بشی که شدید باشد تاریکی او و کثیر الحیات و الحیاتان  
یعنی ماریا و ماهی مایش بسیار است یَعْلُو مَرَّةً وَ يَنْفِلُ آخَرُ  
یک دفعه بالا میرود و دفعه دیگر پائین می آید یعنی ذهن در سر او  
نی است که گاه خیال می کند حقیقت مطلب را نفید و بکنه او رسیده  
بعد می بیند که نفهمیده و بحقیقت مطلب ابد از رسیده و رفع شبهه  
نکر دیده در مرحله پائین مانده فِی قَعْرِ شَمْسٍ تَضِيئُ  
یعنی در تیره آفتابی است که می درخشد لَا يَبْغِي أَنْ يَطْلُعَ

عَلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى الْوَاحِدُ الْفَرْدُ یعنی سزاوار نیست  
 که مطلع شود بر او احدی جز خدا تعالی که او واحد فرد است و آن  
 شمس تابنده همان صانع و فعل و اثر خداست که نماینده اوست  
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَفْهَمَ وَبَيَّرَ  
 مؤلف گوید تعجب دارم از محقق کاشانی که با آنکه تتبع و جاسمیت  
 در مسئله جبر و تفویض از حقیقت مسئله بسیار دور رفته و چنانکه  
 از بعضی مؤلفات او فهمیده میشود برای بنده فعل و اختیاری  
 باقی نگذاشته است و بکنک عطا ی خدا داده گشته و فهم این مسئله تفویض  
 خاص لازم دارد که برای هر کس مقدور نیست و بهر صاحب  
 هوس میسر نیست \* شرح مجموعه کل مرغ سحر دان  
 که نه هر کس در قی خواند معانی داشت لطیفه از جمله شبهات مجرب  
 یکی این است اگر بگوئیم افعال عباد و بقدرت و اختیار خودشان  
 عباد و با خدا شریک میشوند و تعظیم خدا در این است بگوئیم تمام افعال  
 از خداست و اینها در حقیقت عظمت خدا را صغیر کرده اند زیرا که

فعل شده اند و حال آنکه  
فعل این افعال  
فعل در ترک قطعاً قدرت  
صح

با لویست فاعل این افعال مخلوق خداست و اینها کماکان کرده اند  
در صورت قدرت و استطاعت عبد برای خدا عجزی ثابت  
میشود و حال آنکه قادی که تواند بعبود و مصنوع خود قدرت  
و جلالت او بیش از آنست که تواند چنین قدرت و قیامی  
بعد خود و در پس عجز بر خدا با عقاید مجرب و ثابت میشود بقیه  
عدلیه که ایشان گویند **هُوَ الْمَالِكُ لِمَا نَكَلُمُ وَالْقَادِرُ لِمَا**  
**أَقْدَرُهُمْ عَلَيْهِ فَمَاتِلْ حَقِيقَةً** چنان خیال کن که آن  
و اولیاء سلام الله علیهم بر آن و هر وقت و هر جا و زود و کس  
خرق عادت میکردند اعجاز و خرق عادت از ایشان ظاهر  
نمید کرد در مقام ضرورت و مصلحت عمده جناب امیر المومنین  
علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام که فرصه  
نماز ابسکین دادند خود سازا و اتفاقاً گرسنه و بی نان گذشتند  
و رعایت حال فقیر را بر خود اختیار نمودند **آیة مبارکه**  
**وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَيْسَرًا** نازل شد

و الا بخرق عادت وجود هر قدر زار اراده میگردند همانا موجود شد  
 جناب سید الشهدا علیه السلام و عیال و اطفال او بکسر سنگی و غش  
 صبر فرموده دست تصرف با وضع و اسباب ظاهره و خافیه  
 عالم نکشوند و غرق عادت نکردند مگر در مواقع لزوم آنهم بقدر  
 ضرورت و حاجت از این است که ائمه علیهم السلام با طبیبی  
 عصر رجوع میکردند و با این دواهای ظاهری و متعارفی بود  
 و معالجه مینمودند و بخرق عادت دفع مرض و رفع ضرر  
 از خود و دیگران نمودند مگر در مقام اعجاز و ضرورت و از این است  
 کتب رفق و درس خواندن حسین علیهما السلام و سایر ائمه  
 که از راه ظاهر اسباب نیز کسب علوم میکردند و بعد از آنکه  
 پایه تحصیل ایشان از حوصله تعلیم سایر مقلین بالا رفت خود  
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بعض ائمه و امام قبل یا امام  
 علاوه بر تعلیم باطنی باز ظاهراً تعلیم علوم میفرمودند و این  
 معنی در اخبار کشیده وارد است که جناب رسول صلی الله علیه

زبان مبارک خود را به بان جناب امیر المؤمنین علیه السلام گذاشت  
 و القاء علم کرد و همچنین ائمه طاهرين سلام الله عليهم نسبت یکدیگر  
 از راه ظاهر نیز معلوم بودند و هر یک در وقت وفات دیگری  
 که جای او باقی بود ظاهر آن تفویض علوم و موارث بسیار  
 میکردند لکن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله حکمت مقتضی و ضرورت  
 قاضی بود اتمی شود و بحرق عادت عالم با کائنات پاکو  
 کرد و الا اگر آنحضرت نیز با ظاهر اسباب عالم علم میداد  
 اعجاز قرآنی در قلوب ضعیف که طاهرين هستند و از رموز و بو  
 قرآن مجید خبر ندارند چندان واقعی نمیداشت و ممکن بود شبهه  
 بعضی در اینکه قرآن آنحضرت از پیش خود آورده قوی شود و چنانکه  
 با وجود اتمی بودن آنحضرت باز میگفتند ان ہی الایة  
 الاولین همچنین از این سراسر است اینکه جناب ائمه عليهم السلام  
 با قدرت بطی الارض بجایهای دور که سفر میکردند برابر  
 و شتر سوار میشدند و در جنگها با قدرت بهر گونه ضرب و قتل آلات

حرب عاد را بنجا میسپردند جناب امیر علیه السلام که در اینمه  
 غزوات معنوده فتح نموده اند همه آنها بطور عادت بودند و الا  
 هیچ سفی و دیوانه بمیدان انحصار نمی آمد مگر بعض اوقات  
 که ضرورت اقتضای خرق عادت کرده و ترک آن باعث  
 فساد کلی و موجب ضعف و ضرر بیضه اسلام بود آنوقت  
 بقدر ضرورت علی الظاهر اظهار مجز فرموده اند در میدان کربلا  
 و بساطینوا هر یک را از شهدا هر قسم خرق عادت و هر نوع  
 تصرف و کرامت ممکن و میسر بود منع حرارت آفتاب و رفع  
 تشنگی و تحویل آب و قتل جمیع لشکر و اظهار هر گونه فتح و ظفر بر  
 اولاد و اصحاب جناب سید الشهدا علیه السلام مقدور و میسر  
 بود ولی چون حکمت خداوند متعلق بر این بود که هر چیز در عادت  
 هر گونه خاصیت و تقاضا دارد همان خاصیت عادی  
 از آن بروز کند تا هم آنچه در کون و بطون آن ملائین است  
 بتمام کون و شهود بر آید و سعادت شهدا و شقاوت اشقیاء

بر روز نماید آن بود که همه احوال و انصار هر چه از آن ملاحظه  
 و گفتار میرسید همه را مستعمل بوده و بخلاف عادت بپا نهادن  
 بهم نمیزدند بلکه در مقام رضا و تسلیم از این نوع تحمل خویش فرمودند  
 هرگاه که عسکره تیرزن می آید جانم زیارت بدن می آید  
 اعضا از بیکه میرباید از هم یک تیر تو بر تمام تن می آید  
 قیل لرا بعه العذوۃ متی کیون العبد راضیا عن الله  
 تعالی نهال اذ اکان سروره بالمصیبه کسر و رده با نعمته  
 بر ابعه عذوۃ گفتند بنده کی راضی میشود از خدا گفت و گفت  
 بر مصیبت مثل سرت او باشد نعمت و چون ایشان را  
 خرق عادت تکلیف نبود از آنجهت با اینکه صغار اولاد مختصر  
 مثل جناب سکنه و اطفال شهدا در آن عرصه پر بلا از عیش  
 و کسبکی می تاب بودند و دل اهل حرم با حواله شان  
 کباب چون بظاہر اسباب بغیر از فرات از جای دیگر  
 در آن صحرای خفیل آب ممکن نبود و آن ملاعین ظاہر آرد و

شادی او



فرات را گرفته مانع بودند آن بود که همه شهدا با تشکی فرمود  
 و ذریه رسول از تشکی و سورت عطش ریشان و طول کشند  
 جناب علی اکبر علیه السلام فرمود **لَعَلَّ قَتْلَنِي وَ قَتْلَ**  
**الْحَكِيمِ أَجْهَطْنِي** پس با همه قدرت کلام آنحضرت که  
 فرمود **فَانْقَضَى شَرِبَةُ مِنْ الْمَاءِ حَقِيقَتٌ** بود چه مؤثر است  
 این فرمایشات آن بزرگوار

**شَيْعَتِي أَلَانْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَدُوِّ** **فَاذْكُرُونِي أَوْ مَرِّمْتُمْ قَتِيلًا** و شایسته  
 و بهین جهت آنحضرت بر عفرجن و بلاء که نصرت و سایر اصناف  
 خلق که نصرت ایشان در آن میدان بخلاف ظاهر عادت  
 بود اجازه جنگ نداد و اینکه مکر میفرمود **أَمَّا مِنْ نَاصِرٍ**  
**يَنْصُرُنَا** **وَأَمَّا مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنَا** همه از روح حقیقت بود  
 که با اسباب ظاهره و از اهل این عالم طالب و جویای بهر  
 و معین بود تا مردم بنصرت و جان نثاری در راه او اقبال  
 با آنحضرت نموده بهره مند و مستفیض شوند و محروم و محذول و <sup>منقطع</sup>

نباشند در اسرار الشهاده و کتاب  
 بیت الاخران مرویست که از آسمان صحیفه بدست  
 آن بزرگوار نازل شد پس چون آزا کشود دید که  
 در آن نوشته است آن عهد شهادتی که از آنجناب گرفته  
 شده است پیش از خلق کردن این خلق در این دنیا و  
 چون پشت آن صحیفه را ملاحظه فرمود دید که بخط واضح و  
 جلی نوشته است که **يٰ حَسِينَ نَحْنُ مَا حَقَّنَا عَلَيْكَ**  
**الْمَوْتَ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الشَّهَادَةَ فَلَا تَحْيَا**  
**وَلَا تَمُوتُ حَتَّىٰ عِنْدَنَا** یعنی حسین ما واجب  
 نموده ایم بر تو موت را و نازل نکردیم بر تو شهادت  
 بلکه ترا نمیگزیدیم و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را  
 باز کم نمیکردیم از نصیب تو از آنچه از برای تو در نزد  
 خود ذخیره کرده ایم **فَاِنْ شِئْتَ اَنْ نَضْرِبَ**  
**عَنْكَ هَذِهِ السَّبِيلَةَ فَاعْلَمْ اَنَّا قَدْ جَعَلْنَا السَّمَوَاتِ الْاُولٰٓئِ**

وَالْمَلَائِكَةُ وَاجِبْنَ كُلِّمٍ فِي حِكْمَتٍ فَأَمْرُ فِيمَنْ مِنْ أَمْلَاكٍ رُؤُوسًا  
 الْكَفَرَةُ الْفَجْرَةَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ <sup>یعنی ای حسین اگر میخواهی اینکه</sup>  
 دور گردانیم از تو این بلیه را بد رستیکه ما قرار داده ایم  
 همه آسمانها و زمینها و جمیع ملائکه و جن را در فرمان تو  
 پس حکم فرما بر ایشان بهر چه اراده نمائی از هلاک گردانیدن  
 این کفره و فجره لعنهم الله <sup>فلا عرف مضمون الکتاب</sup>  
 فی تلك الصحيفة رفعها الى السماء و رعى بها اليها  
<sup>یعنی چون بآن نامه و آنچه در آن صحیفه نوشته بود آگاهی</sup>  
 بهم رسانید آن نامه را بجانب آسمان بلند گردانید بوی  
 آن انداخت <sup>فقال ووددت ان قُتِلَ وُجْهِي</sup>  
 سبعين مرة في طاعتك و محبتك پس عرض  
 کرد که ای پروردگار من دوست میدارم اینکه کشته  
 شوم و زنده کرده شوم هفتاد مرتبه در راه تو و در محبت  
 تو <sup>و انی قد سممت الحیوة بعد قتل الائمة آه آه</sup>

بدستیکه من نیز ارشدم از زندگانی بعد از کشته شدن و کشته  
 سیم اذاکان فی قتل نضرة و نیک و احیاء  
 امرک و حفظ ناموس شرک خصوصاً و قتلک بود  
 باشد در شهادت من یاری و نصرت دین تو و زنده شدن  
 امر تو و حفظ ناموس شریعت تو ای عزیز  
 در استجابت دعای شهدا که احدی را حریفی نیست پس چرا  
 بخلاصی خود و هلاک تمام اعدا با خرق عادت اسباب  
 دیگر فراهم نمی آوردند و دعای نمیکردند و خودشان را  
 از آن ورطه و مملکت خلاص نمینمودند محض بجهت این بود  
 اوضاع و اسبابی که با مقتضای قوایل اهل عالم جدید شد  
 و حکمت خدا بقاء و تأثیر آنها علاقه گرفته تماماً للحمّة  
 و تمکیناً للاختیار و توضیحاً للاختبار دست  
 تصرف بآن اوضاع زده ابداً اراده غیر اراده خدا  
 نمیکردند و خود را در جنب اراده فانی میدانستند

وَلَا يَكُونُ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَكُونُ مَوْتًا وَ  
لَا حَيَوةً وَلَا نُشُورًا وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا مَا يَشَاءُ اللَّهُ

عشق آمد و شد چو خونم اندر کشت تا ساخت مرا تهی و پُر ساخت  
اجزای وجودم یکی دوست گرفت نامی است من باین و باقی نیست

حتی اگر اندک خطره قلب ایشان میرسد موجب اضطراب  
ایشان از این مقام می بود از بهاء الدرجات

منقول است که صبیغ بن ابی رزین روایت میکند در خدمت  
امیر المؤمنین ۳ میرفتم شخصی آمده عرض کرد یا علی بیای

کشتی و بسیار از طفلان یتیم گذاشتی آنحضرت از این سخن  
در غضب شد فرمود اِخْشَايَا كَلْبٍ فِي اَحْصَالٍ دِيمِ

که آن شخص بک سبایی کردید چون خود را بر آن حال دید  
و من جنبانید و فریاد کرد از کمال تضرع و زاری بین

می غلطید چون زیادیتیابی کرد آنحضرت برادر حم  
فرمود لب بحرکت آورد تا او کماکان بصورت اول با

از مردان را

آمد و در دست و پای شاه ولایت افتاده توبه کرد و یکی  
از حضار عرض کرد یا امیر المؤمنین شما را که حق تعالی بشارت  
این معجزات قدرت داده چرا معاویه را که با شما در مقام  
مخالفت است دفع نمیکنی آنحضرت فرمود سخن عباد  
مکر مون لا نسبته بالقول و سخن بامره عالمون  
فی العوالم عن ضریس قال سمعت ابا جعفر علیه السلام  
يقول و اناس من اصحابه حوله و اعجب من قوم  
يؤتوننا و يجعلوننا ائمة و يصفون بان طاعتنا عليهم  
مفروضة كطاعة الله ثم يكسرون حجبتهم و يحضون انفسهم  
لضعف قلوبهم فينقصون حقنا و يعيبون بذلك علينا  
من اعطاه الله بربان حق معرفتنا و التسليم لامرنا  
اترون ان الله تبارك و تعالی افرض طاعة اوليائه  
على عباده ثم يخفي عنهم اخبار السموات و الارض و  
يقطع عنهم مواد العلم فيايرد عليهم مقايه قوام و فهم

فقال له حرمان جعلت فداك يا ابا جعفر ارايت ما كان  
 من امر قيسام علي بن ابي طالب واحسن واحسين  
 عليهم السلام وخر وجههم وقياهم بين الله وما اصابوا  
 فيه من قبل الطواغيت اياهم والظفر بجسم حتى قتلوا  
 او غلبوا فقال ابو جعفر عليه السلام يا حرمان ان الله  
 تبارك وتعالى قد كان قد رد ذلك عليهم وقضاه و  
 امضاه وختمه ثم اجراه فبقى علم من رسول الله صلى  
 الله عليه وآله اليهم في ذلك قام علي واحسن واحسين  
 عليهم السلام وبعلم صحت من صحت منا ولو انهم يا حرمان  
 حيث نزل بجسم من امر الله وانظار الطواغيت اذا  
 لا جابهم ورفع ذلك عنهم ثم كان انقضاء مدة الطوا  
 غيت وذهب ملكهم اسرع من سلك منطو من انقطع فقهده و  
 كان الذي اصابهم من ذلك يا حرمان لذي نبي اقرب  
 ولا العقوبة مصيبة خالفوا الله فيها ولكن لم ينزلوا كرامة

عليهم سألوا الله فخرج  
 ذلك عنهم وانحوهم  
 في طلب ازاله ملك  
 الطواغيت

من الله اراد ان يبلغوا فلا تذببتن فحسم المذاهب  
 انتی پس مؤمن باید تحمل هرگونه مصائب و بیات  
 باشد قال تعالى وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ  
 وَاجْوَاعٍ وَتَقْصِصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ  
 بَشِيرٍ الصَّابِرِينَ یعنی هرآینه امتحان میکنیم شما را  
 با چیزی از خوف و کسب و نقص از اموال و نفس و ثمرات  
 و مرده ده بصبر کنندگان

بدست پا چو این جل و عقد خیریت بعیش ناخوش و خوش گرفتیم  
 از انبیا علیهم السلام هر کدام که در نفرین قوم تعجیل کرد  
 و حال آنکه هنوز حجت و لطف بر آنها تمام نشده و مؤمن  
 از کافری بختی جدا نمشته و موقع هلاکت ایشان نشده بود  
 نفرین آن پیغمبر که ترک اولی محبوب بود باعث انحطاط  
 شأن او و بارگاه خدا گشت تا بمصائب و آلام و بلاهای  
 زیاد و چار شد و رحمتها کشید تو بهمانود که یها کرد اغاها



نمود تا خداوند از ترک ادلای او گذشت حضرت ایوب هر وقت  
 از مالت قوم خود و لتسکت و طول شد و بدرگاه خدا  
 آورد جواب رسید که یا ایوب صبر کن اینها بندگان من هستند  
 کفهم غم تو ای بای دل من دل خون شده و این است برای دل من  
 بقا بدل خون شده اش باید است انگس که طلب کند رضای دل من  
 پس باید صبر کرد و تحمل نمود و مقتضیات کینونات عالم را  
 بهم نزد و با همه قدرت برای صرّفه شخصی و صلاح نفسی نظم  
 کلیه را مختل ننمود که عالم به دیگر مربوط است و من  
 قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ نَعْمَ مَاقِيلٌ  
 اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای  
 است تمام انبیاء و اولیاء در مقابل قدر و قضای خدا شیو  
 تسلیم و رضا را پیش گرفته اند جناب سید الشهدا  
 علیه السلام در این مقام فرمود اَللّٰهُ صَبْرًا اَبْلَاكَ  
 وَ تَسْلِيًا لِأَمْرِكَ وَ قَضَائِكَ لَا مَعْبُودَ غَيْرُكَ و این

مقام را بعضی بفساد فی الله تعبیر کرده اند که شخص  
 اراده خود را در جنب اراده حق مضطرب و فانی نماید  
 و مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَفِي اللَّهْوَ  
 قال بعض الرواة فوالله ما رأيت مكسوراً قط قتل و  
 واهل بیت و اصحابه ارتباط با خدا منتهی حقیقه  
 از این تفصیل معلوم شد که مرمتوکل را نیز رجوع باباب و  
 ابوابی که خداوند در عرف و عادت ظاهر آنها را برای  
 مسببات و مطلوبات وسیله قرار داده لازم است و  
 ترک و اعراض از آنها روانیت و از این جهت بود که شخص  
 اعرابی شتر خود را بآرد و گفت تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آری بندگان و توکل  
 بنحدا کن با توکل زانوی انشتر بیند و از حضرت  
 صادق علیه السلام مرویت که خدا از برای بندگان خود  
 دوست دارد که مطالب خود را از او طلب کنند با سبب

راوی که در قسم بخورد  
 من بر زنده میمانم  
 که در او و اهل بیت  
 اصحاب او شریعت بود  
 و توفیق باشد قلب او از  
 سید الشهدا علیه السلام

که برای آنها مهیت فرموده و تحصیل آنها امر نموده  
 و در اسرائیلات وارد شده که موسی بن عمران علی نبینا  
 و علیه السلام را مرضی روی داد طایفه بنی اسرائیل نیز در آن  
 آمدند و مرض او را شناختند و گفتند فلان دوا علاج آید  
 موسی گفت معاجبه نیکم تا خداوند بی واسطه دوا مرا شفا  
 بخشد پس ناخوشی او بطول انجامید و خدا با آنحضرت  
 فرستاد که بقرت و جلال خود قسم که ترا شفا میدهم تا بدو  
 که گفته اند معاجبه کنی پس بنی اسرائیل را فرمود بدوئی  
 که گفتند معاجبه من نمائید معاجبه نمودند آنحضرت شفا یافت  
 پس خدا حضرت موسی را وحی فرستاد که میخواستی بتوکل  
 خود حکمت مرا باطل کنی آیا که غیر از من دواها و کیاها و منفعتها  
 قرار داده مرویت کی از زهد ترک آبادانها را  
 کرده در قله کوهی مقیم شد و گفت از احدی چیزی نمی طلبم  
 تا خدا روزی مرا بفرستد پس یک هفته نشست و چیزی باو

رسید و نزدیک بردن شد گفت پروردگار اگر مرانده  
 خواهی داشت روزی مرا برسان والا قبض روح مکن  
 وحی باورسید که بغزت و جلال خودم سو کند که روزی  
 بنویسد هم تا داخل آبادانی نشوی و میان مردم نشینی  
 پس شهر آمد و نشست یکی از برای او طعام آورد و یکی آ  
 آورد زاهد از آنها میل نمود و در دل او گذشت که چرا  
 خدا چنین کرد وحی باورسید که میخواهی بزه حکمت مرا  
 بهم زنی آیا نمیدانی که من بنده خود را از دست بکنان  
 دیگر روزی هسم دوست دارم از اینکه بدست قدرت  
 خودم روزی او را برسانم از این سزا این تفصیل خوا  
 فهمید که بجا بود بحث حضرات در اینکه میگفتند اَلْطَّعَمُ  
 مَنْ كَوَيْشَ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ یعنی آیا ما طعام بدیم بر آنکه  
 اگر خدا میخواست بر او خود طعام میداد مانند آنها که گفتند  
 اگر خدا میخواست ما مشرک نمیشدیم و حال آنکه سبب علاقه

و حال آنکه سبب علاقه گرفتن مشیت منع شرک ایشان  
 کمالی خودشان بوده **قَالَ تَعَالَى سَيَقُولُ الَّذِينَ**  
**اَشْرَكُوا لَوْلَا اِنَّهٗ مَا اَشْرَكْنَا** بلی اگر خداوند بگردد  
 و جبر میخواست نمیکذاشت ایشان شرک شوند ولی  
 بگراهِ نخواسته و محتش را تمام فرموده **كَمَا قَالَ غَرْمِنْ**  
**قَاتِلِ فِي ذٰلِكَ اٰیَةً قُلْ فَلِمَ اُحْجَتُ اِلٰهًاۙ فَلَوْلَا**  
**لَمَذِكُمْ اُجْعِنَ** و قال تعالی **لَا اِكْرَاهَ فِی الدِّیْنِ**  
**تَمَتَّةٌ** هرگاه تدبیر غائی در اوضاع عالم خواهی دید  
 که خداوند اشیا را با اسباب جاری میکند مثلاً با آب  
 عالم را روشن و گرم میکند و با ماه سرد میسازد و با آتش  
 میوزاند و با آب تر میکند و بی افاضه قدرت او  
 خود اسباب قوتی ندارد و آثار و افعال هم جاری و مضمی  
 نمیشود مگر با اندازه قالیات اشیا و اسباب ظهور مثلاً  
 اثر حرارت شمس در نور فوق ظهور اثر اوست در سنگ و گل و

و خشک میکند  
ع

بقدر استعداد  
ع

و کاتب شلای هر قدر استاد باشد در خط مدام تسلیم و مداد  
 و کاغذ او قابل نباشد خطش پنج اعتدال ظاهر نمیشود آتش  
 سوزانده است ولی پارچه را که تر باشد نمیزاند بکند با تشبیه  
 افعال الله جاری میشود بحسب استعداد اسباب قبول  
 قوایل زیرا که بدون فعل و انفعال شیئی موجود نمیشود پس  
 در وجود شیئی و تحقق آنهم فعل لازم است و هم قبول و کسر  
 بی انکار و کساری کسر محقق نمیشود و خداوند خالق و موجد  
 جمیع اشیاست خواه بلا واسطه و خواه بواسطه که خود را  
 داده و صنع و قدرت خود را با واسطه ظاهر کرده و اگر  
 کسی گوید در صورتیکه فعل و اراده عبد هم بدون قضا  
 و قدر محقق نمیتواند بود پس این معنی جبر است جواب  
 گفته اند که قضا و قدر و شیت و اراده خدا علت تامه  
 فعل خاص جزئی عبد نیست بلکه او علت بعیده و کلیه است  
 علت قریبه در خصوص اراده خود عبد است و قضا و قدر

فعل عبدان

علت عبیده یا اینکه شرایط و این منافای قدرت نیست  
 چه قدرت عبید یعنی توانائی مخلوق بالاتر از این نیست  
 بود که توانا باشد بشرط توانائی دادن حق و بشرط باقی  
 توانائی او و توانائی عبید در صدور فعل خود محتاج هیچ شرط  
 نبوده و هیچ وجه مانعی و حائلی در مقابل توانائی او نباشد منافا  
 با مخلوقیت خود او دارد و این معنی منحصر بقدرت مطلقه خداست  
 و ظاهر آیه **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ** منافات ندارد  
 با آنچه مذکور شد چه هر چند بنده خود خالق فعل خود باشد  
 ولی چون بدون قدرت خدا و بی حول و قوه او خود  
 بخود نمیتواند نشاء اثری باشد پس ممکن است نسبت خلق را  
 بواسطه عبد بخداداد چه مخلوق مخلوق خدا البته مخلوق خدا  
 میشود ولی نه بی واسطه و قال تعالی **هَلْ مِنْ خَلْقٍ**  
**غَيْرِ الْاِنْسَانِ** لکن نسبت معصیت که مقصی است نه قضا  
 بخدا جایز و روا نیست که بلا شبهه معاصی را باید بعد نسبت داد

مستقل که

بهمان خداوند میفرماید اِنَّمَا اَوَّلُ بَحْسَاتِكَ مِنْكَ وَاَنْتَ  
 بِسَيِّئَاتِكَ مَتْنِي قَاتِلٌ و سیدنا سید مرتضی علم الهدی  
 رحمه الله در بیان این آیه در کتاب غرر در وجه و جیبی بیان فرموده  
 و اول آیه این است اَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ وَاَللهُ  
 خَلَقَكُمْ وَاَتَعْلُونَ قَالَ اِنَّ الْمُرَادَ بِقَوْلِهِ وَاَتَعْلُونَ  
 اِی وَاَتَعْلُونَ فِیهِ مِنْ الْحَجَارَةِ وَالنَّخْلِ وَغَیْرِهِمَا مَا  
 کَانُوا یَتَّخِذُونَهُ اَصْنَامًا وَیَعْبُدُونَهَا وَقَدْ ارَادَ مَا ذُکِّرَ  
 بِقَوْلِهِ اَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ لِاَنَّهُ لَمْ یُرِ وَاَنْتُمْ تَعْبُدُونَ  
 شَيْئًا الَّذِیْ یُفْعَلُ لَكُمْ بَلْ ارَادَ مَا تَفْعَلُونَ فِیهِ لِحُجَّتِ  
 کَمَا فِی قَوْلِهِ تَلْقَفْ مَا یَا فُكُّونَ وَتَلْقَفْ مَا صَنَعُوا وَاِنَّمَا  
 ارَادَ اِنَّ الْعَصَا تَلْقَفُ اِجْزَالَ النَّارِ اِظْهَرُوا سِحْرَهُمْ فِیْهَا  
 اَلَّتِیْ حَتَمَتْهَا صَنَعْتُمْ وَاَفْکُمْ فَقَالَ مَا صَنَعُوا وَاَمَا یُفْکُونَ  
 وَاَرَادَ مَا صَنَعُوا فِیهِ وَاَمَا یُفْکُونَ فِیهِ وَهَذَا سَائِعُ شَيْءٍ  
 لِاَنَّهُمْ یَقُولُونَ هَذَا الْبَابُ عَمَلُ التَّجَارِ وَهَذَا الْكَلَامُ عَمَلُ الصَّائِغِ



وان كانت الأجسام التي اشير اليها ليست اعمالاً لهم  
وانما عملوا فيها فحسن اجراء هذه العبارة وقال تعالى  
يعلمون له ما يشاء من محاريب وثمانيل وجنان وانما  
اراد المعلوم فيه دون العمل والقائل اذا قال هذا الثوب  
عمل فلان لم يفهم منه الا انه عمل فيه وما رأينا قط احد يقول  
في الثوب بدلاً من قوله هذا من عمل فلان هذا مما حمله على  
فلان والله تعالى اخرج الكلام مخرج التوخيح لهم  
لافعالهم والازراء على مذاهبهم فقال تعبدون ما  
تختون والله خلقكم وما تعملون ومتى لم يكن قوله وما  
تعملون المراد به تعملون فيه ليصير تصدير الكلام اتعبدون  
الاصنام التي تختونها والله خلقكم وخلق هذه الاصنام  
التي يفعلون فمحيى التخطيط والتصوير لم يكن للكلام معنى  
ولا يدخل في باب التوخيح ويصير على ما ذكره النجاشي  
كأنه قال اتعبدون ما تختون والله خلقكم وخلق عبادكم

فأتى للبتريق وهذا الى ان يكون عذراً اقرب من ان يكون  
 لو ما وتوبخا الى آخر ما قال ولقد اجاد فيما افاد على الله  
 درمجله دويم بكار في خبر الفتح بن يزيد البحر جاني قلت  
 لأبي الحسن عليه السلام هل غير الخالق أكمل خالق قال لا  
 الله تبارك وتعالى يقول تبارك الله حسن الخالقين  
 فقد اخبر ان في عباده خالقين وغير خالقين منهم عيسى  
 عليه السلام خلق من الطين كهيئة الطير باذن الله فنفخ فيه  
 طائراً باذن الله واسمى خلق لهم عجلاً جسداً له خوار  
 بيان لا ريب في ان خالق الأجسام ليس الا الله تعالى  
 واما الأعراض فذهب الأشاعرة الى انها جميعاً مخلوقة  
 لله تعالى وذهب الامامية والعزلة الى ان افعال  
 العباد وحركاتهم واقعة بقدرتهم واختيارهم فهم  
 خالقون لها وما في الآيات من انه تعالى خالق كل شيء  
 وامثالها فاما مختص بسوى افعال العباد او قول بان

المعنى انه خالق كل شئ اما بلا واسطة او بواسطة مخلوقاته  
 انتهى وفاضل زراقى عليه الرحمه در كتاب مشكلات  
 العلوم كويد قال مولينا الرضا عليه السلام لم يزل  
 واحدا ليس معه شئ ولا يزال كذلك فلا يق هذا واحد  
 وهذا واحد في رتبة ذاته وتقريب المثال لذلك قدرة  
 سلطان وقدرة اعوانه من امرائه وولاته وحكامه فان  
 هذه كلها شئون قدرته ومظاهرها وقائمة بها ومشككة  
 لديها ولا شئ منها في رتبة حقيقتها وهي محيطة بها احاطة  
 قيومية بحيث لو انتفت انتفى الجميع ولا عكس فلا يباينها  
 حتى يقال قدرته واحدة وقدرة خدامه واحدة تباينها  
 والا ما نفدت باتقانها ولا هي عيبنها فالأثار المترتبة  
 على قدرة الأتباع ينتهي الى قدرة السلطان حقيقة  
 وهي آثارها في الوجود ومع ذلك شرورها ترجع الى تعالى  
 انفسهم لا الى السلطان وله تعذيبهم بها وكذا حسناتها

ولاینا فی ذلک کون القُدرة مطلقا من حیث بی کمالا  
 و شرفا و قس علی ذلک سلطان بحق بالنبیة الی مخلوقات  
 مؤلف کوید بعد از آنکه شخص باین نکته توجیه یافت شد  
 و دانست که هر چه در عالم امکان قدرت متعقل شود مثل  
 و مابین قدرت خداوند نیست بلکه از شؤون قدرت او و راجع  
 با قدر او است خواهد دید که خواه خلق اعراض باشد یا غیر  
 خلقت و قدرت حق است و مخلوق خود بخود صاحب این قدرت  
 نیست قال تعالی اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکَاءَ خَلَقُوا الْخَلْقَ  
 فَتَسَاءَلُ الْخَلْقَ عَمَّا يَخْلُقُ فَمِنْ خَلْقٍ كُلِّ شَيْءٍ بِرِجَالٍ  
 عِيسٰی علیه السلام و خلق ابراهیم ۲ کما قال تعالی یُحٰی  
 الْمَوْتٰی وَاَوْحٰی مِّنَ الطِّیْنِ کَمِیَّةٍ الطَّیْرِ وَاِیَّاءَ اٰی  
 مَنَافَتِیْ بِاَقْوَلِ خَدَايَ تعالی ندارد که میفرماید یُوحٰی و یُخَبِّرُ  
 وَ اَمَّا مَنَافَتِیْ غَیْرِ اِنَّهٗ وَاِذَا اِنْ تَفْصِیْلُ مَعْلُومٌ نَّشُودُ خَلْقِ  
 اعراض نیز اشکال باقی است فافهم

اعراض این ۲

نفسی بخلقت قدرت  
ع

در توحید صدوق علیه الرحمه در حدیث طویلی از  
 امیر المؤمنین علیه السلام که مردی از آنحضرت از بعض  
 آیات پرسید و آنحضرت یکی یکی جواب داد و تفسیر نمود  
 و رفع اشکالات نمود میفرماید وَاَمَّا قَوْلُهُ قُلْ تَعْلَمُونَ  
 مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي ذُكِّرَ بِكُمْ وَقَوْلُهُ اللَّهُ تَعَالَى  
 اَلْأَنْفُسُ حِينَ مَوْتِهَا وَقَوْلُهُ تَوَفَّيْنَا نَسْلًا  
 وَقَوْلُهُ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ  
 وَتَعَالَى يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَيُؤْكَلُ مِنْ خَلْقِهِ مَنْ  
 يَشَاءُ بِأَيِّ شَيْءٍ أَمَا الْمَلَكُ فَإِنَّ اللَّهَ يُؤْكَلُهُ بِخَاصَّةٍ مِنْ  
 يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَيُؤْكَلُ رَسُلُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ خَاصَّةً مِنْ يَشَاءُ  
 مِنْ خَلْقِهِ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيْسَ كُلُّ الْعِلْمِ  
 يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ يَفْتَرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ لِأَنَّ  
 مِنْهُمْ الْقَوِيَّ وَالضَّعِيفَ وَلِأَنَّ مِنْهُ مَا يُطَاقُ حَمْلُهُ وَمِنْهُ  
 مَا لَا يُطَاقُ حَمْلُهُ إِلَّا أَنْ يُسَيِّلَ اللَّهُ لَهُ حَمْلَهُ وَاعَانَهُ عَلَيْهِ مِنْ

خاتمه اولیاءه واثما کیفیک ان تعلم ان الله هو المحیی  
 والممیت وانه یتوفی الانفس علی یدی من یشاء  
 من خلقه من ملکته و غیرهم قال الرجل فرجت عنی فرج  
 الله عنک یا امیر المؤمنین اسحدث <sup>در کتاب</sup>  
 طبرسی نیز در ان معنی از آنحضرت حدیثی روایت کرده که  
 در کتاب اربعین خود نقل کرده ام هر کس بخوابد یا بخارج  
 کند و از جمله حدیث فر بوز این است که آنحضرت فرموده  
 ان له اولیاء تجری افعالهم واحکامهم مجری فعله  
 فهم العباد المکرمون الذین لا یسبقونه بالقول وهم  
 بامرہ یعلمون الی ان قال و بهم ولایة الامر الذین قال الله  
 فیهم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم  
 قال اسئل ما ذاک الامر قال علی علیه السلام  
 الذی یتنزل الملائکة فی اللیلۃ التی یفرق فیها کل امر  
 حکیم من خلق و رزق و اجل و عمل و حیوة و موت و علم

غیب السموات والأرض والمعجزات التي لا تُنبئ  
 الله واصفياؤه والشفقة بينه وبين خلقه تمام  
 حدیث در احتیاج ضبط است خاتمه  
 چون واضح و مدلل شد سعی و طلب بقاعده و راهی که عرف  
 و عادت بان جاری است در اخذ فیض و تحصیل رزق شرط  
 و لازم است پس بدان که ابرام و اصرار نیز در این معنی  
 لزومی ندارد بلکه غالباً ابرام و اصرار مضرة و باعث محرومی  
 خواهد بود و شرعاً مذموم است و حد وسط در سعی و طلب  
 صدوح و مطلوب است قال صلی الله علیه و آله  
 ان روح القدس نفث في روعي ان نفسا لن تموت  
 حتى يتكلم رزقها فاتقوا الله واجملوا في الطلب  
 و قال امیر المؤمنین علیه السلام ابن آدم ان كنت  
 تريد من الدنيا ما يكفيك فان السير منها يكفيك  
 وان كنت تريد ما لا يكفيك فان كل ما فيها لا يكفيك

حقیقت دأب و طریقه اصل کلام در این قبیل  
 مطالب و مسائل ایراد تفصیل بلکه اطناب و تطویل است  
 چنانچه در این مقام اقوال مختلفه از اشاعره و معتزله را با اعتراضات  
 و اشکالات و شرح و جوه محسنات و مقربات هر یکی منصفانه  
 مینویسند که خوانندگان و مطالعه کنندگان بجهت زیاده‌ی تطویل  
 و اطناب و کثرت تفصیل در هر باب اصل مسئله را کم میکند  
 و از مطلب اصلی دور می‌افتد و نمیتواند حق مسئله را بفهمد و  
 در واقع از آنگونه بیانات جزئی‌اشکالات و کثرت شکوک  
 و شبهات حاصلی و ثمری برای مطالعه کنندگان نمیشود  
 ولی حقیر غالباً بنده را یکسو انداخته بشرح کلمات معجز آیات  
 هدایه پرداختم که با وجود آنرا ذکر اقوال دیگر و عقاید دیگر  
 لغو و بی فائده بوده و شرح و ببط و صرف اوقات در آنها بطلان  
 فسخ عنک قول الشافعی و مالک و حنبل و المروسی عن کتب خیار  
 و قال انما قولهم و حدیثهم روی جدهما عن جریر بن عبد الله



این نیز هر چه نوشتم و کفتم همه را بیزان طبع مستقیم درستی بخ  
 و نیک بفهم و نیک یاد گیر مشکل باینگونه واضحی این اسرار را در کتاب  
 بدست آری و آبسانی این مطالب را بقهی علوم که الآن در این عصر  
 مرسوم است طالبین علم مقدّمات را عبارت از علم لغت و صرف  
 و نحو و منطق و حساب و معانی و بیان و بدیع و داند و تلیج را  
 منحصر بعلم فقه و اصول ابتداء تحصیل طلاب این عهد کتاب  
 صرف میراست فتاویس شرح کبیر و قوانین اگر چه همین  
 علوم و این کتابها حق و صحیح و باز از خود لازم تحصیل معنی  
 به است باید تحصیل کرد و فهمید لکن هر یک موضوع و غایت  
 علیحده دارد مطالب اینها ابتداء دخلی بمسئله جبر و تفویض ندارد  
 و اخص است که این مطالب نه در صرف میراست و نه در تصریف  
 و در عوامل جبر جانی و در انوزج نه خشنوی و نه در شرح شیو  
 و جامی و نه در مطلق و منحصر بعد تفقارانی و نه در محال و  
 قوانین و نه در شرایع و شرح لعه و نه در شرح کبیر و نه

در شرح صغیر بلکه عالمی که در مقدمات استاد سیبویه و اخش  
 باشد و در قوانین اصول و شرایع فقه مستم کل و و حید عصر  
 و فرید دهر باشد مادام از ناخذ صحیح این مطالب را بدست  
 نیاورده و تعلم و تحصیل نکند و رجوع باخبار و احادیث وارد  
 در این باب ننماید و از بیانات علماء اطیاب بخیر باشد  
 در تحقیق این مطالب در نظر بصیرت مابین او و یکی از عوام  
 الناس و اصناف بازار چندان تفاوتی نیست  
 بیچاره مدعی کند اظهار علم و فضل نشأته قبول زر و جید زر و  
 مدخله این قبیل اشخاص در این مطالب مثل آنست که شخص با  
 آهنگری در علم زرگری مدخله نماید یا بعلم جراحی و کتالی و  
 بیطاری مشغول در معالجات دیگر طبیب کامل تصرف کند مگر  
 اینکه شخص در این مطالب دقیقه نیز بتعلیم استاد از روی علم  
 و از راه خودش آنچه لازم است اجتهادی و متبعی کرده باشد  
 و در آیات و اخبار اینها لازمه غوررسی را بعمل آورده از روی



و کلمات و تحقیقات حکماء و فلاسفه بدست می آید و مقولات  
 آنها منحل میگرد که سالها از شفا برای دردمای دل دوا  
 خواستم و شفا جستم هرگز ثمری نفصیدم و بارها از پدایه  
 هدایت خواستم با آن وسائل که هر مرادی بدست نیاردم  
 و جز مزید شبها و کثرت شقوق ایرادات پتیری که نفس  
 بآن انس گیرد و باو مطمئن بشود و از اضطراب شکوک و شبها  
 وارده آرامی دهد در آنها ندیدم و نیا فتم نه از شرح مواء  
 و قوفی حاصل آمد و نه از شرح مقاصد مقصودی حاصل شد  
 و نه از شرح بابی عشر کلمات ثانی عشر مشروح گردید پس  
 از عطف عمان در این میدان بعون و توفیق یزدان مؤمن  
 توجیه اولیاء رحمن سلام الله علیهم بهر وسیله که ممکن بود  
 برخی مطالب دقیقه و معانی رقیقه نفصیدم و راه فهم تحانی  
 و لطایف را منحصراً بیانات ائمه علیهم السلام دیدم و کفتم  
 چنانکه در گفته یزدان و پیرزن و کسانچه قرآن و خزینت نه است

و بعد از این که از شفا برای دردمای دل دوا  
 خواستم و شفا جستم هرگز ثمری نفصیدم و بارها از پدایه  
 هدایت خواستم با آن وسائل که هر مرادی بدست نیاردم  
 و جز مزید شبها و کثرت شقوق ایرادات پتیری که نفس  
 بآن انس گیرد و باو مطمئن بشود و از اضطراب شکوک و شبها  
 وارده آرامی دهد در آنها ندیدم و نیا فتم نه از شرح مواء  
 و قوفی حاصل آمد و نه از شرح مقاصد مقصودی حاصل شد  
 و نه از شرح بابی عشر کلمات ثانی عشر مشروح گردید پس  
 از عطف عمان در این میدان بعون و توفیق یزدان مؤمن  
 توجیه اولیاء رحمن سلام الله علیهم بهر وسیله که ممکن بود  
 برخی مطالب دقیقه و معانی رقیقه نفصیدم و راه فهم تحانی  
 و لطایف را منحصراً بیانات ائمه علیهم السلام دیدم و کفتم  
 چنانکه در گفته یزدان و پیرزن و کسانچه قرآن و خزینت نه است

و این جمله من البدایه  
 و این جمله من البدایه

بها نافرموده اند لکل حق حقیقه و ککل صواب نور

حکیم عقل گزینان است	اگر چه بر همه بالاشین است
بر جا شرع بر مسند نشیند	کش خرد بر برون در بنیند
خرد هر چند پوید کاه و بکا	نیابد جای خبر برون خرگاه
بساطی کش نبوت مجلس است	کجا هر نو الفضولی را در است

فی الأسفار و لیعلم ان معرفة الله تعالى و علم احوال  
و علم طریق الآخرة لیس له ادبها الا اعتق دالذی  
ملقه العالی او الفقیه وراثه و تلقفا فان المشوف  
بالثقلید و المجهود علی الصورة لم یفتح له طریق استحقاق  
کما یفتح للکرام الالیین و لا یمثل له ما ینکشف للعالمین  
استصغرن لعالم الصورة واللذات المحسوسة من  
معرفة خلاق انخلایق و حقیقه استحقاق و لا ما هو طریق  
تحریر الکلام و المجادله فی تحسین المرام کما هو عادة  
المسکلم و لیس ایضا هو مجرد البحث البحت کما هو دأب

بافتش  
بافتش  
بافتش  
بافتش  
بافتش

اهل النظر وغاية اصحاب المباحث والفكر فاجتمعوا  
 ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يراها  
 من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور بل ذلك نوع  
 يتقين به ثمرة نور يقذف في قلب المؤمن بسبب انصافه  
 بعالم القدس والطهارة وخصوصه بالمجاهدة عن كجمل  
 والاخلق الذميمة وحب الرياسة والاخلد الى الآ  
 والركون الى زخارف الأجساد واني لاستغفر الله  
 كثيراً مما ضيعت شطراً من عسري في تتبع آراء المتفلسفة  
 والمجادلين من اهل الكلام وتدقيقا تفهم وتعلم جزيرتهم  
 في القول وتفطنهم في البحث حتى تبين لي آخر الامر  
 بنور الايمان وتأييد الله المتان ان قياهم عقيم و  
 صراطهم غير مستقيم فالتقينا زمام امرنا اليه والى رسوله  
 التنزيل المبني على كل ما بلغنا منه آمناً به وصدقه ولم  
 نتجمل ان نخيل له وجهاً عقلياً وسلكاً بحثياً بل اتقينا

بنديه وانتهينا بنهيه اثنا القول تعالى ما آتاكم  
 الرسول فخذوه وما نهىكم عنه فانتهوا حتى فتح الله على  
 قلبنا ما فتح ففتح بركة متابته وانجح فابدى حبسني  
 قرائة هذا الكتاب بتركية نفسك عن هويها فقد افلح  
 ان زكيتها وقد خاب من دسيتها واشكم اولاً  
 اساس المعرفة والحكمة ثم ارق ذريها والا كنت ممن  
 اتى الله بنياخس من القواعد فخر عليهم السقف ذاتها  
 ولا تشتغل بترتات عوام الصوفية من الجملة ولا تركز  
 الى اقاويل المتفلسفة جملة فانها فتنة مضلة ولا أقدم  
 عن جادة الصواب منزلة وهم الذين اذا جاتهم سلم  
 بالبسيمات فرحوا بما عندهم من العلم وحق بهم ما  
 كانوا يستهزئون وقانا الله واياك شر ما بين النشئين  
 ولا جمع بيننا وبينهم طرفة عين انتهى  
 واتحى صدر الحكماء آخوند ملا صدرا داین عبارتاً انصافاً

هو اعرف الطريقة  
 من الكلمات الطرية  
 \* ومنهم من يصرف عمره في تبيين  
 مضغرات ليست في علم الدين  
 ولا تأييد الثقلين وان انما  
 باجدها الحكماء ساجدين كمن يط  
 يستغرق بنار في النار  
 ليلته ويصنفونها من عباراتها  
 ما اراد مصنفوها من عباراتها  
 ويطلب شروعا وحاشا لغيره  
 بها ما تحس من الشك والارباب  
 قبل الوحي والتبديل والارباب  
 جليلين ونصو شريفة  
 في العقائد بدعا وشريفة  
 لا اخر شريفة الا الحكماء  
 حكاه في كتابه الابرار وادوا  
 وكتبه في القاموس في كتابه  
 في تصانيف الحكماء

بلکه همه محققین حکما و عرفا بعد از تحقیق بر این معانی اعراف فرموده  
حقیقه ایغیر در خانه کتاب مطلب را میخواهم خلاصه  
و مختصر کنم و جان کلام را بدست دهم اگر با دقایق حقایق و لطایف  
معارف مناسبت ذاتی داری و فطره از شنیدن آنها  
خوشوقت و پر حال میشوی از صحبت صاحب کمال کامل متونی  
شد چنانکه صاحب طبع موزون که بصحبت شعر ارشد شاعر  
تواند شد و کسیکه آن مناسبت را ندارد و بهوس میکند بطلا  
سخن را باب کمال کامل شود بدانند که طبع موزون ندارد  
میخواهد بوسیله عروض شاعر شود مثل الفریق کالائی  
و الأصم والبصیر و السبع بل یستویان مثلاً افلا تذکرون  
لقد طفت فی تلك المعاکلها و حیرت طرفی من تلك المعالم  
فلم أر الا وضعت کف حائر علی ذقین أو قار عاتین نادیم



و کم قدر اینا من جبال و دَوَل  
و کم من جبال قد عَکَّتْ شُرَفُهَا  
و ارواحنا فی وِشْیِنا  
و کم شَغْرٌ مِن شَجْنَا طُولُ غَرْفِنا  
فبا و و اجمیعاً مُسرِعینَنا  
و عاَلٌ قَالُوا و اجمالُ جبالِنا  
و حاصل دنیانا اَدْوٰی و دُوبالِنا  
سوی ان جَمَعْتَن فیه قیل و قالِنا

و در آن اوقات میل تحصیل حکمت الهی در دلم غالب بود لهذا  
صحت از کتب حکمت بیان آوردم و از بعضی کجاء بطو  
حوش اسم بردم آن شخص گفت موضوع حکمت الهی چیست  
گفتم خدا گفت موضوع علم عبارت از آن است که در آن  
علم از عوارض ذاتیه آن شیئی گفت کوشود عوارض ذاتیه  
خدا چیست که او را موضوع قرار داده اند تا مسائل دیگر  
بمیان آمد و حرف طول انجام شد و آن شخص از افراد شیخ  
بهائی علیه الرحمه چند فردی بمن خواند و اسحقی در حالت مزاج  
چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانی را بر اسم بخوان  
دل متور کن با نور جل چند باشی کاسه لیس بوی علی

من تقصیر  
در بنا کردن بر عهد و پیمان  
اگر عذر و انصراف دهره و طمان  
استنداده فقیه من لایفقه  
از قدم و تیانف من لایفقه  
از انفس

حقیقه بتوفیق خداوند  
اتفاقاً و توفیقاً بصحبت  
ابا بحال فایز شدم

من تقصیر  
در بنا کردن بر عهد و پیمان  
اگر عذر و انصراف دهره و طمان  
استنداده فقیه من لایفقه  
از قدم و تیانف من لایفقه  
از انفس

اینها القوم الذی فی المدرس	کلی ما حصلتموه و سوسه
فاغسلوا یا قوم عن لوح القواد	کلی علم لیست منجی فی العواد
علم چه بود آنکه ره بنمایدت	ز نکت کز اهی ز دل بزودت
این هوسها از دلت بیرون کن	خوف خشیت از دلت برون کن

پس مدتی اوقات خود را ب مطالعه احادیث و رجوع کتب معتبره  
 اخبار مصروف داشتم و تتبع در متون احادیث نمودم و  
 تعمق و تفکر در معانی آنها بکار بردم و در این بین بمقاد  
 بشر عبادی الذین یستمعون القول یتبعون آخسه  
 از افواه رجال و کلمات ارباب کمال و اصحاب ذوق حال  
 بتقریر و تحریر فرمادیدم و تقریبات شنیدم پس  
 بهر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان خوش حالان شدم  
 تا بهر وسیله ممکن بود در اغلب مطالب و مسائل دقت و غور  
 کردم و پس از تمیز حق و باطل و فرق باین عالم و جاهل کمال  
 مفتفت ببنکته لا احب الا فیلین کشته از اغیار بالمره صرف

نظر نموده دست تو تسل بامن پاک اولیای اظهار زده گفتیم  
 اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیَّ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفًا مُّسْلِمًا  
 وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اِنْ صَلَوٰتِیْ وَ نُسْکِیْ وَ حَیَّایِ وَ حَاقِیْ بَعْدَ  
 رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ لَا شَرِکَ لَکَ وَ بِذَٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ  
 الْمُسْلِمِیْنَ شکر خدا را که بحمد الله تعالی نفس را از وسوس  
 صدر آرامی حاصل آمد و قلب را نوعی سکون و اطمینان بهم  
 رسید تا در حل شبهات باطله و کشف مطالب حقّه متوسلاً بای  
 از اسوی کسینتم و مجموعه اغیار را یکجا ریختم و بذیل احادیث  
 مثبت شده و با جرائمه اظهار سلام الله علیم خنک زدم  
 و بیانات این تو تسل کستم

هر جمعی که بدیدیم بدو یارشیم	هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم
کبرای هر حرم حسن تو چون دی نمود	چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم
مصحف روی حدیث لب تاب زد	هر چه خواندیم از آنوقت که بیدار شدیم
مر از منصب تحقیق انبیاست نصیب	چه آب جویم در جوی خشک پاش

منم آن زید عمر داده بیاد	که چون عمر کس بیاد میباد
بنده غلامان شرع بسین	کشته از بند روزگار آزاد
از دو فارغ و ز درد این	در بلا خرم و بخت شاد
دل که بود آن عمر زمانه	شکر نه ز غیب یافت کد
سرم از ناله آشکارا شد	رازم از خون دل برآفتاد

### حقیقه

فیض روح از باز مدد فرماید      دیگران هم بکنند آنچه میگوید  
 ایغیر از انسان از حیوان امتیازاتی دارد و صده تحصیل روح  
 انسانی باش      فانت بالنفس لا با جسم انسان  
 دل مانند چشمه است و سر چشمه عالم ملکوت است تو راه آبر  
 از درون چشمه انباشته و راهی چند از بیرون کشاده و آبها  
 تیره میآید و در چشمه فاسد میشود و در فراجت تولید مرض  
 میکند طبیعت را از حالت طبیعی خود بیرون نیاید اگر اینها  
 با خلوت و عزلت معنوی مدد و سازی و آب فاسد تنقیح

بیرون کنی و راه اصلی باریاضت بکشی دل تو مجمع و منبع  
آب حیات شود و از نفس تو دل‌های مرده زنده گردد و بزبان  
حال گوید

دو شوق سحر از غنچه تم داد و ندان ظلمت شب آجیاتم داد  
تبصره بحکم اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانُ کَدَامِ مَطْلَبِ اَنْ  
که ائمه علیهم السلام بیان نفرموده باشند و کد اتم تحقیق است  
از او غفلت نموده باشند ای عزیز بر سر از اینکه دخل  
شوی بمصدق آیه شریفه که میفرماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ  
يُجَادِلُ فِي السِّلَعِ بَغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ یعنی  
از مردم کسی هست که نزاع و جدال میکنند در باب معرفت  
و دین و امر خدا بدون علم و بدون هدایت و بی کتابی که روشنایی  
دهند است از ظلمات شکوک و شبهات

از برف و دو جنک نبض می دم	گردن بسوی کمر می خود را کنم
بجز علم شریعت آنچه آموخته اند	فی القبر فیقره هم ولا نفهم

شیده باشی که صراط انشیر برنده تر و از موبارکتر است پس  
 انذر که در مراتب معرفت بی سابقه علم جرات ماخلد بر خود او  
 بی بصیرت آغاز تحقیق بگذاری اثبات یارده مطلبی بکنی و بهوی  
 نفس و خیال خود سخن برانی و باین مقامات متهورانه قدم بگذاری  
 و از کمالات و بیانات ائمه دین غفلت غائی **قال تعالی**  
**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي الدِّينِ غَيْرَ عِلْمٍ**

چون تک آهونداری دزدی اسی زبان بسته در این صحرای  
**قال النبی صلی الله علیه و آله** اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا  
 یعنی نفوذ است که من شهر علم و علی در آنست پس از این فرود  
 مرو و غفلت کن \* نقطه علم نمودم تو همان سو کن  
 ورنه چون بشکری از دایره بیرون **حقیقه** هرگاه در را  
 بر روی خود بسته بینی بادی یا دلیلی یا مفتاحی طلبی پس  
 مشو مثل باش بعلماء امت و محققان ملت که نالک سبیلند  
 و فایده طریق کلید نجات هستند و مفتاح مشکلات \*

تو که یوسفی یقوب باش  
تو چو شیرینی فریاد باش

همچو او بر کیه و آشوب باش  
چون نه لیلی چو مجنون کز دلش

### از رفیق ثم الطریق

قطع این مرحله بی سهری <sup>نخستین</sup>

ظلمات ترس از خطر کمر ای

و بدانکه مصاحبت ضلحا و صحبت علما را در نفس تاثیر عظیمی است چنانکه

بزرگان گفتند \*

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَلَ عَنِ مَرْثَا

ناخندان باغ را خندان کند

صحبت نیکان از نیکان کند

بهشتین مقبلان چو نکیست

چون نظر شان کمیابی خود گشت

کز تو سنگ خره در فر فرشی

چون صاحب دل رسی کو بر روی

و لا تصحب انما تجمل و ایاک و ایا

خوش صحبت کسی است که بصحت

ایل صلاح و تقوی و ایل الله موفق باشد و به نجات کسی

که بصحت ارباب هوا و هوس گرفتار و فطرتش منحرف و از الطاف

مخصوصه الهی محروم ماند ذلک هو الخسران المبین

و بدانکه مقصود از علما و ضلحا تنها متلبسین لباس آناهیت







خیر تا از زمین کشادی طلیم	بر در دوست نشینم و مرادی طلیم
زاد راه محرم دوست نداریم مگر	بکدائی ز در میکده زادی طلیم
نقطه خال تو بر لوح بصرتوانی	مگر از مرد نک دیده مددی طلیم
و نعم ما قال	
دل که آینه شایسته غباری	از خدایطیم صحبت روشن
<p>حقیقه قال تعالی یُؤتی الحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتِ الحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا بَعْضُ عُلُومٍ مَا تَدْرِیونَ</p> <p>نیت که باجث سریرت و فادیت ممکن شود بدست آید</p> <p>بلکه توفیق خاص میخواهد علمائی که ورثه انبیا هستند علمای</p> <p>هستند که علم ظاهر و باطن را جمع نمایند و عامل شوند</p> <p>و صاحب نفس قدیته باشند راست گفتار و درست</p> <p>کردار شوند و کسانی که در میان آنها تقار و بغض و جد</p> <p>میباشد قومی هستند طالب ریاست که از علم ظاهر نصیبی</p> <p>داشته و تحصیل آن برای جاه و شهرت کرده باشند</p>	

فی الکافی عن ابی عبد الله  
علیه السلام من اراد ان یتقوا  
و قدی عن ابی الحسن علیه السلام  
ما ذنبان ضاربان فی غم فخر  
باعتها باختر فی دین المسلم  
من طلب الریاست \*  
و قدی عن ابی عبد الله علیه السلام  
ایامکم و بولاء الزواری  
بیرایه سون فواتد خفتت انوار  
حلف بعل الا بکث و اکث

یا بمرضی دیگر از اغراض فاسده یا قومی باشند که از فضیلت  
 علم عاری بوده اقتصار بر تبسّم اصطلاحات اهل علم نموده باشند  
 و سخن علما را بتقلید ضبط کرده بدون تحصیل بصیرت  
 در آن که نفس الامر جا بمانند در لباس اهل علم نه هر که  
 چهره برافروخت دلبری داند بنده طلعت آنیم که آنی دارد  
 و بد آنکه علم غذای روحانی است چنانکه طبیبات ماکولات  
 غذای جسمانی است پیمانه غذای طبیب جسمانی بدن  
 اصحاب را مقوم و مقوی است پیمانه غذای روحانی  
 ارواح اصحاء نفوس را مقوم و مقوی میباشد نه مریض <sup>النفس</sup>  
 بلکه در مریض نفس بر مرض میافزاید نعمه الله علی  
 الأبرار و نعمة علی الفجار قال الحکیم ارسطاطالیس  
 اذا تعلم الجاهل شیئا من الأدب استحال ذلک الاذ  
 فیه جهلا کما یستحل طیب الطعام فی جوف المریض و ادواء  
 پس طالب علم اولاً باید نفس خود را از امراض روحانی و دمو

من عالم الاصول عن ابی جعفر  
 علیه السلام قال من طلب  
 نیلای بی العلماء و یاری  
 التفتاء او یصرف به وجه  
 اناس الیه فلیتبعه  
 من ان ران الیه الا ان  
 و رقی این  
 او لا یبدا  
 اشخاص گفته اند  
 به جا به طلب  
 حکم کرده

تنقیه کند بعد از آن متعرض تحصیل علم شود و آن خیر الزام  
 الشقوی حقیقه از علماء متقدمین و  
 رُواة و حمله و نقله اخبار و آثار ائمه طاهرین سلام الله  
 علیهم اجمعین باید بین قدرها ممنون و تشکر شد که در ضبط  
 کلمات و حفظ حدود روایات سعی جزیل فرموده احادیث را  
 مدون و مبوب نموده اند که بر آوردن و بر برای مطالعه کنندگان  
 بقدر یاقوت و قابلیت ایشان از آنها ارواح معانی القا  
 میشود و روشناینها و انوار بر قلوب و ابصار نمونین  
 تابش میکند خواه همه آن معانی و لطایف را خود ایشان  
 ملقف بوده باشند و خواه ملقف نشوند و البته بر آوردن  
 زمان تحقیق و تدقیق مطالب افزوده و متاخرین علماء بکسر  
 مساعیم با حدیث و آیات بیاناتی مفصلتر از متقدمین نموده  
 پس از بیانات آنها فاسل نباید شد که ترک الاول للآخر  
 وَ رَبِّ حَاطِلٍ فَهِيَ إِلَى مَنْ هُوَ أَقْبَرُ مِنْهُ پس و قیله کی تا آخر

فی معالم الأصول  
 عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال اذا رايت العالم محباً لذاته  
 فاشوه علی دینکم فان محب  
 لشیء یحوط ما احب  
 او حی الله الی و اود الی الله  
 و یحب عالمنا فحقاً بالذات  
 فیصدک عن طریق عبادی  
 او کلک قطاع طریق عبادی  
 اندر بین الی ان ادنی صاحب  
 بهر ان از رع حلاوة مناجات  
 من قلوبهم

معنی و محل صحیحی بجای و خبری بیان کرد که موافق ضرورت دین  
و مطابق قواعد مقررہ علمای راشدین کردید باید او را قبول نمود  
هر چند آن معنی صحیح را شخص در تألیفات متقدمین ندیده  
و نیافتہ باشد چون خواہر احادیث و اخبار ربان معنی <sup>لا</sup>  
کند و آن معنی و محل مخالف با ضروریات نشود و البتہ باید  
قبول کرد و منکر و منجز نکردید کہ جہلاً بر خود روا دیدن بہتر  
از انکار و دقیق معانی کردن است

چون ندیدی شبی سلمازا توچه دانی زبان مرغازا  
در شرح دیوان در شرح قول حضرت کہ میفرماید  
الْفَضْلُ الْأَوَّلُ الْعِلْمُ عَلَى الْعَمَلِ <sup>عَلَى الْمَدَى لِمَنْ اسْتَشَدَّ أَوَّلًا</sup>  
مینویسد قال القرطبي في الاحياء كان اسم الفقه  
في العصر الاول مطلقاً على علم طريق الآخرة و معرفة قايق  
آفات النفوس و مفسدات الأعمال و قوة الحاجة  
بجھارة الدنيا و شدة <sup>يخوف</sup> التطلع الى نعيم الآخرة و استيفاء

علی القلب ویدلک علیه قوله تعالی لیتفقوا فی الدین  
 ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهیم و ما به الا نذار و التوفیق  
 بهو به العلم و به الفقه دون تقریبات الطلاق و المقات  
 و السلم و الأجاره فذلک لا یحصل به اذار و تخویف  
 بل التجرد له علی الدوام یقیس القلب و یتزع انخشیته منه  
 کما ثبوت من المتجر دین له و علما که سید اصغیا اشار  
 ورثه انبیا کفنه محققان و مجتهدانند که حقایق و دقائق  
 اشیا دانند و ایشان نسبت بانسیا وارثان معنویند  
 و چنانچه صدقه و زکوة صوری بر فرزندان آنحضرت  
 حرام است صدقه و زکوة معنوی که تبعیت و تطیع است  
 در مسائل بر فرزندان آنحضرت حرام و علما تا از عقبه تقلید  
 نمیکردند و بمقام تحقیق نرسند وارث نباشد انتی  
 و شیخنا البهائی رحمه الله در اوائل شهر ربیعین گوید  
 لیس المراد بالفقه فی قوله من حفظ علی امتی اربعین شیئا

بعنه الله يوم القيمة فقيصاً عالمياً الفقه بمعنى الفهم فانه  
 لا يناسب المقام ولا العلم بالأحكام الشرعية العملية  
 عن اولتها التفصيلية فانه معنى مستحدث بل المراد به البصيرة  
 في امر الدين والفقه اكثر ما يأتي في الحديث بهذا المعنى  
 والفقيه هو صاحب هذه البصيرة وإليها أشار النبي  
 بقوله لا يفقه العبد كل الفقه حتى يموت الناس  
 في ذات الله وحتى يرى للقرآن وجوهاً كثيرة  
 ثم يقبل على نفسه فيكون لها اشتقاقاً الى ان نقل  
 عن بعض الأعلام ان اعلم ايضاً المراد منه قريب مما  
 يراد من الفقه لا المعاني المستحدثة كحصول الصورة  
 او الصورة الحاصلة عند العقل او ملكة يقدر بها  
 على ادراك حقائق وما اشبه ذلك فان العلماء ورثة  
 الأنبياء وليس شيء من هذه المعاني ميراث  
 الأنبياء وقال تعالى إِنَّمَا نَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

المصطلح

الْعُلَمَاءُ فَهَذَا جَعَلَ الْعِلْمَ مُوجِبًا لِلْخَشْيَةِ لِعَلِّيقِ الْحُكْمِ عَلَى  
الْوَصْفِ فَيُجْمَعُ مَا ارْتَسَمَ فِي ذَهْنِكَ مِنَ التَّصَوُّرَاتِ وَ  
التَّصْدِيقَاتِ الَّتِي لَا تُوجِبُ لَكَ الْخَشْيَةَ وَإِنْ كَانَتْ  
فِي كَمَالِ الدَّقَّةِ فَلَيْسَتْ مِنَ الْعِلْمِ فِي شَيْءٍ قَالَ لِعَمْرٍو  
أَنَّهُ كَلَامُ رَشِيقٍ أَيْنِقُ أَشَارَةٌ فِيهَا دَرَايَةُ

علم تنها عبارت از علوم رسمیه نیست که در حالت انسان اثری  
نخشد و در سلوک و رفتار آن اثری ندهد اَرِشِجْ نِهَابِیْ

فلسفه یا نحو و یا طب و نجوم  
که بودش کرد تو صد فخر را  
نه از آن کیفیتِ حاصلِ حال  
یا ندیدی قُمْ قُمْ ضَاغِ الْجَالِ  
هفت روزی ماندان کردی بین  
علم خواهی بود ای مرد تمام  
إِلَّا الْحَدِيثُ وَالْإِلَهَاقُ فِي الدِّينِ

هندسه یا مثل یا اعداد و نجوم  
زان نکردد بر تو هرگز کشف را  
علم رسمی بر سرِ قیل و قال  
قد صَرَفْتُ الْعَمَلَ فِي قِيلٍ وَقَالَ  
که کسی پرسد که از عمرت بین  
تو در این کیفیت مشغول کدام  
كُلُّ الْعُلُومِ سِوَى الْقُرْآنِ شُغْلَةٌ



و ما سوی ذاک تلبیس الشیطان	اَلْعِلْمُ مَکَانَ فِیْهِ قَالَ حَدِّثْنَا
<p>انگیز کوشش ده بحرف بعض قاطعان طریق که لاف از کرامت میزنند و با شعبده و تزویر مدعی خرق عادت میشوند بلکه ادعا نیابت خاصه و بابت امام علیه السلام را بنمایند و عوام کالا نعام را از جاده شریعت دور میکنند و هکذا بعض</p>	
<p>گویند جماعتی که رای داریم که تاج ندکال ایشان باشد اگر زمان مستعد ظهور این قبیل</p>	<p>مدعیان ارشاد ☀ و زکوت عارفان پناهی داریم مانیر از این ندکلاهی داریم</p>
<p>اشخاص باشد خود امام علیه السلام ظاهر میشود مادام غایت معلوم است مردم استعداد مشاهده و مرادده این قبیل کالین را ندارند پس بیدار و هشیار باش تا فریب شیطان نخوری قَدْ جَاءَكُمْ بَصَآئِرٌ مِّن رَّبِّکُمْ فَمَنِ ابْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنِ عَمِيَ</p>	
<p>ای آنکه ز خواب غفلت آگاه گردد اگر جان همیش بشکرت این لطف گشت</p>	<p>فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْکُمْ بِخَفِیْظٍ نوری ز کمال خویش بر ابرم کرد</p>

کا حسان و عطا بوقی و نحو کرم      و فی کتاب التوحید

عن مولانا امیر المؤمنین علیہ السلام انه قال لیس العلم  
فی استاء فیترک علیکم ولا فی تحوم الارض فخرج کلم  
لکن اعلم مجبول فی قلوبکم تاؤبوا بآداب الروحانیین  
لکم      و فیہ عن امیر المؤمنین علیہ السلام  
ما من احد الا وقلبه عیسان یدرک بہا الغیب فاذا  
اراد الله بعد خیرا افتتح له عینی قلبه انتہی  
قیل لکل عبد جہتہ من احضرة الآئیتہ ہی المشاہیر  
بقوله وکل و جہتہ ہو مؤتہما الآیۃ والطرق الی اللہ  
بعد نفس الخلاق

توہمای دولتی ای متمن	چند باشی حیفہ زارغ و غن
شاہباز دست سلطانی چرا	در جہان باشی چو بومان مینوا
باکدایان کم نشین شاہی طلب	غافل بکذار اکا ہی طلب

ایغریز دل خود را از زنگت کہ دورت علایق پاک کن و آزاد

و آزاده باش و سنی نای که اهل دل باشی و ذلک لمن له قلب  
 تا در دلت تخم محبت خدایوید و دلت همیشه ذکر و رضای او را  
 جوید که بقام محمود برسی عسی ان یحبک ربک مقام محمود  
 و آنوقت عالم در اسطرگنی و مالک دل شوی و با عالم قدس  
 انسی گیری و در وصف یحول من الیه و قلبیه و اله کردی  
 که اهل معرفت گویند در بدایت ازل و تصور حق باطل ناچار است  
 و در نهایت دل نیز حجاب دیدار است و جلوه خلوص ارادت درگاه

ز این پیش نمی دیدمت اندر دل  
 دل نیز حجاب بود در داشت پیش

مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ

نواای عشقاران خوش نواای  
 که بر آهنگ او راه بجای آست  
 اگر چه صد نوا خیزد از این چنگ  
 چونیکو بشک باشد یک آهنگ

قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ

ز او هر چه خوانده ایم همه یاد من  
 الا حدیث دوست که تکرار میکنم

و لا یخفی ان ظهور المحبة الدائمة الكامنة فی العبد و بها و لا یلکون

م  
 عن الباقی علی السلام  
 کلمات تیسرہ باب اول  
 فی ادق مسائل  
 خلقی صنوع  
 شکمہ درود اسکیر

الآباء أجتنب عما يضادها ويناقضها وهو التقوى  
 عما عداها فالجته هي المركب والتقوى هو الزاد  
 قال تعالى إِنَّ خَيْرَ لِّزَادِ التَّقْوَى وَاسْلَامٌ خَيْرُ تَحَامٍ  
 فَيَا خَوَانِي قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ  
 يَهْدِي بِرَأْسِهِ مِنَ ابْنِ رِضْوَانِهِ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمُ  
 مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين <sup>تم بيده</sup>  
 مؤلفها الفقير الحقير الحسني الحسيني الطباطبائي محمد رفيع  
 ابن علي اصغر بن الأمير ارفيع البزري ابن الأمير  
 أبو طالب وزير ابن الأمير اسليم نايب الصدارة  
 طاب ثراهم وجعل الجنة مثوابهم في اليوم الرابع عشر  
 من شهر ربيع الثاني من سنة الف وأربعين واحد  
 وثمانين في محال شترود من اعمال تبريز وكنت  
 أسير فيها غير مقيم في قرية ازيد من يوم وليلة

یونما بخزوی و یونما بال

تحقیق و یونما بخلیص

این اوقات که سال هزار و سیصد یا زده هجری است بعض  
اقایان کرام زید توفیقهم در صد و طبع این رساله برآمدند  
لذا تجدید نظری نموده بعض احادیث و اخبار نیز را و افزودند  
و من باب لکل حق حقیقه و لکل صواب نور مطالب  
متفرقه را که همه ب حکمت و مغر کلام بودند بعنوان حقیقت جدا  
جدا ثبت کردم تا بحمد الله تعالی با تمام این مختصر رساله موفق  
شدم و آنچه مقصود بود بان فایز گردیدم کتاب احکمتنا  
ثم فصلت من لدن حکیم خیر

گلشن خفایا است الحق	چمنی پشقایق است الحق
غنچهای حدیقه ناز است	تازه گلهای گلشن راز است
شعله شوق جانکده ازانست	زاده طبع پاکبازان است
اقایمیت چشم بدو دور	اسمانیت پر کوکب و نور
نازنین شادی بری غیب	جلوه کرده ز عالم غیب

هزار شکر خداوند را که بزبان و بیان این بنده حقیر و ضعیف  
چنین خطاب لطیف جاری ساخت در حقیقت از روزگار بخود  
این قدرها امیدواری نداشتم **فَحَمْدُ اللَّهِ ثُمَّ حَمْدُ اللَّهِ**  
که چنین آثاری از این خاکسار بر روزگار ماند و یادگار شد

ز ما هر ذره خاک افتاده جانی

بماند لها این نظم و ترتیب

که ما رفته باشیم از یادها

بسی میوزد مشکب و بادها

توقع از مطالعه کنندگان این اوراق آنست که حقیر را بدعا  
خیر یاد آورند و بعضی خواندن یک صفحه ناقص حکم بصحت  
و بطلان آن نمایند تا اطراف مسند و موضوع و محمول و  
متممات آن درست بدست نیاید و اول و آخر عبارات  
به یکدیگر ختم نشود و هیچ وجه حکمی نکنند و نقل قولی که از دیگران شده  
بر من خورده نگیرند از اول رساله تا آخر بی مرض و غرض  
مطالعه نمایند و آنچه مقتضی انصاف است معمول دارند  
با اعتقاد خود هر چه در این رساله قسلی گردیده تماماً مضایق است

و دلیل اخبار مقتبس از مشکوٰۃ انوار ائمه اطهار سلام الله علیهم  
 میباشد چنانکه خواهد آنها از کتب معتبره اخبار ثبت شده بلکه  
 آنچه در این رساله کفتم و نوشتم تماماً راجع بضرورت مذهب فقهی  
 بیداهت است نباید احدی را محل تأمل و انکار باشد و اگر کسی فضا  
 در مقام توقف باشد خویش دارم اولاً اطراف مسئله را  
 درست بفهمد و در تحصیل مقصود من تعمق و تدبر نماید مطلب را  
 نفهمیده رد نکند و الا نزاع و محاصره با کسی نداشته و در این اثبات  
 بر مطلب رضای خدا و فرید بصیرت خود واجباً مقصود دیگر  
 ندارم باقتضای وقت بقدر مقدور آنچه سعی و اجتهاد من بود  
 تا اینجا بعل آورده این مطالب را موافق ضرورت دین و مذهب  
 و مطابق آیات و اخبار فهمیده ام و خطا و خلائی در اینها ننهادم  
 و بالتمام مدلول اخبار و مستنبط از کلمات ائمه اطهار صلوات  
 علیهم سجا آورده ام با وجود این خود را هرگز از سهو و نسیان  
 بری نمیتوانم کرد و همیشه نقض و قصور خود متقرون بقرین خو

معترفم و کبسی نیز در این مقامات تکلیف تقلید و اذعان  
 خود نداشته و ندارم که در این بابا هر کسی با جهاد خود  
 مکلف میباشد و از خدا توفیق و اصلاح قول و عمل بخوانم  
 توقع دارم از آقایان کرام و علماء عظام هر جا بسوء و خطا  
 واقف شوند بقتل عفو و اغاض بتمام اصلاح برآیند  
 اللَّهُمَّ خَفِّضْ مِنَ الزَّلِيلِ وَ وَفِّتْ فِي الْقَوْلِ وَ اَعْلِمْ

علی من اشجع المدی  
 کتبه العبد موسی بن جواد اللهم اغفر لنا

۱۳۱۱

و آنکس که گوید بدست خیر و شایسته  
 است و بی خواست خداست پس  
 بختی چون که در دست خدا از آنست  
 و آنکس که گوید بدستیکه معاصی  
 قوت خداست پس تحقیق دروغ گفته  
 بر خدا و آنکس که بر خدا دروغ گوید  
 خدا او را آتش داخل میکند و خیر

مختص نامه  
 که در صفحه (۱۱۲) سطر (۱۱۳)  
 از حدیث پنجم تا بی سطر چهارم (۱۱۳)  
 بهوشده باید عوض آن بنویسند و بنویسند  
 حدیث پنجم در توحید صدوق را  
 از ابن عبد الله علیه السلام قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 من زعم ان الله تبارک و تعالی یبر  
 بالثبوت و النشأ فقد کذب علی الله  
 و من عرجم ان الخیر و الشر تغییرا  
 و من فقه اخرج الله من الخطاب و من  
 زعم ان المعاصی تغییرا الله فقه کذب  
 علی الله و من کذب علی الله اذله  
 ان الله یغنی عن نفسه فی کذب  
 ان الله تبارک و تعالی یبر  
 امر میکند پس بنویسند  
 خداوند تبارک و تعالی



نصف  
عین  
و  
نصف  
عنه

هو الله تعالى شأنه بر خداوندان خود پوشیده نیست که مسئله بجز و تفویض از سائل عویض اسلام  
 و محل تملای فرق نام باشد و در هر یک از طرفین آنها آثار و احکام کشیده دارد شده که تقض و ابرام  
 از اینجا از قول علای اعلام که مؤید و موقف از ملک غلام باشند تحریر و تفسیر نیست از صدر  
 اسلام تا این زمان خسته فرجام که سنین هجرت بر یکصد و یازده رفته از چهارم ت و اینجا  
 ملت غلبی از قعر این دریا کوهری و از و عراین بیداء جوهری که شایسته و شایع اعتماد و شرا و  
 نطق استناد شود بدست نیامده همه هستند سرگردان و پرکار بعضی چون مجمره در جای  
 افراط ایم و برخی مثل مغوضه در طرف تفریط حیران مانده شرمه از کب زنجین هم که  
 چکست اعظام بعروۃ الوثاقی عدل و توحید زده از غرض در این وادی خایف و از صفت  
 راه و تاریکی چاه امر بکوت و از فکر در آن منع فرموده جمعی نیز که بتوفیق حق موقف گشته اند  
 اگر چه سایل و جامع رازی و حمازی باین محل و مفصل نوشته اند لیکن چنان مغلق و مبهم  
 گشته اند که شقای علیل و دروای غیل بر آن متصور نیست و طنب از لال و موجر از غل  
 مانون نه آدر این ایام بهشت رب العزة این مفسینه فخره و کجینه فخره که مشون از  
 لالی و جواهر و مضمون که ترک الاول للأخر است از جناب مؤلف ادام الله بقاه کتب  
 اعداء محض ابتغای مرضات رب العالمین اما للنعمة و اکمال اللدین برای اہل بیت و جہتین  
 و جمع و تدوین شد بی شایسته نفاق و خالی از مبالغه و اغراق چون بر مضامین عالیہ این کتاب نظر  
 و بر کمونات این فصل الخطاب و قوف و گذر افند بر حصانت ارکان و مناسبت بنیان و  
 استقامت احکام و اخبار و استشادات آیات و آثار همین مجموعہ جامع بر مان قاطع و ایتان واقع حاصل آید  
 که چگونه در ایضاح مقصود و ایصال مطلوب و کشف اعضاء و حل اشکال بالفاظ نفی و عبارات  
 بریع و آیات حکمہ و بیانات متقنہ سحر حلال و اعجاز متعال ظاہر فرموده من نمیکویم که آن والا  
 جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب هذا کتاب فاق فی آخر این سیسی القول بکشف و بیان  
 اوراۃ اشجار و روض زابر قد تجبستی الثمرات من افانہ بعد در مؤلف فاق الوری بنہ  
 فغدی فرید زبانه فخر اہل رب العالمین بطہ طہات عز فی رفع جناہ و محض ابتغای این خیرت

از اخبار و احادیث

خیرات جاریات بنت سرقه صفوة سادات ذی القربان سبیل و الشرف بسبیل عمدة الامراء اعظام سرکار  
 حاجی میرزا صادق خان وکیل ثبته الله مواء بسبیل که بر امور خیریه نغم العون و نعم الدلیسند بطبع  
 و تکثیر آن نسخه مبارکه با نفاق جزیل کفیل آمد و بجزیره طبعه درجا جلاب خفا بگذاشت و از حجاب احتفا جلوه  
 نماند بگذشت و عام مسجد وی گشت چون پاره افلاط و تحریفات از سهو کاتب و محو طابع  
 بنظر رسید این عهد اثم جانی المتک بجل الولی حد بن علی بن یوسف بحسینی الطبا طبائی که بدو  
 و حمارست عموم تألیفات جناب مؤلف خاصه بر این مجموعه عیف و استفاضه از عواید  
 فواید آن مولع و حریص بود بر حسب امر جناب مؤلف مصمم شد که با وجود قصر باع و قلت  
 استطاع و فقدان متاع تخلید اسم و تقدیم خدمت را غلطنامه در ذیل این مجموعه وضع کند  
 و بقدر فهم لایق خود بخط و ثواب آن اشارت ورزد ولی چون استقراء و استیعاب تحریفات  
 اعرابی و زیاده و نقیضه نقاطی مودی اسباب بود از آن اطباء بحکم ضرورت اجتناب نمود مگر  
 اشاره بشذوذ و نادری که زبان مسلم جاری گشت و همچنین این عهد اثم متفقا ادعای استقصا  
 و استغراق را جاح و جاهد است زیرا دارای احاطه خدای حق واحد خاصه تصحیح مطبوعات  
 ایرانی که بر امثال عبد جانی قرین اشکال است و با ضیق مجال تعلیق مجال ولا تظلمن من عند  
 یوم و لمیته خلاف الذی مرت به استنوات اللهم حفظنی من کل تهازلیم و غارزیم  
 و ارحم و اغفر لی و لوالدی و جمیع المؤمنین برحمتک یا ارحم المساکین و احمد الله رب العالمین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۹	متفحج	منضج	۱۷	۷	اولی	اولی
۹	۹	سرکه انجبین	کیرنگین	۱۸	۳	با بین لفظ دیگر	در نظر
۹	۱۳	پسح	پسح			و لفظ دارم	
۱۲	۱۴	پی	پیدی میثاء	۲۲	۷	مقتضاد	مقتضا
۱۴	۱	با بین لفظ فرموده اند	ککل حق حقیقه	۲۷	۱۳	ما قال	ما قاله
		و لفظ کل	و ککل صواب	۲۷	۱۳	علیه السلام	علیهما السلام



صفحه	سطر	فعل	صیغ	ص	ص	ص	ص
۱۴۸	۱۱	احدی نافع	احدی نافع و ضار	۲۰۷	۱	کونید عسبد	کونید فعل عبد
۱۴۹	۱۰	الموتکون	الموتمون	۲۰۷	۱۶	بعد از فاعل باشد	و اینها همه شری است
۱۵۱	۲	بداند دوست	بداند و دوست			نوشته شود	از عدم اطلاع بستر
۱۵۲	۹	بعلی	لعلی				
۱۵۶	حاشیه	الایث	الایث				
۱۵۶	۹	غریبه	غریبه	۲۰۸	۱۲	ان	ان
۱۵۲	۸	یس قیمت کفنه	یس قیمت کفنه	۲۰۹	۱۰	القضاة	القضاة
۱۶۵	۹	فله	فله	۲۰۹	۱۳	تصیرت این	ز محشری که صاحب
۱۶۶	۳	فله	فله				بش فاشد و شیخ
۱۷۴	حاشیه	النفس	النفس				ابوعلی را فرقه مجرّه
۱۷۵	۱	نقوش	نقوش	۲۱۰	۷	بی مأخذ	بی مأخذ
۱۷۷	۷	لها علم	لها علم	۲۱۱	۱۲	تأثیرات	تأثیرات را
۱۷۸	۹	کلا هم	کلا هم	۲۱۲	۱	مکن برای	برای مکن
۱۸۴	۵	قیض	قیض	۲۱۲	۱۰	ولا لیل	ولا لیل
۱۸۵	۱۲	برس	برس	۲۱۵	۵	ان فح	ان فح
۱۸۶	۱۲	تفیضی	تفیضی	۲۱۹	۳	شعور	شعور باشد
۱۹۴	۴	ارادته	ارادته	۲۲۵	۱۲	مقصود	مقصود
۱۹۷	۴	او حرز	او حرز	۲۲۵	۱۳	نہا	تنها
۲۰۱	۱۳	بند حکم	بند حکم	۲۲۶	۱۰	باشد انکه کان	باشد انکه کان
۲۰۰	۱۴	باجرة مؤلّه	باجرة مؤلّه			یش لم یکن	یش لم یکن
۲۰۱	۱۴	ابی احسن	ابی احسن	۲۲۸	۱۱	با عل	با عل
۲۰۲	۱۴	معنا	معنا	۲۲۹	۱۱	خیر	خیر
۲۰۳	۲	العباد	العباد	۲۴۷	۵	ظاہری نیباشد	ظاہری محتاج نیباشد
۲۰۶	۱۲	سیصد و نهم	سیصد و نهم	۲۵۱	۱۲	تو	تو مرا
۲۰۶	۱۳	فعل	فعل فی	۲۵۲	۶	مکنی	نہبندی
۲۰۶	۱۴	و افعال	و افعال او	۲۵۲	حاشیه	ان	وان

صفحہ	سطر	صفحہ	سطر	صفحہ	سطر	صفحہ	سطر
۲۵۴	۱۳	طبع اللہ بکرم	طبع اللہ علیہا بکرم	۳۲۷	۱	عینا	صحیح علی
۲۵۵	۶	بلطف خاص	زاید است	۳۴۷	۱۱	تلقت	تلقت
۲۵۶	۵	فی تفسیر الشیخان	فی تفسیر البرهان	۳۵۳	حاشیہ	تارتا	رتارۃ
۲۵۷	۱۱	ما امرہ اللہ	ما امر اللہ	۳۶۰	۱	رکریہ	بارکیہ
۲۵۷	۱	حق بینہ و بینہا	حق بینہ و بینہ	۳۶۰	۷	نار	نار
۲۵۷	۱	حق کیسب	فکر یکمل بینہ و بینہ	۳۶۰	۹	سخره در شوی	خارہ و در شوی
۲۵۹	۴	طلب	طلب کن	۳۶۱	حاشیہ	یومن	یومن
۲۷۵	۱	والقیات	والقیات	۳۶۵	حاشیہ	فا تموه	فا تموه
۲۷۶	۱۰	العار	العار	۳۶۷	۳	ہذا العلم	ہذا العلم
۲۷۷	۵	سزا	آزرا	۳۶۷	۳	ہذا الفقه	ہذا الفقه
۲۷۷	۱۴	خودا	خودا	۳۶۷	۱۳	تفریعات	تفریعات
۲۷۹	۵	قید	قد	۳۶۷	۱۳	شرح	شرح
۲۸۰	حاشیہ	ما کفنا	لیس کما	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۸۸	۵	ہفت آنکر	ہفت آنکر	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۱	۱	پروردگار	پروردگار	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۱	۵	اشمع	اشمع	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۹	۹	بودن اقل	بودن بعضی	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۲۹۹	۹	ظاہری در	ظاہری و مخفی	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۰۱	۱	دنیا و	دنیا و	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۲	کل تمنہا	کل تمنہا	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۳	الذہبیر و آئینا	الذہبیر فی الدنیا	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۵	من ایس	ایس	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۵	الصافی فی اللہ	الصافی فی اللہ	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۵	۱	معافی فی بدینہ	معافی بدینہ	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم
۳۱۲	۱	از تابستان	در تابستان	۳۷۲	۱۳	زادہ چہ خواندیم	زادہ چہ خواندیم

۳۸۸  
۵  
۳۹۱  
۵  
۳۹۹  
۹  
۳۰۱  
۳۵  
۳۵  
۳۵  
۳۵  
۳۵  
۳۱۲

احمد شہرت العالین  
وہندوستان  
محمد والدہ آجین

در کارخانه عمده استجاری و اعیان افشار اسحاق حاجی  
احمد آقا سلمه الله تعالى و بعضی اهتمام استاد  
استاد علی صورت انطباع پذیرفت ۱۳۱۱ هـ

قیمت کتاب بدون جلد پنجاه و دینار فروش در دکان آهون  
اسحاق حاجی احمد آقا کتاب فروش و ام در هجره حاجی احمد  
اشتر فابنجی در سرای دو دوری تیمچه مدقال فروشان

ف  
۲۹۷۶۲  
CALL No. { ۲۳۵۱ ACC. No. ۳۲۷۵  
AUTHOR رفیع تہذیبی مرزا  
TITLE حقیقۃ الامم  
ف  
۲۹۷۶۲



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

